

**مجموعه ای از اسناد درباره فعالیت های علی
خدایی، سردبیر نشریه «راه توده» و مرد هزار
چهره دستگاه های امنیتی حکومت جمهوری**



جمع آوری و نگارش

مهرداد اخگر

لیست مطالب:

۱. به جای پیشگفتار
۲. اشاره ای به مصاحبه خانم آذر جوانشیر (معتقدی) درباره اعلام خطر رفیق جوانشیر و موضوع حضور علی خدایی در زندان های رژیم و پاسخ علی عمومی
۳. «برگ آخر» - مقاله در افشای دروغ های گوبلزی علی خدایی در «یاد مانده» هایش - از جمله ادعای دروغین عضویت در کمیته مرکزی و دروغ های دیگر او در مورد چگونگی خروجش از ایران
۴. «تکذیب ای بر فتوحات ناکرده آقای علی خدایی» - مقاله یکی از فدائیان خلق ایران (اکثریت) درباره دروغ های علی خدایی پیرامون نجات جان عده ای از رهبران فدائیان و انتقال آنها به افغانستان
۵. توضیح نوید نو در باره بخشی از یادمانده های آقای علی خدایی - افشای دروغ های علی خدایی درباره کمیته داخل و انتشار «نوید مردم»!
۶. «فاتری های سریالی «راه توده» برای فرار از پاسخ» - مطلب منتشر شده در سایت «نوید نو» در افشای شیوه های عملکرد علی خدایی و موضوع تشکیل کمیسیون رسیدگی به خلاف کاری های علی خدایی و برکناری اش از مسئولیت در افغانستان
۷. افشای دروغ علی خدایی درباره موضوع «خودکشی»
۸. «دروغ، دروغ و بازهم دروغ: رسوا شدن پرده های جدیدی از ادعاهای علی خدایی درباره چگونگی خروجش از ایران» - درباره مصاحبه «روز آنلاین» با بی بی کسرای، دختر زنده یاد سیاوش کسرای، و افشاء شدن دروغ های علی خدایی در مورد چگونگی خروجش از ایران با سیاوش کسرای
۹. سایت اینترنتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و رهبر حزب کردن علی خدایی توسط این سایت
۱۰. «تفاوت میان اختلاف نظر و توطئه های دستگاه های امنیتی رژیم!» - موضوع تلاش های علی خدایی برای درهم پاشیدن حزب و چاپ نامه کذابی «ا.ک» که توسط دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی تدوین شده بود
۱۱. «دُم خروس اعتراض به هرنندی و مصلحی و دفاع بی چون و چرا از روحانی» - درباره اعتراض «راه توده» به وزیر اطلاعات دولت احمدی نژاد و اهمیت دادن او به تحلیل های کمیته مرکزی حزب توده
۱۲. «شارلاتانیسم سیاسی به چه معنا است - از شعار مبارزه مسلحانه تا پیروی از منویات رهبری» - درباره عملکرد مطبوعاتی علی خدایی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی و سر دادن شعار ضرورت مبارزه مسلحانه در افغانستان برای به مسلخ فرستادن توده ای ها
۱۳. چند کلمه از زبان یکی از دوستان نزدیک و همکاران سابق علی خدایی در افغانستان
۱۴. به آنکه "طشت رسوایی اش از بام فرو افتاد!" - اعترافات ضمنی علی خدایی و مقایسه کردن خودش با متقی و عباسی!!
۱۵. دکان رمالی انتخاباتی و شرکت در "حماسه رهبری"
۱۶. تصمیم های مهم "برادران شورای سر دبیری راه توده" درباره ششمین کنگره حزب توده ایران: عملیات نجات علی خدایی! - از جمله درباره پرت و پلا گویی علی خدایی در برنامه پرگار بی.بی.سی که مانند سایت وزارت اطلاعات حکومت هدفش رهبر تراشی از علی خدایی بود

۱۱. به جای پیشگفتار

کتابچه حاضر تلاشی است در جمع آوری مجموعه ای از مقالات، مصاحبه ها و نوشته های گوناگون درباره علی خدایی، عامل اطلاعاتی و سردبیر نشریه «راه توده»، که زیر نظر دستگاه های امنیتی حکومت جمهوری اسلامی منتشر می شود. نفوذ دستگاه های امنیتی حکومت های جبار و ضد مردمی در سازمان های مترقی و آزادی خواه برای ضربه زدن و از هم پاشاندن این سازمان ها امر تازه ای نیست. در طول تاریخ معاصر میهن ما، از انقلاب مشروطیت تا به امروز، نمونه های تاریخی متعددی را می توان از این تلاش دستگاه های امنیتی داخلی و خارجی سراغ یافت که اثرات آن برای جنبش و نیروهای آزادی خواه بسیار مهلک بوده است. در دوران حکومت پلیسی محمد رضا پهلوی بخش مهمی از فعالیت های، سازمان امنیت حکومت، ساواک، متوجه کسب اطلاعات و به دام انداختن مبارزان راه آزادی بود. ماجرای عباس شهریاری، عامل ساواک، که برای سال های طولانی، زیر ماسک «مبارزه رادیکال» پنهان شده بود و توانست شماری از مبارزان فدائی و توده ای را به دام انداخته و روانه شکنجه گاه ها و میدان های اعدام کند، از نمونه های جالب و تکان دهنده درباره بی توجهی نیروهای مترقی و آزادی خواه نسبت به فعالیت و عملکرد دستگاه های امنیتی حکومت های دیکتاتوری است.

با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، و ادعای انحلال ساواک شاه توسط حکومت خمینی این تصور خام در میان بخش وسیعی از نیروهای آزادی خواه و چپ ایجاد شد که می توانند با آزادی و علنیّت به فعالیت های خود پردازند و دیگری خطری آنها را از سوی دستگاه امنیتی حکومت نوپا و انقلابی تهدید نمی کند. ولی خیلی زود روشن شد که حضرات به کمک افرادی همچون سرلشکر فردوست ساواک شاه را بازسازی کرده اند و تمام انرژی و برنامه هایشان متوجه «دشمنان حکومت»، یعنی همان نیروهای چپ و آزادی خواه، که رشد تصاعدی آنها در درون جامعه خطری جدی برای استقرار دیکتاتوری قرون وسطایی خمینی و طرفدارنش بود، کرده اند. یورش نظامی به کردستان، کشتار آزادی خواهان، اعدام های گسترده و ماجرای دستگیری مجاهد مبارز سعادت و «اعترافات» او باید زنگ خطر جدی درباره فعالیت های فزاینده دستگاه های امنیتی حکومت جمهوری اسلامی و خطرات ناشی از آن می بود که متأسفانه با بی توجهی و غفلت گذشت ناپذیر رهبری نیروهای مترقی از مجاهد تا فدائی و توده ای رو به رو گردید. یورش یکان های امنیتی سپاه و وزارت اطلاعات حکومت خمینی به سازمان مجاهدین خلق ایران، در سال ۱۳۶۰ و دستگیری هزاران تن از اعضاء، هواداران و رهبران سازمان نشانگر آمادگی وسیع اطلاعاتی رژیم برای مقابله با مخالفان خود بود. در پی درهم شکستن سازمان های گسترده مجاهدین در درون کشور نوبت به حزب توده و سازمان فداییان خلق رسید. لو رفتن سازمان نظامی و مخفی حزب توده توسط پرتوی و کسانی همچون علی خدایی که بی شک تاریخ آینده کشور ما نکات تاریک آن را روشن خواهد کرد و دستگیری تقریباً تمامی رهبری و کادرهای بالای حزب نشانگر از کار طولانی اطلاعاتی سپاه و دستگاه های اطلاعاتی حکومت خمینی برضد نیروهای مترقی کشور بود. تلاش اینباره حکومت تمام کردن کار نیمه مانده ساواک پهلوی و درهم کوبیدن کامل و نابودی اعتبار معنوی چپ در ایران بود. برنامه های تلویزیونی اعترافات انسان های درهم شکسته شده زیر شکنجه های غیرانسانی جانورانی همچون شریعتمداری، لاجوردی، نیری و دیگر سربازان «گمنام امام زمان» و کارزار تبلیغاتی گسترده برای بی اعتبار کردن حزب و نیروهای طرفدار آن اثرات فاجعه باری برای جنبش کارگری ایران بیار آورد.

با وجود دستگیری هزاران مبارزه راه آزادی و توده ای برنامه های دستگاه های امنیتی حکومت برای نابودی جنبش چپ در ایران هنوز خاتمه نیافته بود. تمرکز بر روی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و تلاش برای جلوگیری از سازمان یابی مجدد توده ای ها و انسجام

تشکیلاتی ادامه همان برنامه حملات گسترده بر ضد جنبش توده ای در ایران بود که تا به امروز ادامه یافته است. افزون بر کمک به دامن زدن به اختلافات، که بخش هایی از آن به دلیل بحران نظری-سیاسی در میان توده ای ها و تقسیم شدن حزب به طرفداران و مخالفان خط گذشته حزب در حال گسترش بود، بر اساس اطلاعات موجود دستگاه های امنیتی حکومت اقدام به اعزام کسانی به خارج برای نفوذ در باقی مانده این نیروها کردند. این نگرانی ها در همان دوران از طریق رفقای شوروی و افغانی به رهبران حزب منتقل می شد. ماجرای علی خدایی، مامور اطلاعاتی رژیم نیز از این جا شروع می شود. پس از پایان یافتن کار علی خدایی در ایران در زمینه کمک به دستگاه های امنیتی برای شکار باقی ماندگان سازمان های مخفی حزب، رژیم تصمیم به اعزام او به خارج کرد و برای اینکار نیز می بایست داستان قابل قبولی را نیز تهیه می دید. این سناریوی کدایی خروج «جیمز باندی» از ایران را می توان در همان «یاد مانده ها» خدایی و افشای دروغ بودن آنها در همین مجموعه یافت.

آنچه در این مجموعه آمده است بخشی از اسناد و مطالب جمع آوری شده درباره فعالیت های مخرب و اطلاعاتی علی خدایی است. نکته جالب و در عین حال تأسف بار، از نظر نگارنده، در اینجا است که شماری از توده ای ها و همچنین بخشی از رهبران گذشته سازمان که امروز به راه دیگری رفته اند، گهگاه از سر مخالفت با رهبری کنونی حزب، و زیر شعار دفاع از «پلورالیسم سیاسی» عملاً به دفاع از این عنصر اطلاعاتی پرداختند. تأسف بارتر اینکه در دو سال گذشته با روشن شدن دروغ های علی خدایی و فرو ریختن ماسک او به عنوان یک «توده ای اصیل» و پیروی خط «زنده یاد کیانوری»، شماری از همین افراد و یاران سابق او مدعی اند که ما «از همان ابتدا هم به او مشکوک بودیم» ولی هنوز این افراد جسارت انتقاد از عملکرد شان در این زمینه را ندارند.

افشای علی خدایی، به عنوان یک عامل اطلاعاتی که در طی تمام این سال ها نه تنها درباره فعالیت توده ای ها و رهبری آن، بلکه همچنین درباره نیروهای دیگر مانند فدائیان و حتی نیروهای مترقی افغانی مشغول فعالیت اطلاعاتی بوده است، یک وظیفه انقلابی-انسانی است که درنگ در آن تنها کمک به ادامه کاری دستگاه های امنیتی حکومت جمهوری اسلامی در این عرصه است. به راه انداختن «راه توده» با هدف مشخص به راه اندازی جنگ روانی-تبلیغاتی گسترده به منظور بی اعتبار کردن حزب و رهبری آن، هدف دیگر ایجاد تشتت و تفرقه و در واقع تبلیغ خط آشکار و نهان حمایت از جمهوری اسلامی را نیز دنبال می کرد که اسناد آن در همین مجموعه آمده است.

حرف آخر اینکه امید هست این مجموعه کمک کوچکی باشد به مبارزان راه آزادی در مقابله با فعالیت دستگاه های امنیتی حکومت ولایت فقیه و عوامل اطلاعاتی آن و همچنین هشدار برای همه نیروهای مترقی و آزاد اندیش باشد که نمی توان بر پایه نظریه «انشالله گریه است» چشم ها را بر واقعیت بست و این بخش از فعالیت های دستگاه های امنیتی رژیم را کم اهمیت و کم تأثیر قلمداد کرد. افشاء و طرد علی خدایی به عنوان یک عامل خطرناک دستگاه های امنیتی حکومت جمهوری اسلامی، برای همه نیروهای انقلابی کشور و همه کسانی که در مهاجرت به سر می برند یک وظیفه ملی-انقلابی است.

مهرداد اخگر

مهرماه ۱۳۹۳

۲. اشاره ای به مصاحبه خانم آذر جوانشیر (معتقدی) درباره اعلام خطر رفیق جوانشیر و موضوع حضور علی خدایی در زندان های رژیم و پاسخ علی عمومی

از مهرداد اخگر

به میدان آمدن علی عمومی در دفاع از علی خدایی دلیل روشنی دارد. با افشاگری خانم آذر جوانشیر درباره حضور علی خدایی و حضور و رو به رو شدن او با رفیق جوانشیر، و اعلام خطر رفیق شهید جوانشیر از طریق همسرش روشن می شود که علی خدایی پس از دستگیری و قبول همکاری با رژیم، به خارج اعزام می گردد. نگرانی عمیق دستگاه امنیتی حکومت برای سوختن کامل و از بین رفتن امکانی که برای حفظ و گسترش آن سرمایه گذاری سی ساله انجام داده بودند، آنها را ناچار کرده تا همه امکانات خود را برای نجات "عباس شهریاری" جدید ایران به میدان بیاورند.

نکات بیان شده در نقل قولها منتسب به علی عمومی خود قابل توجه و بسیار سؤال برانگیز است. آقای عمومی در دفاع از علی خدایی و با متهم کردن خانم آذر جوانشیر به "خصومت" و با توهین به او با جمله "آن خانم، خانم بسیار ساده ای است!" مدعی می شود که چون از سال ۶۴ به این طرف با جوانشیر برای مدتی هم زندان بوده است و او هیچ اشاره ای به این موضوع نکرده است پس این مسئله نمی تواند صحت داشته باشد. برای بررسی درستی این ادعای عمومی باید نخست به محیط زندان و چگونگی روابطی که در زندانهای رژیم حاکم بود توجه داشت. استفاده گسترده رژیم از "تواین" برای جاسوسی از زندانیان سر موضع، بازپرسی ها مجدد از زندانیان و گزارش خواستن از آنها درباره بحث و گفت و گو هایشان محیطی را ایجاد کرده بود که همگان با احتیاط بسیار مراقب حرف زدن و بحث هایشان بودند. تصور اینکه رفیق شهید میرانی (جوانشیر) ممکن است این چنین نگرانی جدی و آژیر خطر برای توده ای ها و حزب را با کسی که "حزب توده را منحل کرده است، صحنه گردان آن شوهای تلویزیونی بوده است و بالای سر زندانیان شلاق خورده و شکنجه شده برده می شده است تا آنها را به تسلیم تشویق کند، در میان بگذارد همان قدر جدی است که دیگر ادعای عمومی درباره معتبر بودن سریال "یادمانده های" علی خدایی.

عمومی درباره "یادمانده های علی خدایی" می گوید: "این خاطرات را دوستان هر چند گاه یک بار به صورت چاپ شده برای من آورده اند و من خوانده ام. همه آنچه که ایشان می گوید و من شاهد مستقیم بوده ام و یا در جریان آن بوده ام صحیح است."

آقای عمومی در این دفاع جانانه از خدایی روشن نمی کند که "شاهد مستقیم" کدام کارهای علی خدایی بوده است. حتی بر اساس مدعیات خدایی در "یادمانده اش" او تماس حزبی - کاری ای با عمومی نداشته است که عمومی بتواند شاهد عملکرد او باشد. لابد تأیید عمومی مربوط به فعالیت های علی خدایی پس از خروج "معجزآسایش" از ایران، انتشار مجدد "راه توده" برای مبارزه با "سیاست خانمان سوز طرد ولایت فقیه" و دیگر فعالیت های مطبوعاتی او از جمله ده ها مصاحبه با تلویزیون ها و رادیوهای سلطنت طلب، انتشار مطالب "روشنگرانه" در حمایت از خامنه ای، رفسنجانی، احمدی نژاد، نفی وجود دیکتاتوری در ایران و ... بر می گردد. بد نبود دوستان از عمومی این سؤال را نیز می کردند که کدامیک از کارهای علی خدایی مورد تأیید اوست تا جای شائبه ای برای کسی باقی نماند.

انتشار نامه منتسب به علی عمویی، در "راه توده"، و دفاع او از علی خدایی، بازتاب رو به افزایش یافته است. نکته جالبی که در نامه‌هایی که در دفاع از عمویی منتشر شده است به چشم می‌خورد، بی‌توجهی نویسندگان این نامه‌ها به دفاع محکم عمویی از فرد معلوم‌الحالی همچون علی خدایی، تاریخ نویسی او زیر عنوان "یادمانده‌ها" و همچنین تلاش‌های عمویی برای بی‌اعتبار نشان دادن هشدار جدی رفیق شهید میزانی (جوانشیر)، از طریق همسرش، درباره حضور علی خدایی در زندان‌ها، پس از یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران است.

تصور اینکه شخصی مانند علی عمویی با آن سابقه سیاسی، و آگاهی از مسایلی که در این سال‌ها بر سر حزب و توده ای‌ها آمده است، از سر ندانم کاری و حساب نکردن تبعات این کار و یا از سر خیر خواهی دست به چنین عملی زده است همان قدر منطقی است که خوش بینی‌های شماری از ما پس از دستگیری‌های رفقای رهبری و باور داشتن به این نظر که "رفقا در دادگاه‌های علنی حضور پیدا خواهند کرد و با دفاع از حزب و تاریخ آن" اعتبار حزب در جامعه را دو چندان خواهند نمود!

ارزش و ضد ارزش!

در هفته‌های اخیر نامه‌هایی منتشر شد که در برخی از آنها علی عمویی، در عین مقایسه با نلسون ماندلا، به درجه قهرمان ملی ایران نیز ارتقاء یافته است و کسانی که کوچک‌ترین انتقادی از عملکرد او کرده‌اند مورد خشم و عتاب قرار گرفته‌اند. در این نوشته‌ها پدیده جالبی به چشم می‌خورد که باید آن را درست شناخت و حلاجی کرد. به نظر می‌رسد که نویسندگان این نامه‌ها، تلاش دارند تا مجموعه ارزشی جدیدی را به جنبش کارگری و کمونیستی ایران و جهان ارائه دهند که اگر ما آن را قبول کنیم یا باید در بخشی از معیارهای ارزشی پیشین مان تجدید نظر کنیم و یا راه دیگری را برگزینیم.

بر اساس این معیار ارزشی جدید اگر مبارز کمونیستی (توده ای) در پیکارش بر ضد ارتجاع اسیر شد، به شکنجه گاه کشانده شد و سپس زیر فشار شکنجه گران درهم شکست و تسلیم خواست‌های آنان شد، حزبش را "منحل" کرد، صحنه گردان شوی‌های تلویزیونی تکان دهنده ای راجع به حزبش شد، به دیگر اسیران شرکت کننده در این شوها، که شماری از آنها به زحمت قادر به حرف زدن بودند، امر و نهی کرد و از آنان خواست که درباره "گناهان" مختلف حزب اعتراف کنند، و سپس در انتهای هر شو تلویزیونی خونسردانه جمع بست‌های مفصل و جامعی را درباره "خیانت‌های حزب توده" برای نسل جوان ارائه داد، این عملکرد قابل تأیید و ستایش است.

و یا هنگامی که شماری از توده ای‌ها در دشوارترین لحظات شلاق باران شدن از سوی شکنجه گران تلاش می‌کردند تا با به یاد آوردن زندگی نامه قهرمانانی همچون وارطان، کیوان، حکمت جو و تیزی به مقاومت ادامه دهند فردی مانند عمویی را بالای سرشان می‌آوردند تا نصیحت شان کند که مقاومت بی‌فایده است، این عملکرد عین شجاعت و دلاوری است.

و بالاخره آنگاه که صدها تن از یارانمان را قتل عام کردند و بر استخوان‌های این شهیدان شوی ضد انسانی "تالار وحدت" را با دعا گویی برای سلامت "امام و نظام" به صحنه گردانی این چنین افرادی به راه انداختند این نمونه روشن قهرمانی و شایسته درود و تهنیت گفتن است!

لابد اگر ما کند و کاوی در تاریخ مبارزات مردم آفریقای جنوبی بکنیم مشابه این "قهرمانی" ها را از سوی ماندلا و یاران او خواهیم یافت. اگر این عملکرد واقعاً عین قهرمانی است چرا نباید درود نامه ای هم برای پرتوی ها، و شهبازی ها (که به اصرار "راه توده" و از قول کیانوری خیانت نکرده‌اند!) و دیگر قربانیان شکنجه نوشت؟ بالاخره آنها هم سال‌های طولانی‌ای در سیاه چال‌های رژیم استبداد گذراندند.

اگر این چنین عمل کردی قهرمانی است پس کسانی مانند رفیق شهید رحمان هانفی (مهرگان)، کی منش، فاطمه مدرسی (سیمین فردین)، ابوتراب باقر زاده و شمار زیادی از رفقای حزبی که تا آخرین نفس ایستادند، به خواست شکنجه گران تسلیم نشدند و با خون خود بر دیوارهای زندان نوشتند "راه همان است که ما رفتیم" راه اشتباهی را پیمودند و به باطل جان خود را فدای آرمان‌های حزبشان کردند.

انقلاب شکوهمند بهمن ۱۳۵۷، درهای زندان رژیم ستم شاهی را شکست و مبارزان آزادی، از جمله شمار زیادی از رفقای توده ای را از زندان‌ها آزاد ساخت. حزب ما به درستی به قهرمانی‌های کسانی که در این سال‌ها، در مجموع، ایستادگی کرده بودند افتخار کرد. مقایسه این آزادی با بیرون آمدن شمار بسیار اندکی از باقی مانده رهبری سابق حزب از زندان‌های جمهوری اسلامی، در پی قتل عام وحشیانه هزاران زندانی سیاسی، و از جمله صدها تن از اعضاء و هواداران حزب، در پی برگزاری شوی "تالار وحدت" مقایسه ای کاملاً نادرست و نابجاست.

معدود نجات یافته رهبری سابق حزب نه به دست توانمند خلق، بلکه با توافق و صلاح‌دید مزدوران و شکنجه گران حکومت ارتجاع از زندان آزاد شدند (طبیعتاً منظور نگارنده اکثر آزاد شدگان از زندان‌های رژیم نیست) و همان طور که تجربه سال‌های اخیر نشان داده است این تصمیم و عملکرد مزدوران جنایتکار از سر خیر خواهی برای حزب و جنبش کارگری و کمونیستی ایران نبوده است.

نگارنده به یاد دارد که با انتشار کتاب "خاطرات نورالدین کیانوری"، رفیق نازنینی، که دیگر در میان ما نیست، با هیجان به سراغم آمد، کتاب را به دستم داد و گفت بخوان و ببین که "شیر پیر ما چگونه غریبه است. پرچم حزب دوباره به اهتزاز درآمده". با خوشحالی کتاب را گرفتم و آنرا خواندم. در انتها اندوه سنگینی بر قلبم نشست. اندوه نه از محتوی کتاب که از خوش خیالی‌هایمان و اینکه چگونه مزدوران ارتجاع پس از این همه تجربه دردناک هنوز می‌توانند این چنین با احساسات ما بازی کنند. در دیدار بعدی کتاب را به رفیق برگرداندم. گفت "کیف کردی؟" نظرت چیست. گفتم رفیق عزیز آنچه من خواندم نمی‌تواند خاطرات رفیق کیانوری ای باشد که ما می‌شناختیم بلکه شکل دیگری از همان شوهای تلویزیونی و بازجویی‌ها است. چگونه کتابی که حزب را زاییده و خدمت گزار دولت شوروی می‌داند، رهبری حزب را مشت‌های آدم‌های باند باز و بی سواد معرفی می‌کند، درباره روزبه آن حرف‌ها را میرند و تاریخ دیگری برای حزب ما می‌نویسد، می‌تواند پرچم حزب باشد؟ از من بسیار عصبانی شد و گفت تو اصلاً رفیق کیا را نشناخته ای... افسوس که آن رفیق نیست تا ببیند و بخواند که چگونه شهبازی، به گفته خودش، این کتاب را از لا بلای بازجویی‌های کیانوری و همچنین با طرح سؤالات دیگر از او (بازجویی‌های مجدد) برای نفی تاریخ واقعی حزب توده ایران به رشته تحریر درآورده است. و آیا باز اتفاقی است که در آن سال‌های نخست انتشار این کتاب، نشریه "راه توده" و کسانی همچون علی خدایی مبلغ پر حرارت این کتاب بودند (و تا به امروز نیز مبلغ آند) و در میان آن همه هیاهوی تبلیغاتی و احساسات تحریک شده شمار زیادی از ما، رفیق خاوری این کتاب را بدرستی

محصول بازجویی های زیر فشار دستگاه های امنیتی رژیم اعلام کرد؟ راستی موضع نویسندگان نامه های کنونی، درباره این "خاطرات" چه بود؟

چند نکته درباره دفاعیه علی عمویی از علی خدایی

به میدان آمدن علی عمویی در دفاع از علی خدایی دلیل روشنی دارد. با افشاگری خانم آذر جوانشیر درباره حضور علی خدایی و حضور و رو به رو شدن او با رفیق جوانشیر، و اعلام خطر رفیق شهید جوانشیر از طریق همسرش روشن می شود که علی خدایی پس از دستگیری و قبول همکاری با رژیم، به خارج اعزام می گردد. نگرانی عمیق دستگاه امنیتی حکومت برای سوختن کامل و از بین رفتن امکانی که برای حفظ و گسترش آن سرمایه گذاری سی ساله انجام داده بودند، آنها را ناچار کرده تا همه امکانات خود را برای نجات "عباس شهریاری" جدید ایران به میدان بیاورند.

نکات بیان شده در نقل قولها منتسب به علی عمویی خود قابل توجه و بسیار سئوال برانگیز است. آقای عمویی در دفاع از علی خدایی و با متهم کردن خانم آذر جوانشیر به "خصومت" و با توهین به او با جمله "آن خانم، خانم بسیار ساده ای است!" مدعی می شود که چون از سال ۶۴ به این طرف با جوانشیر برای مدتی هم زندان بوده است و او هیچ اشاره ای به این موضوع نکرده است پس این مسئله نمی تواند صحت داشته باشد. برای بررسی درستی این ادعای عمویی باید نخست به محیط زندان و چگونگی روابطی که در زندانهای رژیم حاکم بود توجه داشت. استفاده گسترده رژیم از "تواین" برای جاسوسی از زندانیان سر موضع، بازپرسیها مجدد از زندانیان و گزارش خواستن از آنها درباره بحث و گفت و گو هایشان محیطی را ایجاد کرده بود که همگان با احتیاط بسیار مراقب حرف زدن و بحث هایشان بودند. تصور اینکه رفیق شهید میرانی (جوانشیر) ممکن است این چنین نگرانی جدی و آژیر خطر برای توده ای ها و حزب را با کسی که "حزب توده را منحل کرده است، اعلام کرده است، صحنه گردان آن شوهای تلویزیونی بوده است و بالای سر زندانیان شلاق خورده و شکنجه شده برده می شده است تا آنها را به تسلیم تشویق کند، در میان بگذارد همان قدر جدی است که دیگر ادعای عمویی درباره معتبر بودن سریال "یادمانده های" علی خدایی.

عمویی درباره "یادمانده های علی خدایی" می گوید: "این خاطرات را دوستان هر چند گاه یکبار به صورت چاپ شده برای من آورده اند و من خوانده ام. همه آنچه که ایشان می گوید و من شاهد مستقیم بوده ام و یا در جریان آن بوده ام صحیح است."

آقای عمویی در این دفاع جانانه از خدایی روشن نمی کند که "شاهد مستقیم" کدام کارهای علی خدایی بوده است. حتی بر اساس مدعیات خدایی در "یادمانده اش" او تماس حزبی- کاری ای با عمویی نداشته است که عمویی بتواند شاهد عملکرد او باشد. لابد تأیید عمویی مربوط به فعالیت های علی خدایی پس از خروج "معجزآسایش" از ایران، انتشار مجدد "راه توده" برای مبارزه با "سیاست خانمان سوز طرد ولایت فقیه" و دیگر فعالیت های مطبوعاتی او از جمله ده ها مصاحبه با تلویزیون ها و رادیوهای سلطنت طلب، انتشار مطالب "روشنگرانه" در حمایت از خامنه ای، رفسنجانی، احمدی نژاد، نفی وجود دیکتاتوری در ایران و ... بر می گردد. بد نبود دوستان از عمویی این سئوال را نیز می کردند که کدامیک از کارهای علی خدایی مورد تأیید اوست تا جای شائبه ای برای کسی باقی نماند.

چند نکته ای هم درباره "یادمانده های" علی خدایی

مطالعه "یادمانده های" علی خدایی خواننده را با پدیده جالبی در "خاطره نویسی" مواجه می کند. ترکیب فاکت ها، با دروغ و داستان های "هیجان انگیزی" که بیشتر به کتاب های کارآگاهی شبیه است (از موتور سواری با رفیق مهرگان در تهران، تا شلول کشی در کابل، و قرص "متادون" برای خودکشی خوردن ...)، خواننده را در فضای مشخصی برای قبول مسایل معینی قرار می دهد. هدف نخست این داستان سرایی ها قبولاندن اهمیت، نقش و مقام خدایی، در حزب، به خواننده است. نوشته طوری تنظیم شده است که خواننده کسی را که در بهترین حالت یک کادر مخفی حزبی بوده است در مرکز همه فعالیت های رهبری و تصمیم گیری های حزب ببیند و باور کند که مطالب طرح شده از سوی چنین "شخصیت برجسته ای" معتبر و قابل قبول است. و مهم تر از همه اینکه چه کسی بهتر و مطلع تر از این "شخصیت برجسته" برای به دست گیری رهبری آینده حزب.

یکی از نکات جالب نوشته "یادمانده ها" داستان سرایی خدایی در مورد خروجش از ایران و تلاش نافرجام او برای پاسخگویی به سؤال های جدی ای است که در طی سال ها گذشته در این مورد مطرح بوده است. خدایی مدعی است که با تحت پیگرد قرار گرفتنش توسط نیروهای امنیتی، و دستگیری همسر و فرزندانش، توسط یک رفیق سوریه ای به نام "ایاد" به داخل سفارت سوریه که قاعدتاً می بایستی تحت نظر مأموران امنیتی سوریه و ایران بوده باشد برده می شود و شبی را در آنجا سر می کند تا خطر بر طرف شود... تذکر این نکته هم جالب است که "رفیق ایاد" در بخشی از این نوشته ها به عنوان دبیر دوم سفارت سوریه (راه توده شماره ۲۱۵)، در بخش دیگری به نام "دبیر اول" سفارت سوریه، (راه توده ۲۲۲) معرفی می شود.

داستانی که خدایی درباره خروجش از ایران بهم بافته است نشانگر تلاش مذبوحانه او برای خام کردن خواننده و پذیرفتن سناریویی است که امکان تحقق آن تنها با "امداد های غیبی" ممکن است.

در روزهای یورش دوم به حزب و در وضعیتی که به قول خدایی نیروهای امنیتی در ابعاد گسترده ای به "شکار توده ای ها" مشغولند علی خدایی بدون کمترین پرس و جویی از خانه ای به خانه ای می رود (البته همه افرادی که او به آنها رجوع می کند غیر سیاسی هایی هستند که فوراً او را می پذیرند)، سپس در همین تماس ها با آدم های غیر سیاسی، آدم هایی را می بیند که او را از جریان حمله به خانه اش مطلع می کنند و سپس او را "نجات" می دهند. به عنوان نمونه خدایی به خانه فردی "نماز خان" به نام حاجی برهان می رود و در همان نیم ساعتی که او آنجاست خانمی با چادر سیاه که از تمامی ماجرای حمله به خانه خدایی مطلع است (و به نظر می رسد که به طور کاملاً اتفاقی نزدیک خانه خدایی نیز زندگی می کرده است) باز هم به صورت کاملاً اتفاقی، سر و کله اش در خانه "حاجی برهان" پیدا می شود و تمام ماجرا حمله نیروهای امنیتی به خانه خدایی را برای او شرح می دهد و **این زن سپس بدون هیچ گونه توضیحی برای مدت ۲۴ ساعت در خانه حاجی برهان می ماند تا خدایی از مخفی شدن شبانه در سفارت سوریه بگردد و او را نجات دهد!!**

به داستان زیر توجه کنید: "پیرمردی را می شناختم که با خانواده هاتفی در ارتباط بود. اسمش حاجی برهان بود و اهل نماز و روزه، اما سرش به کار خودش بود و در عین حال که خیلی به من و هاتفی علاقه داشت با سیاست کاری نداشت. خانه اش در ابتدای سه راه زندان بود. یگراست رفتم خانه او. همسر و عروس و دامادش همه در خانه بودند و سرشان به زندگی شان گرم. کاری به کارهای سیاسی نداشتند و به همین دلیل بی خبر از همه جا بودند. گفتم مدتی است حاج آقا را ندیده ام، از این طرف ها رد می شدم، گفتم یک سری هم به ایشان بزنم. حاجی خانه نبود، اما حدود یک ربع بعد رسید. رنگ صورتش به جا نبود و از دیدن من هم تعجب کرد. تا نشست، آرام و شمرده گفت: من الان با ... تلفنی صحبت کردم. خیلی نگران تو و هاتفی بود. تو که طرف های خانه ات آفتابی نشده ای؟ ... از خانه رفتم بیرون و در فاصله ای که بشود خانه و رفت و آمدها را کنترل کرد ایستادم تا آن خانمی که قرار بود بیاید خانه حاجی، چادر به سر از تاکسی پیاده شد و رفت به داخل خانه... بهر حال، ۱۰ دقیقه بعد از ورود آن خانم به

خانه حاجی برهان و بعد از آن که از بابت تعقیب او خیالم راحت شد، به خانه حاجی برهان بازگشتم.
دست اول ترین اخبار را او که در فاصله نه چندان زیادی از ما زندگی می کرد داشت... از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم. همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه. گفتم اگر خواستم برگردم تلفن می کنم... تصمیم گرفتم به "ایاد" تلفن کنم. او در این ساعت در سفارت نمی توانست باشد و ضمناً تلفن به سفارت صلاح نبود زیرا ممکن بود تلفن تحت کنترل باشد. " (راه توده ۲۲۴)

و ادامه ماجرا یک روز پس از خروج از خانه "حاجی برهان"، پس از یک شب خوابیدن در سفارت سوریه که نه مأمور انتظامی دارد و نه مراقبی، فقط سرایداری که خواب است. خدایی چند دقیقه پس از پیاده شدن از بنز "رفیق ایاد" (دبیر اول یا دبیر دوم سفارت سوریه) می نویسد: "در خیابان‌ها هم نمی توانستم سرگردان بچرخم. بی پناهی در چنین شرایطی، احساسی است که تنها کسانی که آن را پشت سر گذاشته‌اند آن را درک می کنند. یگانه پناهگاهی که هنوز می شد به آنجا رفت خانه حاج برهان، آن انسان شریفی بود که قبلاً برایتان درباره‌اش گفته بودم. سوار تاکسی شدم و رفتم به طرف سه راه زندان در جاده قدیم شمیران. وقتی رسیدم از سر خیابان تلفن کردم و دانستم همه چیز عادی است. در واقع هم نمی توانست غیر عادی باشد، زیرا حاج برهان نه سیاسی بود و نه با حزب کاری داشت. دامادش از قدیم بازیگر سریال‌های تلویزیونی بود و از بعد از انقلاب مثل خیلی‌های دیگر سرگردان و بیکار. کمتر از نیم ساعت در آنجا ماندم و سپس با خانم سالمندی که در خانه او بود و از سال‌ها قبل با او آشنا بودم، از خانه بیرون آمدم. بهر حال، خانه حاج برهان را ترک کردیم. همراه با خانمی که چادر سیاه به سر داشت، در آن شرایط احساس امنیت خیابانی را بیشتر می کرد. باید جائی را برای یک شب یا چند شب پیدا می کردم. به خانه مادر یکی از آشنایان او در شمال تهران رفتیم. دقیقاً به خاطر ندارم کدام منطقه شمیران بود. شاید قیطره. خانه بزرگ و دو طبقه ای بود. صاحب خانه بسیار مهربان بود و به همان اندازه هم از مسائل سیاسی دور. بسیار دور... " (راه توده، شماره ۲۵۳)

و اما جالب‌ترین بخش این قصه پردازی‌ها داستان خودکشی علی خدایی است. خدایی در بخشی از "یادمانده‌ها" می نویسد: "من در آن دوران، دو بسته قرص "متادون" را کوییده و در چند کپسول جا داده بودم، به نحوی که به راحتی و در عرض چند ثانیه بتوان آنها را بلعید. این یگانه سلاح من بود برای دفاع از خودم و دیگرانی که با من در ارتباط بودند. با امید به بلعیدن این قرص‌ها، در صورت افتادن به تله، از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم. همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه... " (راه توده ۲۲۴ - البته تذکر این نکته شاید بد نباشد که "متادون" قرص ترک اعتیاد به مواد مخدر است)

در ادامه این داستان می خوانیم: "...اما از ۱۲ شب گذشته بود که تصمیم قطعی خودم را گرفتم. تمام قرص‌هایی را که در یک قوطی کوچک در این روزها همراه داشتم در لیوان آبی که روی همان میز کوچک بود ریختم. آن را از آب پارچی که کنار میز بود تا نیمه پر کردم و در انتظار آب شدن قرص‌ها که فکر می کنم ۱۶ عدد بود، روی یک کاغذ کوچک، چند کلامی نوشتم. نوشتم "من می‌روم، تا دیگران بمانند..." (راه توده ۲۵۳).

البته روشن نیست که چگونه قرص‌های "متادونی" را که او در شماره قبل داستان‌هایش کوییده بود و در چند کپسول جا داده بود تا بتواند آنها را به سرعت بخورد ناگهان به شکل معجزه آسایی به ۱۶ قرص درسته که خدایی آنها را می شمارد تبدیل می شوند و خدایی

پس از خوردن این قرص‌ها به مدت ۶ روز (!!) غش می‌کند و بیهوش است. جریان انتقال خدایی از خانه به بیمارستان سینا نیز چیزی از "معجزه" کم ندارد. این "زن مسن" که فقط همسایه خدایی بوده است او را "کول زنان" از زیر درختی به درختی می‌برد با تاکسی در خیابان‌های شهر می‌گرداند و سرانجام کنار دیوار بیمارستان سینا که اتفاقاً!!! دکتر کشیکش آن یک فرد فدایی اکثریت بوده است رها می‌کند. در کشوری که اگر بیمار در ابتدای کار پول نشان ندهد حتی نمی‌گذارند او از در بیمارستان وارد شود، لابد چند نفر از "سربازان گمنام امام زمان" او را از کنار دیوار بیمارستان سینا جمع می‌کنند، (البته به نظر می‌رسد علی خدایی توانسته توضیحی راجع به اینکه چگونه از گوشه دیوار به داخل بیمارستان رسیده باشد. خواننده باید خود این بخش‌ها را حدس بزند) می‌برند توی بیمارستان و چون بیمارستان در کنترل رفیق فدایی بوده و هیچکس هم به این وضع غیرعادی مشکوک نیست، اون رفیق نازنین که در ضمن خدایی را نمی‌شناخته تصمیم می‌گیرد خدایی را نجات می‌دهد!!!!

اعزام برای ضربه زدن به حزب

امروز حتی برای شمار زیادی از کسانی که از نزدیک با خدایی کار می‌کردند (از جمله فرهاد عاصمی، که دوره دوم راه توده را به همراهی او به راه انداخت) ماهیت بسیار مشکوک علی خدایی روشن شده است.

موضوع جدی دیگری که توجه به آن ضروری است این حقیقت است که خدایی پس از مسافرت علنی از طریق فرودگاه تهران ("مهرآباد" سابق) که آن روزها در کنترل کامل نیروهای امنیتی بود و رسیدن به افغانستان، از جمله مدعی شد که در پلنوم ۱۷ به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شده است و از این طریق با سوء استفاده از اعتماد مسئولان وقت حزب اجازه شرکت در پلنوم هجدهم را پیدا کرد.

امروز با انتشار همه اسنادی که رژیم در جریان یورش به حزب، و سپس بازجویی رهبری به حزب به دست آورده و منتشر کرده است تمامی اسامی اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی که در پلنوم هفدهم (چه علنی و چه مخفی) انتخاب شده بودند، آشکار شده است و در میان این اسناد نامی از علی خدایی موجود نیست. اعضای مشاور کمیته مرکزی منتخب پلنوم هفدهم عبارتند از: فاطمه مدرسی (سازمان مخفی)؛ سعید آذرننگ (سازمان مخفی)؛ هادی (بهرام) پرتوی (سازمان مخفی)؛ شاهرخ جهانگیری (سازمان مخفی)؛ حسین راسخ قاضیانی (رستگار) (سازمان مخفی)؛ ابوالحسن خطیب (از گروه منشعب چریک‌های فدایی خلق)؛ فاطمه ایزدی (از گروه منشعب)؛ فریرز صالحی (از گروه منشعب)؛ حسین قلمبر (سیامک) (از گروه منشعب)؛ ژیلا سیاسی؛ فرهاد فرجاد آزاد؛ محمد کاظمی؛ محمد (فرهاد) عاصمی و محمد اسمعی. (به نقل از کتاب حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی... صفحه ۲۳۸). بدین ترتیب خدایی با دروغ خود را در رهبری حزب جا سازی کرد.

در همین رابطه نکته شایان توجه دیگر اینکه علی خدایی، به گفته خودش، در کنار رفیق قهرمان هاتفی (مهرگان) و پرتوی مسئولیت سازمان‌های مخفی حزب را عهده دار بوده است. خدایی در "یادمانده" یش این تصویر را ایجاد می‌کند که در کنار هاتفی و پرتوی، همه کاره این سازمان بوده و در جلساتشان با کیانوری نقش عمده ای در سیاست‌گذاری‌ها و خط دادن داشته است. نکته ظریف در اینجا این است که چگونه هاتفی و پرتوی که هم ردیف او بودند در جریان پلنوم هفدهم به عضویت در هیئت سیاسی حزب برگزیده شدند و خدایی حتی کاندید عضویت مشاور کمیته مرکزی هم نبود؟

درباره ماهیت و عملکرد خدایی پس از خروج از ایران، می‌توان مسایل زیادی را در لابلاهای گفته‌ها و نوشته‌های کسانی که از نزدیک با او کار می‌کرده‌اند یافت که به خودی خود گویا و روشن است.

نوشته های آقای فرهاد عاصمی، به عنوان کسی که از نزدیک با خدایی کار می کرده است و نشریه "راه توده" را اداره می کرده است در زمینه چگونگی عملکرد، شخصیت و ماهیت خدایی حاوی نکات جالبی است.

آقای عاصمی در این زمینه می نویسد: "همان طور که لابد اطلاع دارید و یا با مراجعه به آرشیو "توده ای ها" به آن پی خواهید برد، انتشار دهنده و مسئول هر دو دوره نشریه راه توده، نگارنده [عاصمی] بوده است. نام راه توده را نگارنده به عنوان مسئول سازمان های حزب در خارج از کشور (غربی)، انتخاب کرده که مورد تأیید رهبری حزب در ایران پیش از یورش به حزب نیز بوده است. علی خدایی که یکی از همکاران، و مهم ترین همکار نشریه در دوره دوم آن بود، **آرشیو نشریه راه توده دوره دوم را از خانه من دزدید** و به انتشار غیرمجاز آن ادامه داد. او، نه تنها نام راه توده را که در شرایط برقراری قانون، اقدامی غیرقانونی بود، دزدانه با خود برد، بلکه خبر آنکه "راه توده" انتشار یافته بعد از شماره ۹۵، توسط او انجام می شود و با گذشته آن ارتباطی ندارد را حتی به اطلاع خوانندگان نشریه نیز نرساند ..."

عاصمی در ادامه این مطلب و در توضیح چگونگی دریافت "نامه کیانوری" که از کانال های زیر نظر مأموران امنیتی رژیم برای آنها ارسال شده است، می نویسد: "بعد از دریافت ارزیابی زنده یاد کیانوری از شرایط سال ۱۳۷۳ ایران و ادامه ارسال مقالاتی دیگر از طرف او، یک مقاله نیز به راه توده رسید ... **مقاله با صغرا و کبراها می کوشید به اصطلاح ثابت کند که وظیفه حزب توده ایران دفاع از جمهوری اسلامی می باشد**... مقاله که با سبک و نگارش دیگری از آنچه که نگارش کیانوری بود، نگاشته شده بود، در راه توده منتشر نشد. علت در نامه ای به ارسال کننده اطلاع داده شد و گفته شد که حزب توده ایران از آماج های ملی - دموکراتیک انقلاب بهمن مردم میهن ما و نه از جمهوری اسلامی تحت سلطه نیروهای ارتجاعی دفاع می کند. در پاسخ به این نامه، زنده یاد نورالدین کیانوری به این مضمون نوشت که: در اینجا چنین نظرهایی وجود دارد. این نامه باید در آرشیو دزدیده شده وجود داشته باشد. بدین ترتیب، کیانوری ضمن تأیید نظر ما در ارتباط با دفاع از آماج های انقلاب و موضع انتشار ندادن مقاله پرسش برانگیز توسط راه توده، در عین حال به طور ضمنی توجه ما را نسبت به موقعیتی که خود در آن قرار داشت نیز جلب نمود. موقعیتی که بلافاصله توسط رفیق گرمی علی خاوری هنگامی که نگارنده نوشتار دریافت کرده را پیش از انتشار در راه توده در دیداری در برلین در اختیار او گذاشت، تشخیص و نسبت به آن هشدار داده شده بود. **رفیق خاوری ارسال نوشتار را توطئه سازمان اطلاعات نامید**. نظریات سیاسی و تئوریک طرح شده در راه توده در سال های بعد از ۱۳۷۳ تا هنگام مرگ کیانوری، به صورت معمول ادامه یافت. بعد از مرگ اوست که علی خدایی بدون صحبت و توافق قبلی **رابطه های جدیدی را پایه ریخت که نشان ارتباط هایی بود که او به طور پنهانی برقرار نموده بود**. از جمله مصاحبه های رادیویی با یک رادیو لوس آنجلسی... (به نقل از پایگاه اینترنتی "توده ای ها" که توسط فرهاد عاصمی اداره می شود)

به سادگی نباید از کنار حوادث گذشت!

کلام آخر آنکه اگر در سی سال گذشته لازم است از آنچه بر ما رفته است درسی بگیریم این است که دشمن در هیچ زمینه ای با ما نه تنها مدارا نکرده است بلکه تمام توانش را برای از بین بردن حزب توده ایران به کار گرفته است. از دستگیری هزاران توده ای، تا شوهای تلویزیونی برای بی اعتبار کردن حزب و رهبری آن، تا خاطر نویسی های سازمان یافته در مراکز تحقیقاتی رژیم و همچنین تلاش برای نفوذ و از هم پاشاندن صفوف حزب توده ایران، همگی بخشی از نقشه واحدی است که تا به امروز ادامه یافته است. نه کتاب "خاطرات کیانوری" و نامه نگاری ها ارگان های امنیتی به نام "ا.ک" و سفارشات برای سازمان دهی انشعاب در حزب، توسط "راه توده" و علی خدایی اتفاقی بوده است و نه فعالیت امروزی علی عمویی و حمایت او از علی خدایی و "راه توده".

میزان اعتماد ارگان‌های امنیتی به آقای عمومی در آن حد است که حاضرند به او، یعنی عضو سابق هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، که در زندان‌ها در جریان نزدیک جنایات حکومت جمهوری اسلامی بوده است، پاسپورت بدهند تا به خارج بیاید، با مخالفان رهبری حزب دیدار بکند به دیدار حزب کمونیست فرانسه برود و بعد هم به ایران بازگردد!!

راه التیام زخم‌های خونین جمهوری اسلامی بر پیکر حزب توده ایران قهرمان سازی از قربانیان شکنجه و آدم‌های درهم شکسته نیست. تجربه دردناک سی سال گذشته حکم می‌کند که نمی‌توان به سادگی از کنار حوادث گذشت و اجازه داد تا فاجعه تکرار شود.

۴. تکذیبیه ای بر فتوحات ناکرده آقای علی خدایی

چهارشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۰ - ۰۸ فوریه ۲۰۱۲

الف. جیلو

تردیدی نیست که بازگویی حوادث گذشته بعد از زمانی طولانی نمی‌تواند به دور از ابهام و خطاهای کوچک و بزرگ باشد. می‌توان پذیرفت که بخشی از این خطاها غیرعمدی بوده و به طور طبیعی بروز می‌کنند. اما بخش دیگر آن‌ها، به طور آگاهانه ساخته و پرداخته شده و با قصدی جز روشننگری به اطلاع عموم می‌رسند تا احساسات و آگاهی‌های کاذب از پیش معین شده‌ای را در اذهان عمومی بنشانند. در این زمینه البته پرونده تاریخ سازان حکومت جمهوری اسلامی در داخل و همکاران آن‌ها در میان ایرانیان خارج از کشور از همه سیاه تر است. اما بخش چشمگیری از آثار قلمی و شنیداری هم که از سوی افراد وابسته به اپوزیسیون ایرانی و یا مدعیان بی‌طرفی، در باره تاریخ سیاسی ۴-۵ دهه اخیر کشور، در قلمرو مجازی در دسترس عموم قرار گرفته، و یا به شکل کتاب منتشر شده اند کم و بیش به چنین آفتی آلوده اند. با وجود این، ما به ندرت به کسانی از راویان این آثار بر می‌خوریم که مخاطبین خود را دعوت به حزم و احتیاط در باب پذیرش دربست اقوال خویش کنند.

در تداوم و تکرار مکرر چنین وضعیتی است، که ادعاهای بی پایه و جعلی، به تدریج حقایق مسلم و بدیهی تعبیر شده و مورد سوء استفاده‌های فراوان اصحاب حقه و تزویر در عرصه روزنامه نگاری، سیاست و تاریخ قرار می‌گیرند. یکی از آخرین نمونه‌ها از این دست، روایتی است خلاف حقیقت از آقای علی خدایی، در مورد نجات و انتقال تعدادی از رهبران سازمان فداییان اکثریت به افغانستان توسط ایشان در سال ۱۳۶۲.

این روایت با تیتراژ درشت و چشم گیر "در باب انتقال رهبران اکثریت از ایران به افغانستان توسط علی خدایی" - یادمانده‌های علی خدایی ۶۶- در راه توده شماره ۳۴۵ مورخ ۲۸ آذر ۱۳۹۰ منتشر گردیده و در آن آقای خدایی مدعی شده اند که شبکه‌ای مخفی زیر مسئولیت و نظارت وی بخشی از رهبران سازمان را بعد از ضربات وارده به حزب توده ایران نجات داده و به افغانستان برده است (۱).

نوشته پیش رو می‌کوشد با رجوعی سریع به گذشته، ساختگی بودن این ادعا را بر مبنای گواهی و توضیحات دو گروه زیر از شاهدان مستقیم و دست اول مرتبط با این ادعا نمایان سازد: گروه اول، کسانی از مسئولین فداییان (اکثریت) هستند که آقای خدایی، نجات و

انتقال آن‌ها به افغانستان را به خود نسبت داده اند. بخش‌های عمده‌ای از گواهی‌های تلخیص شده این افراد در این نوشته مورد استفاده قرار گرفته اند. دوم، کسانی که به دلایلی یا از نزدیک در جریان این انتقال‌ها قرار گرفته و یا خود در تنظیم و ترتیب آن‌ها نقش موثر داشته اند. راقم این سطور، خود به این گروه تعلق داشته و بعد از اطلاع از "فتوحات" آقای خدایی بر آن شده که بخشی از دانسته‌های خود را در رابطه با حقیقت ماجرای این انتقال‌ها با شهادت و یادمانده‌های افراد در دسترس دیگر ترکیب کرده، و نتیجه را در فرم

نوشته حاضر در معرض اطلاع و داوری خوانندگان بگذارد.

بهرتر است ابتدا به سراغ اظهارات آقای خدایی برویم.

آقای خدایی چه گفته اند؟

عین روایت ایشان چنین است:

"طاهری پور، فتاپور، کاکوند [کاکووان] و شماری از برجسته ترین کادرهای سازمان اکثریت و هم چنین رفقا نامور و تقی برومند با کمک شبکه ای که به وجود آورده بودیم از ایران خارج شده و به افغانستان آمدند... افسران نیروی دریائی که به کابل رسیده بودند، تصمیم داشتند با کمک سردار آرین خان بلوچ که نفرات او آن ها را از پاکستان به افغانستان انتقال داده بودند، خانواده خودشان را بیاورند به افغانستان. رفقای مسئول افغانستان با این تماس موافقت کردند و ناخدا احمدی مسئولیت این تماس را قبول کرد و خیلی هم خوب توانست این کار را سازمان بدهد. شبکه سردار آرین خان، با پیامی که از جانب احمدی برده بود، توانست با خانواده وی در تهران تماس بگیرد و از این طریق با دو خانواده دیگر هم تماس برقرار شد و البته همسر من هم بعدا به آن ها وصل شد و همه با هم به افغانستان آمدند. به این ترتیب اولین انتقال به کمک شبکه بلوچ های سردار آرین خان از طریق مرز رودخانه هیرمند انجام شد. پیگیری احمدی در این رابطه همیشه برایم قابل احترام و تحسین بوده و هست... به هرحال، این اولین ارتباط با ایران، پس از خروج از کشور و استقرار در افغانستان بود. بعد ها به تدریج امکانات دیگری فراهم شد و افراد دیگری را چه رفقای شوروی و چه رفقای افغانی تضمین و معرفی کردند و یا ما خودمان در آن سوی مرز سازمان دادیم. البته از رفقای افغانی کمک گرفتیم. از جمله برای خرید یک مینی بوس میان شهری، از زابل به زاهدان در حاشیه نوار مرزی دو کشور که از این طریق توانستیم در امنیت کامل کسانی را که جانانشان واقعا در خطر بود، به افغانستان منتقل کنیم. از جمله برخی رفقای رهبری سازمان فدائیان اکثریت مانند "جمشید طاهری پور"، "مهدی فتاپور" و یا "مازیار کاکوند [کاکووان]" که هر سه از رهبران طراز اول سازمان بودند و یا از میان رفقای خودمان "رحیم نامور"، "تقی برومند" و دیگرانی که اگر ضرورت داشت نامشان را خواهم گفت... دربارۀ رادیو هم در همین سفر صحبت شد و اگر اشتباه نکنم در همین سفر بود که آن ها تصمیم گرفتند "مازیار" را که در کابل بود و از طریق ما از ایران خارج شده بود..."

زمانی که نگهدار آمد و در کنار طاهری پور که دبیر دوم سازمان بود و از طریق شبکه ما از تهران به افغانستان مهاجرت کرده بود در جلسات مشورتی شرکت کردیم..."

قبل از این که به سراغ بررسی بخشی ازلیست اقدامات ادعایی آقای خدایی که به این نوشته مربوط است برویم، به ناگزیر باید اشاره مختصری به بعضی از حوادث مرتبط با مهاجرت رهبری سازمان فدائیان اکثریت به خارج از کشور در سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ بکنیم.

خروج رهبری فدائیان اکثریت از کشور

چند روز بعد از دستگیری بخشی از گردانندگان حزب توده ایران در ۱۷ بهمن ۱۳۶۱، رهبری سازمان فدائیان (اکثریت) تصمیم به خارج کردن بخشی از مسئولین تشکیلات خود از کشور گرفته و تا نوروز ۱۳۶۲ تعداد قابل توجهی از آنان را خارج کرد.

با وخامت بیشتر اوضاع، دامنه این تصمیم گسترش یافته و اغلب اعضای رهبری سازمان تا پایان اردیبهشت ۱۳۶۲ به سلامت از کشور خارج شده، و تنها تعداد معینی طبق تصمیم قبلی برای اداره تشکیلات در پشت سر باقی ماندند. افراد باقیمانده در قالب یک کمیته سه نفره به نام "کمیته رهبری مستقر در داخل" متشکل از جمشید طاهری پور به عنوان مسئول سیاسی، انوشیروان لطفی به عنوان مسئول تشکیلات تهران و مهدی فتاپور به عنوان مسئول تشکیلات شهرستان ها، به اتفاق تعدادی دیگر از اعضا و مشاورین کمیته مرکزی و

تعدادی از اعضای کمیته های ایالتی هدایت سیاسی، تجدید سازمان تشکیلات، خارج کردن اعضا و کادرهای تحت خطر از ایران و... را برعهده گرفتند.

اغلب افراد فوق، از جمله کسانی بودند که در صورت دستگیری سرنوشتی جز شکنجه و مرگ در انتظارشان نبود، حتی در مورد مسئولیت خطیر و ماندن تعدادی از آن ها در داخل، کوچک ترین گفتگو و مشورت قبلی هم با خود آن ها صورت نگرفته بود. با وجود این، اما و اگر در انجام وظایف دشوار پیش رو، ترک مسئولیت، رها کردن همراهان و همزمان و... نتوانست راهی در وجود اغلب افراد این مجموعه به یابد. در عین حال، این جمع، پیرو تصمیمی که قبلا رهبری سازمان بعد از ضربه به حزب توده ایران گرفته بود، در صورت امکان از کمک و مساعدت برای حفظ و نگهداری و یا خارج کردن کادرهای مسئول حزب توده ایران دریغ نمی کرد.

خروج مازیار کاکووان از کشور

از جمله کسانی از اعضای رهبری که خروجشان در دستور بود مازیار کاکووان، عضو مشاور هیئت سیاسی بود که قصد خروج از طریق مرز شرقی به افغانستان را داشت. او خود در بررسی این مسیر آن را مطمئن یافته و با کمک روابط سازمانی خود به یک قاچاقچی در منطقه مرزی متصل، و سپس از کشور خارج می شود و بعد از پنج روز اقامت در منطقه مرزی در داخل خاک افغانستان، به کابل فرستاده می شود. گر چه در آن ایام امکانات سازمان این اجازه را می داد که هر کسی را که لازم باشد از طریق مرزهای شمالی به شوروی اعزام کرد، اما به دلایل معینی از قبل مقرر شده بود که تعدادی از مسئولین از مرزهای دیگر خارج شده و در کشورهایی دیگری به جز شوروی مستقر شوند.

در بدو ورود مازیار کاکووان به کابل، دو نفر که ظاهرا از مقام های افغان بوده اند به دیدار او رفته و در مورد کیستی و چون و چند خروج وی پرس و جو می کنند. اما او چند روز بعد متوجه می شود که یکی از این افراد نه یک مقام افغانی، بلکه آقای علی خدایی از اعضای مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران بوده است که هویت خود را هنگام ملاقات با وی پنهان کرده است. مازیار کاکووان این رفتار را غیر صادقانه و گستاخانه می یابد.

خروج رحیم نامور از ایران

زمانی در مردادماه ۱۳۶۲ انوشیروان لطفی برای دومین بار به دیدار یکی از مسئولین شعبه مرکزی تبلیغات سازمان اکثریت به نام سازمانی بهروز (ابولفضل محقق) رفته و تصمیم به خروج وی را ابلاغ می کند. همزمان، یکی از مسئولین تشکیلات تهران نیز قراردادی ضرور را برای وصل او و چند نفر دیگر از کادرهای تشکیلات، به رابطین سازمانی برای انتقال به منطقه و وصل به قاچاقچیان به وی می دهد و تاکید می کند که سازمان از قبل برای هر نفر هفتاد هزار تومان، بابت دستمزد به قاچاقچیان پرداخت کرده است. زمانی در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۲، شب قبل از حرکت بهروز و تعدادی دیگر به منطقه، رحیم نامور از رهبران جان به در برده حزب توده ایران، که قبلا از طریق بهروز ترتیب نگهداری اش در امکان یکی از کادرهای سازمان، داده شده بود، مجددا به خود وی برای خروج از ایران تحویل می شود. رحیم نامور برای این که شناخته نشود عصای خود را کنار گذاشته و بهروز ناچاراً به عنوان کمک و تکیه گاه او عمل می کرده است. در این زمان او خود از درد شدید کمر رنج می برده به نحوی که بعد از رسیدن به کابل مدتی را در بیمارستان بستری می شود. آن ها بعد از رسیدن به مقصد، لنگ لنگان خود را به مسافرخانه ای برای گذران شب می رسانند و بهروز پرسیان و جویان آدرسی را که از قاچاقچیان داشته، پیدا کرده و با آن ها تماس بر قرار می کند. قاچاقچی اصلی با دیدن وضع نامناسب جسمی رحیم نامور که به عنوان پدر بهروز معرفی شده و به سختی راه می رفت، بر نرخ خروج افزوده و رقم قابل توجهی را مطالبه می کند، اما بهروز که پولی هم نداشته، نمی پذیرد و تاکید می کند که قبلا سهم ۷۰ هزار تومانی پدری حساب شده است.

کسانی که قرار بوده خارج شوند در اتافی که متعلق به قاچاقچی بوده، جمع می شوند، و بهروز در آن جا در می یابد که به جز آن ها که

جمعا پنج بزرگ سال از جمله رحیم نامو ررا شامل می شد، چند نفر دیگر نیز وابسته به حزب توده ایران در آن جا حضور دارند. گرچه مجموعه این جمع به زحمت در اتاق جا گرفته بود، اما کمی بعد تر قاچاچی دو نفر دیگر را نیز به جمع آن ها می برد که به دلایل امنیتی و کمبود جا با مخالفت بهروز و بعضی دیگر روبرو می شود. آن ها از قاچاچی می خواهند که وضع این مجموعه را در نظر گرفته و دو نفر تازه وارد را جداگانه خارج کند که قاچاچی نیز می پذیرد...

جمع فوق شب هنگام با وانت بار به مرز منتقل شده و با کمک قاچاقچیان که هیچ ربط تشکیلاتی به حزب توده ایران و یا فداییان اکثریت نداشتند، شبانه وارد خاک افغانستان می گردند. بعد از عبور از مرز رحیم نامور یک شیشه قرص از جیب خود در آورده و به بهروز می گوید: "من که به تو گفته بودم نگران من نباش، در تمام این مدت این شیشه دستم بود که اگر دستگیر شدم بخورم، من طاقت شکنجه و ذلت را ندارم..."

آن ها کمی بعد با مرزبانان افغان مواجه شده و اسکان موقت داده می شوند. چون عید قربان بوده و همه جا تعطیل، بالاجبار یک هفته در آن جا می مانند و ژنرال عبدالمجید، مسئول کل مرزهای افغانستان که در آن جا حضور داشته، به خاطر حضور نامور در جمع آن ها شخصا به آن ها رسیدگی می کند. دو روز بعد از ورود به افغانستان، یک شخص ایرانی در لباس افغانی به همراه یک مشاور روس به دیدار بهروز و بقیه می روند. از تصادف روزگار بهروز این شخص را قبلا در ایران دیده و در کمک به حفظ او کوشیده بود، و به همین دلیل هم خواهی نخواهی توقع برخوردی غیر دوستانه از وی را نداشت. اما وی با رفتاری خشک نشان می دهد که شباهت چندانی به آنی که بهروز در ایران دیده بود ندارد و همین احساس خویش را در خطاب به او بر زبان هم جاری می کند، اما طرف مقابل خود را به نشنیدن زده و شروع به بازجویی از وی می کند و می کوشد پیش مشاور روس هم وانمود کند که بهروز را نمی شناسد. مشاهده این رفتار، انگیزه ای برای امتناع بهروز از پاسخ به سوالات بازجویی وی شده و ضمن حواله پاسخ این سوالات به سازمان، جزییات مربوط به یک حادثه را در گذشته نزدیک در خاطره خود مرور می کند...

یک حادثه تلخ

بهروز به یاد می آورد که در آخرین دیدار خود با نگارنده این سطور بعد از ضربه به حزب در ایران، از تصمیم سازمان برای کمک به حفظ کادرهای حزبی مطلع می شود. دست بر قضا این کسب اطلاع همزمان بوده است با تماس او با سیاوش کسرای و قول و قرارهایی که برای کمک به وی گذاشته بود. بعد از این دیدار، اولین کسی که به تور او می خورد، فردی از کادرهای حزبی بوده که ظاهرا دست به خودکشی زده بود. ماجرا از این قرا بوده که شبی بهروز در تماسی تلفنی با یکی از رفقاییش که سابقه دوستی شان به زندان زمان شاه بر می گشت، و همسرش از اعضای حزب بوده و با نوشابه امیری ارتباط داشت، در جریان خبر ناخوشایندی قرار می گیرد و در می یابد که باید سریع خود را به خانه تکی وی در خیابان ۱۶ آذر که برای کارهای سازمانی استفاده می شد، برساند. وی بعد از رسیدن به آنجا مطلع می شود که دوست اش تصمیم گرفته که این فرد را به هر قیمتی شده در بیمارستانی بستری کند و برای این کار از خواهر ۱۸ ساله خود کمک گرفته که خود را به جای همسر فرد مورد نظر معرفی کرده و بگوید که اختلافات خانوادگی سبب این خودکشی بوده است.

گویا شوک ناشی از مشاهده مصاحبه تلویزیونی رهبران حزب باعث و بانی این خودکشی بوده است. دوست بهروز با کمک خواهرش شخص مذکور را همان شب در بیمارستانی در اطراف باغشاه (احتمالا اقبال) تحت نام مستعار آقای ملاجعفری بستری می کنند. بهروز همان موقع به کسانی از بخش پزشکان سازمان مراجعه کرده و سفارش مواظبت از مریض بستری را به در بیمارستان به آن ها می کند. مجددا فردای آن روز، این بار به اتفاق دوستی دیگر به نام رضا گلپایگانی از اعضای سازمان که بعدها در زیر شکنجه کشته شد، به بیمارستان برگشته و پیش دکتری آشنا رفته و خواهش می کند که در طول روز هوای ملاجعفری را داشته باشد، اما از وی جواب می

شنوند که او نه حزب و نه سازمان را دیگر نمی شناسد و همان پس پریشی که رهبران حزب در تلویزیون ظاهر شدند، دیگر همه چیز برای او تمام شده است، دست از سر او بردارند و دیگر به سراغش نروند. رضا به بهروز قوت قلب داده و اظهار می کند که زمان امتحان فرارسیده است و کسانی مردود خواهند شد. بهروز با دریغ و حسرت به یاد می آورد که بالاخره رضا چندی بعد دستگیر و در زیر شکنجه های سخت لحظه امتحان، جان بر سر پیمان نهاد و به صف زنده گان تاریخ پیوست.

خوشبختانه مریض از مرگ نجات یافته و بعد از چند روز از بیمارستان مرخص می شود. سپس بهروز وی را تحویل دوستی می دهد که برای مدتی مراقبش باشد... اما هنوز چند روزی نگذشته میزبان شکایت از رفتار و توقعات نابجای مهمان پیش بهروز می برد... بالاخره آقای ملا جعفری مدت کوتاهی بعد از آن جا می رود و روزگار، چندی بعد او را در نقش و موقعیتی دیگر، در مقابل بهروز در نیمروز افغانستان قرار می دهد. این شخص در واقع کسی جز همان آقای علی خدایی نبوده است.

رحیم نامور در سازمان پناه می گیرد

روزی همان دوست بهروز که ذکرش در بالا رفت مجدداً اطلاع می دهد که یکی از رهبران حزب که از دستگیری ها برکنار مانده، نیاز به کمک دارد و بهروز برای بررسی موضوع قراری را در خیابانی فرعی روبروی فروشگاه کوروش در خیابان پهلوی سابق اجرا می کند. در سر قرار شورلت بزرگی پیر مرد تکیده ای را که به سختی قادر به حرکت بوده پیاده می کند. بهروز که انتظار تحویل کسی در آن قرار را نداشته از طرف مقابل خواهش می کند که امر انتقال روز بعد انجام شود تا او بتواند جایی تدارک ببیند، اما وی نمی پذیرد و می گوید که به اندازه کافی خطر کرده و اگر پیرمرد تحویل گرفته نشود در همان خیابان رهاش خواهد ساخت. بهروز از او خواهش می کند که اقلان آن ها را تا نزدیکی های تقاطع کریم خان با تخت طاووس برسانند، اما او نمی پذیرد، سوار شورلت خود شده و در می رود. وقتی پیرمرد این رفتار رفیق خود را می بیند به بهروز می گوید که ناراحت نشود، فقط او را جایی ببرد که وی بتواند خود را بکشد..

لحظات دشواری بر بهروز می گذرد و او آن را به عنوان یکی از خاطره های بسیار تلخ زندگی خود در خاطره اش ثبت می کند. به هر جان کنندی بوده دو نفری لنگ لنگان خود را به تقاطع کریم خان و تخت طاووس که در حدود ۵۰۰ متری بوده، می رسانند، چون خیابان یک طرفه بوده، گرفتن تاکسی ممکن نبود و باید پیاده می رفتند. بهروز از پیش در آن محل قراری را با رضا گلپایگانی من باب احتیاط تنظیم کرده بود. در این قرار وی از رضا درخواست کمک برای نگهداری پیر مرد می کند و وی با روی گشاده نامور را تحویل گرفته و در یکی از امکانات به قول خود لیبرالی اش اسکان می دهد. رضا در جریان سرکشی های مرتب به نامور تحت تاثیر شخصیت او قرار گرفته و در صحبتی با بهروز از او به عنوان شریف ترین فرد تجربه زندگی خود یاد می کند. میزبان نامور هم با مهر و احترام هر روز صبح با نان و کره و... از وی پذیرایی می کند، اما نامور بدون مطلع کردن آنه از عمل قلب خود که نیاز به رژیم غذایی مخصوص داشته، فروتنانه و سپاسگزارانه پذیرایی میزبان را قدر گذاشته و هرچه را به او می دهند تا آخر صرف می کند که مبادا به میزبان خویش ناسپاسی کرده باشد. وقتی رضا موضوع را می فهمد زبان به گلایه از وی می گشاید اما جواب می شنود که اگر زهر هم به او بدهند به خاطر آن همه دلسوزی و مواظبت، در حکم شربت آن را سر خواهد کشید...

تماس سیاوش کسرابی با سازمان

بهروز به یاد نمی آورد که چه کسی از سیاوش کسرابی خبر آورد که می خواهد او را ببیند. بهروز او را در کانون نویسندگان دیده و در جلساتی هر از گاهی به همراه او و شرکت مهر داد فرجاد، باقر زاده و اصغر محبوب حضور یافته بود، تا این که سر یک قراری با او در خیابان بهار رفته بود. سیاوش به همراه خانمش سر قرار آمده، سیلش را زده و یک عینک گرد ته استکانی زده و پیراهن سفید بلند

خود را روی شلوار انداخته بود. بهروز به شوخی او را تشبیه به برتولت برشت کرده و گفته بود که توی اون قیافه بیشتر به چشم می آید و ممکن است به جای برشت دستگیرش کنند، کسرای با خنده گفته بود که در زندگی خویش با دشواری های فراوانی رو به رو شده و گاه به زانو در آمده اما زیر پا نیفتاده است، وی با تاکید بر قساوت و بیرحمی خارج از تصور حکومت بر علیه دگر اندیشان، ادامه داده بود که آن ها انسان ها را له کرده و به ذلت می کشانند، به سازمان بگویند نگذارد یک شاعر انقلابی به زیر پا بیفتد، و بهروز پاسخ داده بود که امکانات سازمان در اختیار اوست، هر وقت که او بخواهد دریغ نخواهد شد. ظاهرا سیاوش در یکی از امکانات همسرش به سر می برده و... بعد شعری را که در مورد نورالدین کیانوری سروده بود به "نام تهمتن در زنجیر" برای چاپ و نشر توسط سازمان به بهروز داده و او هم آن را به سازمان رد کرده و سازمان آن را نشر داده بود... بهروز در تماس منظم با سیاوش کسرای قرار داشته... تا این که بعدا دوباره در کابل به هم رسیده بودند و وی در مناسبت های مختلف سپاس خود را از بهروز و سازمان که او را تنها نگذاشته بودند ابراز کرده بود...

خروج اعضای "کمیته رهبری مستقر در داخل"

بعد از دستگیری انوشیروان لطفی و تعقیب گسترده برخی از کادرهای مسئول تشکیلات از جمله مهدی فتاپور، روابطه "کمیته رهبری مستقر داخل" با تشکیلات تهران و شهرستان ها به حالت تعلیق در آمده و تا برقراری رابطه مجدد زمانی دشوار و نفس گیر سپری می شود. در این فاصله رهبری خارج بالاخره موفق به برقراری رابطه با تشکیلات داخل شده و با پیشنهاد تعدادی از کادرها برای خارج کردن اعضای "کمیته رهبری مستقر در داخل" به دلایل امنیتی موافقت می کند، و از آن ها می خواهد بعد از برقراری رابطه مجدد، مهدی فتاپور و جمشید طاهری پور را بدون درنگ خارج کنند.

تلاش دو سویه هم از سوی دو عضو باقیمانده کمیته داخل و هم از سوی بقیه بالاخره منجر به برقراری مجدد رابطه می شود. گرچه جمشید طاهری پور از پذیرش پیشنهاد خروج سرباز زده و بر ماندن پا فشاری می کند، اما بالاخره با اصرار مسئولین تشکیلات تهران رضایت به رفتن می دهد. متعاقبا، مدارک سفر وی تهیه و در اوایل آذرماه ۱۳۶۲ تحویل او می گردد، و آن گونه که وی به یاد می آورد توضیحاتی را در مورد حرکت و سفر خویش از نگارنده این سطور دریافت کرده، و سپس توسط یکی از مسئولین تشکیلات تهران به روابط سازمانی برای انتقال به منطقه مرزی وصل و بنا به توصیه ای که قبلا به او شده بود، دو سکه طلا از تهران به عنوان هدیه برای دو بلوچی که قرار بوده او را از مرز عبور دهند می خرد.

اما به جز طاهری پور و اعضای خانواده او، دختر و پسر آقای برومند و دختر خاله آن ها نیز در طول مسیر، از همان ابتدا، همراه آن ها بوده اند. به نظر وی، برنامه اصلی، خروج فرزندان برومند بوده است که توسط همان فرد سازمانی که وی به همراه او به منطقه رفته بود، ترتیب انتقال و وصل آن ها به قاچاقچیان مرزی از قبل داده شده بود.

کسی از پیش به طاهری نگفته بود که در این سفر کسان دیگری هم همراه او خواهند بود. وی تنها در جریان وصل شدن به قاچاقچیان دریافته بود که تنها نیست. رفتار آن ها هراس آلود و بدون رعایت هرگونه موارد امنیتی بوده است. آن ها شب قبل پارتی خدا حافظی بر گزار کرده و می دانستند به کجا می روند.

در ملاقات با قاچاقچیان، طاهری پور هدیه ای را که در تهران تهیه کرده بود، به آن ها می دهد. او تردید ندارد که ترتیب آمدن افراد حزبی قطعا توسط همان رابط تنظیم شده بود. او از حرف های آقای علی خدائی در دیدار نخست و در صبحگاه بعد از ورود به افغانستان نیز همین معنی را دریافت کرده بود. همان روز بعد از تاریک شدن هوا به نقطه عبور حرکت کرده و بعد از عبور از مرز در آن سو از سوی تعدادی سرباز مسلح افغانی به گرمی پذیرفته می شوند، و تا صبح دور آتشی که به خاطر گرم شدن آن ها بر پاشده بود اطراق می کنند. صبح زود یک ماشین جیب ارتشی از راه می رسد که آقای علی خدائی سرنشین آن و فرد افغان شخصی پوشی

رانندگی آن را بر عهده داشته است...

در اواخر آبان ماه آخرین عضو باقیمانده "کمیته رهبری مستقر در داخل" مهدی فتاپور بعد از وصل مجدد به تشکیلات تصمیم رهبری مستقر در خارج را از طریق این جانب دریافت کرده و آماده خروج می گردد، و سپس در اواخر آذر و یا اوایل دی ماه، ۱۳۶۲ به روابط سازمانی برای انتقال به منطقه وصل و سپس در رابطه با قاچاقچیان قرار می گیرد. قاچاقچی ها او را به محلی در کنار رودخانه هیرمند برده و نیمه های شب برای عبور از رودخانه اقدام می کنند ولی متوجه می شوند همکاران آن ها قایقی را که باید با آن از رودخانه عبور می کردند اشتباها در محل مقرر نگذاشته اند و تصمیم می گیرند برگشته و شب بعد برای عبور از مرز اقدام کنند. فتاپور از این تصمیم آنان تبعیت نکرده و با شنا به آن طرف رودخانه رفته و خود را معرفی می کند. آن ها او را به شهر (یا در واقع روستای بزرگ محل) می فرستند و از آن جا که رفت و آمد به کابل تنها از طریق هواپیما عملی بود دو روز در آن جا نزد مسئولان افغانی می ماند. بعد از دو روز هواپیمایی از کابل می آید و یکی از مسئولان حزب به نام بهرام به محل سکونت او می رود. وی ظاهرا منتظر کسان دیگری (از اعضای حزب) بوده و برای بردن آنان به نیمروز آمده بود و از این که آن ها نیامده بودند، خیلی ناراحت بوده و مهدی فتاپور را که ریش بلند و لباس زابلی به تن داشت نمی شناسد، ولی متوجه می شود که وی از مسئولان رده بالای سازمان است و برخوردی دوستانه ای با وی می کند. فتاپور با همین هواپیما از طرف مسئولان محلی افغانی به کابل اعزام و به مسئولین سازمان در آن جا تحویل داده می شود.

نکات تکمیلی

- بر اساس خاطرات و اطلاعات منابع این نوشته، یک رابطه نزدیک ما بین تعدادی از افراد حزبی که در پی خروج از کشور بودند و سازمان که در کار انتقال کادرهای خود به مرز افغانستان و تحویل آن ها به قاچاقچیان بود، وجود داشته است. هویت واقعی کانالی که تعدادی از افراد حزبی از آن طریق برای انتقال به مرز به سازمان تحویل داده می شدند برای سازمان کاملا معلوم و شناخته شده است. برای اولین بار این کانال اطلاعاتی را در مرداد ماه برای تماس با قاچاقچیان احتمالی در منطقه مرزی افغانستان، در اختیار سازمان می گذارد، که بعد از پی گیری و بررسی اولیه توسط مازیار کاکوان، امنیت و سلامت آن تایید شده و برای خروج خود وی و بعد هم، گروه دیگری که بهروز در آن بوده استفاده می شود.

- از اطلاعات در دسترس به طور قطعی معلوم نیست کسانی از اعضای حزب که به همراه تعدادی از کادرهای سازمان در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۲ از مرز خارج شده و به افغانستان رفتند به چه ترتیبی به قاچاقچی وصل شده بودند. این امر محتمل است که آن ها از طریق همان کانال حزبی که اطلاعاتی را از قاچاقچیان مرزی در اختیار سازمان گذاشت به قاچاقچیان وصل شده باشند. اما فرزندان آقای برومند و دختر خاله آن ها به طور قطع توسط همان کانال حزبی به کانالی از سازمان ما وصل شده و از این طریق به منطقه منتقل و تحویل قاچاقچیان شده بودند.

- در جریان سفر افراد فوق از مبداء تا مقصد، در هیچ مرحله ای از هیچ مینی بوسی استفاده نشده، و روشن نیست مینی بوسی که آقای خدایی از آن صحبت می کند در کجا و توسط چه کسانی افتخار استفاده شدن را نصیب خود کرده است. در عین حال شهر زاهدانی که آقای خدایی از آن نام برده، توسط هیچ یک از شاهدین زنده ما در طول مسیر خروج، زیارت نشده است. البته مضحک خواهد بود اگر تصور کنیم که ایشان مینی بوس و زاهدان را برای گمراه کردن مامورین اطلاعاتی جمهوری در مورد کم و کیف انتقال افراد به افغانستان در آن زمان طرح کرده باشند.

- افرادی از سازمان که آقای خدایی مدعی انتقال آن ها به افغانستان شده، در کل فقط از طریق ۳-۴ نفر از مسئولین تشکیلات سازمان در ایران قابل دسترسی و تماس بوده اند. در آن زمان نه تنها هیچ یک از این افراد هیچ مراجعه و تماسی از افغانستان برای خارج کردن کسانی در یافت نکرده اند، بلکه خود نیز مخفی بوده و تماس با آنان از خارج فقط به و سیله رهبری مستقر در خارج و با تمهیداتی

خاصی میسر بوده است. معلوم نیست شبکه ادعایی آقای خدایی چگونه توانسته است با دور زدن این ۴ نفر به افراد نامبرده رسیده و آن ها را بدون خبر و اطلاع این ۴ نفر از کشور خارج کند. و بالاخره این که چه کسی برای آقای خدایی لیست افراد فوق را که باید خارج می شدند مشخص کرده بود؟ وی لابد باید قادر باشد توضیح دهد که در این مورد چه کسی از سوی سازمان در خارج از کشور برای بیرون آوردن افرادی که وی از آن ها نام برده به امامزاده حزب و تشکیلات ایشان دخیل بسته بود؟ چگونه می شد از حزبی که به سختی متلاشی شده بود، انتظار بیرون آوردن مسئولین تشکیلاتی را داشت که هنوز سر پا بود و برای تدارک و تنظیم بیرون بردن کادرها و مسئولین خود نیازی به کمک یک تشکیلات ناموجود نداشت.

سخن آخر

اغلب کسانی که کم و بیش در جریان جزئیات ماجراهای خطیر مربوط به "گریز ناگزیر" دوستان و رفقای خویش از تور گسترده پی گرد و سرکوب حکومت پلیسی جمهوری اسلامی بوده اند، نیک می دانند که رهایی بسیاری از کسانی که در گوشه و کنار این کره خاکی پناهی برای خویش جسته اند، به بهایی بسیار گران و گزاف به دست آمده است. بسیاری از انسان های فداکار بی هیچ دریغی، به حکم وجدان و باور خویش، جان های خود را سپر بلای رفقای خویش کرده و حتی بعضی از آنان در زیر شکنجه های قرون وسطایی، و یا در میدان های تیر و بر سر دارها جان داده و فنا شدند. هنوز هم کسی داستان واقعی گذشت ها و فداکاری های بی دریغ این انسان های شریف و کم نظیر را ننوشته است. اگرچه چنین فقدان یاس آور و آزار دهنده است، اما بدتر از آن سرقت فداکاری های این جمعیت خاموش و انتساب آن همه گذشت و ایثار به چند نفر، و یا کسانی که هیچ نقشی در آن نداشته اند، جز یک ناسپاسی و ناجوانمردی غیر قابل بخشش معنای دیگری ندارد.

اصغر جیلو

۸ فوریه ۲۰۱۲ - ۱۹ بهمن ۱۳۹۰

توضیح نوید نو در باره بخشی از یادمانده های آقای علی خدایی

معروف است که خطیبی بر منبر از تاریخ سخن می گفت: "که حسن و حسین دختران مغاویه بودند." یکی از نویسندگان بر خاست وگفت: "پدر آمرزیده در یک جمله خبری چند غلط مضمونی داری. اول آن که حسن و حسین نبودند بلکه حسن و حسین بودند. دوم آن که دختر نبودند، پسر بودند، سوم آن که مغاویه نبود و معاویه بود و آخر آن که اصلا پسران معاویه نبودند بلکه فرزندان علی بودند." حالا حکایت ماست با آقای علی خدایی.

ایشان در "یادمانده ها" ایشان تلاش بسیاری می کنند تا همه دانسته های خود از یک دوره بحرانی را، که هزاران نفر در ابعاد گوناگونی در آن نقش آفرینی کرده اند، منتشر سازند، و خود را قهرمان بی بدیل تمام قصه ها قرار دهند. این امر تا جایی می تواند مفید هم باشد، اما با یک شرط اساسی: بی طرفی و صداقت گوینده.

برای بررسی بی طرفی و صداقت آقای خدایی ما به یکی از مواردی که در آن ذکری از "نوید نو" رفته است نظر کوتاهی می اندازیم.

ایشان در راه توده ۳۵۲ به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۹۰ می نویسند: "در همین گفتگوها من با دقت در باره اطلاعیه ای که بنام "نوید نو" که پس از یورش دوم در تهران منتشر شده بود و انوشیروان آن را برای من آورده بود تا بگویم آیا این می تواند نوشته و نشر رفقا جوانشیر و یا هاتفی باشد؟ توضیح داده ام. در همان ملاقات یا ملاقات دوم که فکر می کنم صاحبخانه هم حضور داشت و این صاحبخانه شنیده ام اکنون در سوئد است، زنده یاد لطفی گفت که نویسندگان "نوید نو" و یا چند کادر توده ای یک پیام داده و گفته اند جوانشیر و هاتفی دستگیر نشده اند و تقاضای ملاقات کرده اند. من گفتم به هیچ وجه سر این نوع قرارها نروید و این اعلامیه هم از روی نشریه "نوید" مونتاژ شده است." (برجسته نمایی از نوید نو است)

ایشان البته در همان توضیح که پیش از این در راه توده ۲۶۳ به تاریخ انتشار ۳۰ فروردین ۱۳۸۹ نوشته بود: "شرح این مسائل حدود نیمساعتی طول کشید و سپس (انوشیروان لطفی) گفت: با ما یک تماس حزبی گرفته شده و گفته اند رفقا جوانشیر و مهرگان - هاتفی - دستگیر نشده اند. تقاضای دیدار کرده اند. من آمده ام در این باره با شما مشورت کنم. سپس یک برگ اعلامیه هم از جیبش در آورد و نشان من داد تا نظرم را بدهم. این اعلامیه با نام "نوید مردم" منتشر شده بود و مطلب آن درباره یورش به حزب بود. من ابتدا و سریع متن اعلامیه را خواندم و سپس پرسیدم: شما ادعای آنها درباره دستگیر نشدن هاتفی و جوانشیر را قبول کرده اید؟

لطفی گفت: تا آنها را نبینیم نمی توانیم قبول کنیم. از ما تقاضای دیدار کرده اند و رفقا سرگرم بررسی این تقاضا هستند.

من گفتم: این اعلامیه به قلم جوانشیر و یا هاتفی نیست. مضمون آن هم تند و احساساتی است. بنظر من از روی نویدهای پیش از انقلاب بخش هائی از اعلامیه های آن دوران را کپی کرده اند و جملاتی هم از خودشان به آن اضافه کرده اند.

لطفی پرسید: دلائل شما چیست؟

من گفتم: اولاً من سالها با هاتفی در روزنامه کیهان از نزدیک ارتباط کاری داشته ام و در سازمان نوید هم ارتباط تشکیلاتی. من نثر و شیوه نگارش او را خیلی خوب می شناسم. سرمقاله ها و اعلامیه های نوید را هم او شخصا می نوشت و من بارها آنها را خوانده بودم. چه پیش از انتشار و چه بعد از انتشار. بنابراین، هم نثر و موضوع جملات کپی برداری شده برایم آشناست و هم اعلامیه یکدست نیست و معلوم است یکنفر وسط آن کپی برداری ها چند جمله ای هم از خودش به تناسب حوادثی که پیش آمده اضافه کرده است. ضمناً نثر و شیوه نگارش جوانشیر هم بکلی با شیوه نگارش و نثر هاتفی متفاوت است. هاتفی حماسی می نویسد و نثرش نثری فاخر است، در حالیکه جوانشیر بسیار ساده و مستدل و بی حاشیه می نویسد. لطفی همانطور که چهار زانو رو بروی من نشسته بود، به فکر فرو رفت و سپس با احتیاط پرسید: فکر می کنید، کار رژیم است؟

من فوراً پاسخ دادم: من چنین قضاوتی نمی خواهم بکنم. من این اعلامیه را اینگونه که گفتم ارزیابی می کنم، اما انگیزه تهیه کنندگان آن می تواند انگیزه ادامه فعالیت، تقویت روحیه دستگیر نشدگان، حسن نیت و خلاصه انگیزه های سالم و حزبی باشد. اما کار در شرایط مخفی و دشوار، بیش از انگیزه و حسن نیت، به سنجش شرایط، برآورد واقعه و حاصل کار نیازمند است.

لطفی گفت: ممکن است تور برای به دام انداختن ما باشد؟

من گفتم: من نمی گویم تهیه کنندگان این اعلامیه تور انداخته اند، اما اگر خودشان در تور حکومت باشند، آنوقت با این تقاضای ملاقات با رهبری سازمان، شما را هم به تور می اندازند.

لطفی گفت: پس توصیه شما قطع ارتباط و رد تقاضای دیدار است؟

من گفتم: نه. چون نتیجه رد تقاضای ملاقات، باقی ماندن همیشگی یک علامت سؤال است. بنظر من، هیچکدام از رفقای رهبری سازمان سر چنین قراری نروند. یکی دو نفر را برای این ملاقات بفرستید و از دور هم اوضاع را کنترل کنید، بلکه متوجه شوید که واقعا "تور"ی پهن است یا نه؟

این خلاصه اولین دیدار من با انوشیروان لطفی بود. تقریباً یک هفته بعد، بار دیگر این ملاقات به همان سبک بار اول تکرار شد. با این تفاوت که "ناصر" هم از آمدن او بی خبر بود. یک غروب رو به تاریکی همان رابط جوان و سیه چرده آمد و پس از چرخشی در آپارتمان زدن، رفت و با لطفی برگشت. خیلی عجله داشت که برود و به قراری که در خیابان داشت برسد. کوتاه و مختصر گفت:

در مورد اعلامیه، رفقا نظر شما را تأیید کردند. قرار ملاقات را ما اجرا کردیم. خوب نبود. از کادرهای حزب بودند که دستگیر نشده اند. گفتند که بخش ضربه نخورده حزب را دارند سازمان میدهند و حدس می زنند جوانشیر و هاتفی دستگیر نشده اند. ملاقات در یک تاکسی که آنها با خود آورده بودند انجام شد و رفقای ما از بیم افتادن در تور، با عجله، سر چهار راه از در سمت خیابان تاکسی پیاده می شوند.

درباره این ملاقات، تقریبا همین مضمون را فتا پور هم در افغانستان برای من تعریف کرد و یادم نیست که گفت خودش سر این قرار رفته بوده و یا کسان دیگری رفته بودند. اما مضمون همین اجرای قرار و پیاده شدن از اتومبیل وسط خیابان و گریز از محل بود.

فاصله این دو گفتگو تقریبا ۲۲ ماه است. اما در این بیست و دوم ماه اولاً "نوید مردم" ناگهان به "نویدنو" تغییر نام می دهد، ثانياً "رفقا نظر شما را تائید کردند. قرار ملاقات را ما اجرا کردیم. خوب نبود. از کادرهای حزب بودند که دستگیر نشده اند." به "من گفتم به هیچ وجه سر این نوع قرارها نروید و این اعلامیه هم از روی نشریه "نوید" مونتاژ شده است." تغییر ماهیت می دهد. می توان این امر را در بادی امرناشی از فراموشی نویسنده دانست، که اگر این فرض پذیرفتنی باشد و ایشان به چنین نسیانی در شرح رخ دادها دچار باشند کل "یادمانده" های ایشان از درجه اعتبار ساقط می شود. یا این که یکی از این دو روایت را درست و دیگری را مردود دانست. اما موضوع به همین سادگی نیست و شواهد تاریخی حداقل در همین مورد فوق گویای رویا بافی ایشان، و دروغ بودن اصل ماجرا است. دلیل آن را شرح می دهیم.

طبق نوشته آقای خدایی ایشان مرداد ۱۳۶۲ از تهران خارج و به افغانستان رفته اند. و آقای انوشیروان لطفی هم در شهریور ۶۲ دستگیر گشته اند. اما بنا به اظهار یکی از مسئولین همان زمان کمیته داخلی حزب توده ایران، که طی ای میلی به دست ما رسیده است، نه آقای خدایی و نه آقای لطفی نمی توانسته اند "نوید مردم" یا "نوید نو" ادعایی آقای خدایی را دیده باشند.

یکی از مسئول های همان زمان کمیته داخلی در تهران می نویسند "بر خلاف تصور آقای خدایی "نوید مردم" یا "نویدنو" اولین اعلامیه کمیته داخل نبود. زمانی که ایشان بنا به ادعای خودشان پس از مشاهده "اعتراف ها" اقدام به خودکشی کردند - که شرح "تراژیک" آن را در یادمانده ها بیان کرده اند -، افراد از جان گذشته حزبی از رده های گوناگون، برای نجات سازمان های حزبی، و انتقال بی خطر آن ها به نقاط امن در داخل و خارج، و اطلاع رسانی در باب جنایت های حکومت اسلامی در زندان ها، مشغول فعالیت های شبانه روزی بودند. کمیته داخلی حزب توده ایران از اسفند ۱۳۶۱ تا آبان ۱۳۶۲ چندین اعلامیه با امضا کمیته داخلی حزب توده ایران منتشر ساخت. آنچه را که آقای خدایی "نوید مردم" یا "نوید نو" می نامند در اواخر پاییز ۱۳۶۲ و در آذرماه منتشر شد. بنا بر شواهد آقای علی خدایی و انوشیروان لطفی نمی توانسته اند آن اعلامیه را دیده باشند. چون انوشیروان در شهریور ۱۳۶۲ دستگیر شد و آقای خدایی هم بنا به اظهار خودشان (راه توده ۲۶۵) مرداد ماه از ایران خارج شدند.

اما واقعیت این است که نام آن نشریه نه "نوید مردم" بود و نه "نویدنو". نام آن نشریه "نوید" بود که توسط کمیته داخلی حزب توده ایران منتشر شد و متعاقب آن در اسفند ۱۳۶۲ بنا به درخواست کمیته برون مرزی حزب توده ایران ادامه انتشار آن برای همیشه متوقف شد.

نوید نو ضمن سپاس از فرستنده ای میل، همراه با این اطلاع رسانی اعلام می کند که علیرغم آن که منتشر کنندگان "نوید" در سال ۱۳۶۲ از عضو ها و هوادارهای قابل احترام و تحسین حزب توده ایران بودند، و مورد احترام نوید نو هستند، اما نوید نو هیچ گونه ارتباطی با آن نوید و یا گردانندگان آن ندارد. نوید نو امید وار است آقای علی خدایی، که به نظر می رسد با تعمد برای گمراه کردن خوانندگان، و سم پاشی

علیه "نویدنو" چنین داستانی را با چنین روایتی ساخته اند ، حداقل به لحاظ رعایت موازین روزنامه نگاری، مراتب را اصلاح و به اطلاع خوانندگانشان برسانند.

۲۸ بهمن ۱۳۶۲

۶. فانتزی های سریالی راه توده برای فرار از پاسخ

نویدنو

سایت "معتبر" راه توده در شماره ۳۸۹ خود به تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۹۱ به "افشاگری" علیه "سایت های بی اعتبار" اقدام کرده است. صرف نظر از فانتزی های راه توده در این افشاگری بهتر است نگاهی به بنیان و پیش زمینه ی رخ داد هایی که به امروز رسیده است و راه توده "معتبر" را ناگزیر از افشاگری نموده است بیندازیم.

حقیقت چیست؟

در مرداد ماه سال ۱۳۹۱ ویدئوی کوتاهی از گفتگوهای خانم آذر معتقدی (همسر رفیق زنده یاد جوانشیر) در رسانه های مجازی منتشر شد. در این ویدئوی کوتاه خانم معتقدی اظهار می کنند که رفیق جوانشیر در زندان به ایشان گفته اند که علی خدایی نه تنها فرار نکرده، بلکه او را در زندان با ایشان روبرو کرده اند. [1]

تا چند هفته ای پس از گذشت اظهارات ایشان، راه توده و آقای علی خدایی در تایید یا تکذیب آن واکنشی از خود نشان ندادند. تا این که راه توده در شماره ۳۷۵ به تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۹۱ مطالبی را به نقل از آقای عمویی در رد سخنان خانم آذر معتقدی منتشر کرد. در مطلبی به نقل از آقای عمویی از جمله آمده بود: «واقعیت اینست که در پائیز ۱۳۶۴، پس از ایام دشواری که همه میدانید، با رفقای رهبری از جمله کیانوری و جوانشیر حدود ۴ ماه در یک محل نگهداری شدیم. در این مدت بحث ها و گفتگوهای بسیاری داشتیم. درباره همه مسائل پیش از زندان و طول زندان و بازجویی ها و غیره. نه من و نه دیگر رفقا در این بحث ها هرگز چنین چیزی نشنیدیم. تنها اخیرا آن خانم که خانم بسیار ساده ایست و غیر سیاسی چنین ادعایی کرده است. اصطلاح سه تفنگدار را هم هرگز از رفیق جوانشیر نشنیدیم. نه پیش از حوادث منجر به زندانی شدن ما و نه در آن ۴ ماه که همه با هم بودیم. حتی از قول هیچکس دیگر هم نشنیدیم. شما شک نکنید که اگر چنین نقل قولی صحت داشت، ما در زندان بی خبر نمی ماندیم. در عین حال که من به شما محکم می گویم که همه چیز معلوم و مشخص شده است و نه تنها من، بلکه کسان دیگری هم هستند که همه چیز را میدانند. موضوع از نظر من یک جور خصومت است.» و در باره یادمانده های آقای خدایی افزودند که: «این خاطرات را دوستان هر چند گاه یکبار بصورت چاپ شده برای من آورده اند و من خوانده ام. همه آنچه که ایشان می گوید و من شاهد مستقیم بوده ام و یا در جریان آن بوده ام صحیح است.» [2]

به دنبال انتشار این سخنان عمویی که به قول راه توده "وی در داخل کشور است و امکان پاسخگویی ندارد" رفیق احمد سپیداری با شناختی که از آقای عمویی دارد و جمع آمد راه توده با عمویی را بعید می دانست، طی نامه سر گشاده ای پرسش هایی را با جناب عمویی در میان گذاشت. مضمون اصلی پرسش متین و

مسئولانه ی رفیق سپیداری این بود که: "چرا رفیق عمویی وقتی راه توده در دفاع از خود در برابر مصاحبه افشاگرانه خانم آذر جوانشیر نقل قول سؤال برانگیزی به شرح زیر از ایشان می نویسد، سکوت می کند. این سکوت به چه معناست؟" [3] رفیق سپیداری در ادامه نامه خود پرسش اصلی را مطرح می سازد که: "رفیق عمویی چرا تمام قد پشت راه توده می ایستد، اما هیچگاه اندکی از این فداکاری را در حق حزب توده ایران نکرده است؟ اگر ایشان راه توده را شایسته ادامه راه حزب می شناسد، چرا رسماً اعلام نمی کند تا همه بدانند. اگر ایشان چنین باوری ندارند، اعتقاد ایشان در این رابطه چیست؟ آیا ما این حقایق را نیز باید همچون جلد دوم خاطراتشان و سایر خاطره نویسی ها در فردای پس از ایشان از زبان علی خدایی ها بشنویم؟ اگر ایشان یک تنه حزب توده ایران است، هواداران حزب بعد از ایشان باید به چه مرجعی مراجعه کنند؟" (همان) نامه رفیق سپیداری با واکنش های متفاوتی روبرو می شود. افرادی کف به لب بر سپیداری می شورند و افرادی هم در دفاع از ایشان وارد صحنه می شوند. اما جالب است که در پلمیک هر دو طرف، به جز یک مورد، راه توده متهم اصلی است. وقتی پرسش ساده و روشنی با پاسخ های غامض، بی ربط و حاشیه ای مواجه می شود نشان آن است که فرد یا افرادی برای فرار از پاسخ روشن به سمت پیچیده کردن موضوع حرکت می کنند. تا در پس جنجال و هیاهو، اساس و جوهر اصلی پرسش به بوته فراموشی سپرده شود.

راه توده در اولین فانتزی خود نسبت به این بحث ها از موضع "دانای کل" ظاهراً در پاسخ به پرسشی از راه توده نوشت: "دوست گرامی. خودتان نوشته اید "پرت و پلا" می نویسند. بنابراین چرا ما باید وقت و انرژی خودمان را که باید در خدمت آگاه کردن مردم و تحلیل رویدادهای ایران و جهان باشد صرف این پرت و پلا ها کنیم؟... از ما نخواهید که وقتمان را صرف اره بده و تیشه بگیر با کسانی بکنیم که باور کنید و بهتر است باور کنند اطلاعاتمان در موردشان کم نیست، حتی اطلاعات دوران زندان یکساله و یا چند ماهه و چند ساله شان. اما به صلاح حزب نمی دانیم که قلم بگشائیم. فلان کس بین تهران و لندن پل فرزندی دارد و حتی دوستانش هم که در ایران با هم ارتباط دارند به لندنی ها و هلندی ها توصیه کرده اند احتیاط کنید و ارتباط را با او محدود کنید! یکی شان از ایران می آید در فیسبوک و خواهان مناسبات خصوصی و بی سر و صدا می شود و ما قاطعانه رد می کنیم و می گوئیم ما اهل این نوع مناسبات بویژه با کسانی که در ایران هستند نیستیم. دیگری که ادای "دزرشینسکی" را در می آورد، همسرش می رود ایران و اردبیل و گفته است که در سفر اول به ایران آقایان در تهران احضارش کرده و به تمسخر گفته اند شنیده ایم شوهرت می خواهد در فلان کشور جبهه درست کند! کاری هم به کارش نداشته اند و اضافه کرده اند... ما نمی خواهیم کسی را متهم کنیم و یا با بدبینی نوشته هایی را بخوانیم. اما باور کنید گاه به این نتیجه می رسیم که مثلاً اگر آقایان از ابلیس بدتر می خواستند با راه توده و یا با معروف ترین شخصیت توده ای که در داخل کشور است و کشتنش را به صلاح نمی دانند؛ از همان داخل کشور و کنترل شده در دست خودشان مقابله کنند، چه می کردند جز این که با نام "هاتفی" و "نوید"، "پوید"، "جوید" و... می کنند. زیر فلان علم سینه بزنند و بگویند فلانی یک خاطرات نوشته شده اما منتشر نشده دارد که تا نمرده گریبانش را بگیرید و از چنگش در آورید. ما بنا را حتی اگر بر خوش بینی بگذاریم می پرسیم: شما با این عقل و درایت و هوشیاری به کجا می خواهید

بروید و به کدام سر منزل می خواهید برسید؟ متانت و سکوت ما را حمل بر بی اطلاعی و ناتوانی در نوشتن نکنید، حمل بر پایداری بر اصول و ضرورت حفظ هر فرد و نیروئی که می گوید توده ایست بکنید. [4]

(صرف نظر از این که واقعا نمی دانیم مخاطب و بازیگران این فانتزی چه کسانی هستند و چه ربطی به نویسندگان مقاله ها در نوید نو دارند ، همین جا بگوییم طبق اطلاع ما این که آقای خدایی نوشته اند " یکی شان از ایران می آید در فیسبوک و خواهان مناسبات خصوصی و بی سر و صدا می شود و ما قاطعانه رد می کنیم و می گوئیم ما اهل این نوع مناسبات بویژه با کسانی که در ایران هستند نیستیم" دروغ محض است به ویژه آن جا که می نویسد "ما قاطعانه رد می کنیم". متن گفتگوی فیسبوکی آن رفیق در اختیار نوید نو است .

بحث ها با این تهدید های اطلاعاتی مآب راه توده فرو نشست ، وابعاد جدیدی از واقعیت راه توده را به نمایش گذاشت . راه توده این بار فانتزی جدیدی ساز کرد و پس از کلی تعریف از خود نوشت : " همانطور که بعد از برنامه "پرگار" بی بی سی گفتیم و پیش بینی کردم، مقابله با راه توده از هر طرف تشدید خواهد شد و می بینیم که شده است. هر اندازه که حقانیت سیاست ما آشکارتر شود و خوانندگان راه توده بیشتر شوند، - (بهتر است راه توده با این استدلال نگاهی به آمار مراجعه به مثلا سایت بازتاب یا اخبار روز ببیند تا عیار این ادعا که خواننده بیشتر دلیل حقانیت سیاست است روشن تر شود- نوید نو) این تقابل و مقابله هم شدیدتر می شود. هنوز باید منتظر بدتر از این که هست هم بود. از طرف حکومت هم همینطور. شما مسئله را ساده فرض نکنید. به اشکال و انواع مختلف حکومت علیه ما توطئه کرده و خواهد کرد. من در یکی از گفتگوهای قبلی برایتان گفتم که حتی به بهانه شرکت در یک نمایشگاه آمده بودند آلمان و نقشه هائی هم داشتند که با هوشیاری پلیس آلمان دست خالی بازگشتند که مجاز نیستیم و صلاح هم نمیدانم بیشتر در این باره صحبت کنم. وقتی با چنان قصد و نیتی می آیند، شما فکر می کنید از ضد تبلیغ علیه راه توده و راه انداختن سایت های به ظاهر طرفدار حزب و درعمل علیه حزب و راه توده کوتاهی می کنند. بویژه که شاهد نفوذ کلام و تفسیر و نگاه ما در داخل کشور هستند و بصورت طبیعی هم که از مشی توده ای وحشت دارند. "

[5]

والبته در این میان نوشتار مفصلی را هم به قلم دکتر سهرابی در دفاع از مشی راه توده در طول زمان منتشر کرد و در آخر آن با هدیه مدال "پیروی از مشی توده ای" به خود نوشت : " باید خشنود بود که از ابتدای دهه هفتاد، "راه توده" توانست گام به گام این میراث مهاجرتی را نقد کند و از آن فاصله بگیرد. جهش انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ پیامد این نقد و بازبینی بود که امکان تاثیرگذاری مثبت دوباره توده ای ها را بر روند حوادث فراهم کرد. [6]

بحث ها در نوید نو ادامه داشت . اما هیچ یک از نویسندگانی که در دفاع از آقای عمویی مطلب نوشتند نتوانستند یا نخواستند به پرسش بنیادی رفیق سپیداری پاسخی در خور دهند. کسانی هم در حاشیه، این بحث ها را به زیان توده ای ها و به سود رژیم ارزیابی کردند. راه توده که بیشتر از کوره در می رفت در فانتزی دیگری ظاهرا در پاسخ اظهار نظر یکی از همکاران خود درباره مطالب منتشر شده ، ضمن درج نظر ایشان که : " آزاده اسفندیاری - همکاران عزیز و زحمتکش در راه توده، من آخرین مطلبی که علیه شما و رفیق عمویی

در وبسایت صدای مردم که تریبون هر مزخرفی است که علیه شما با اسامی مستعار می نویسند، از جمله همین مطلب آخر که امضای "مهرداد اخگر" را دارد خواندم. نویسند که نمی توان اسم آن چیزی را که منتشر کرده "نوشته" گذاشت، به معنای واقعی کلمه بریده و ورشکسته است و آنچه را منتشر کرده یک جور پرونده سازی امنیتی صریح است. فکر می کنم کسانی که این مطلب را خوانده اند با من هم عقیده باشند که اقبال از راه توده چشم عده ای را کور کرده است و ارگان هائی از حکومت را وحشت زده. واقعا مطلب نفرت انگیزی بود. " می نویسد: " راه توده: همکار عزیز. حیف از وقت است که صرف خواندن این پرت و پلاها با نام های مستعار شود. بویژه از جانب شما که علیرغم وقت اندکی که دارید، در ترجمه مطالبی از منابع روسی به فارسی راه توده را یاری می کنید. ما نیز همانطور که تاکنون شاهد بوده اید، هرگز وقت خود را صرف پاسخ نویسی به این لطائلات نکرده ایم و به کار اصلی خود که همانا رصد کردن اوضاع پیچیده ایران است پرداخته ایم از نظر ما، کار ستیز با راه توده که حالا به ستیز با رفیق عمویی که کوچکترین - تاکید می کنیم - کوچکترین ارتباطی با وی نه داشته و نه داریم هم تسری پیدا کرده، دیگر یک جدال سیاسی درون حزبی و میان دو نگرش نسبت به انقلاب ۵۷، سیاست حزب در برابر جمهوری اسلامی و بقیه مسائل مطرح میان نامه مردم و راه توده نیست. ما تاکنون پرهیز داشتیم از به کار بردن برخی اصطلاحات و برداشت ها، اما بتدریج به این نتیجه رسیده ایم که باید گفت و نوشت، که بموجب شواهد (کدام شواهد؟ - نویدنو)، حکومت با نام های مستعار، از یک روزنه ای وارد این بحث خانگی شده و مشغول همان کاری است که شما هم به آن اشاره کرده اید. یعنی پرونده سازی سیاسی - امنیتی، زیر نام و به بهانه مخالفت با مشی راه توده و دفاع از نامه مردم. شورای سردبیری سرگرم بررسی دقیق این مسئله است و در صورت رسیدن به نتیجه قطعی و صلاحدید، این نتیجه را، مستند به اطلاعاتی که در اختیار دارد، بصورت یک هشدار منتشر خواهد کرد." [7]

راه توده که قول انتشار هشدار را داده است باز هم در مقابل افشاگری ها فانتزی دیگری کوک می کند و ضمن متهم کردن نویسندگان به تلاش برای گرفتن تاج کمیته مرکزی می نویسد: " به همین دلیل است که میگویم به ساده لوحی آنها که فکر می کنند اگر تاج کمیته مرکزی را روی سرشان بگذارند و یا این تاج را دو دستی نگهدارند به آرزو و دلخواهشان رسیده اند باید کمی خندید. این افراد غرق رویاهای پرورش یافته در مهاجرت اند. دردشان هم درد امروز و فردای حزب نیست، که اگر بود به جای راه توده ستیزی می رفتند روی مسائل ایران کار می کردند، چهارتا مقاله توده ای در باره یکی از رویدادهای جاری در کشور می نوشتند." [8]

البته این امر هم از ویژگی های راه توده و آقای علی خدایی است که طوری حق به جانب سخن می گویند که انگار خودشان در قلب پایتخت کشور نشسته اند و به "مهاجرها" طعنه می زنند! (البته شاید هم نشسته اند خدا عالم است!)

اما راه توده که زیر فشار "افکار عمومی" است بار دیگر فانتزی دیگری را سر هم بندی می کند و می نویسد: " در یک پاسخ عمومی خطاب به آن چند دوست و خوانندگان راه توده که با احساس مسئولیت از ما می خواهند به مطالبی که در چند سایت زنجیره ای علیه راه توده نوشته می شود پاسخ بدهیم، می نویسیم: باور کنید ما وقت اضافه برای پاسخ به هر چرندیاتی که علیه راه توده می نویسند نداریم. اگر وقتی باشد ترجیح

میدهم آن را صرف مطالعه اوضاع ایران و جمع بندی تحولات کشور کنیم. از مدتی پیش، بویژه پس از برنامه "پرگار" در تلویزیون بی بی سی که سردبیر راه توده در آن شرکت کرد، شمار این نوع پرت و پلا نویسی ها با اسامی مستعار و سنگگیری پشت نام های جعلی افزایش یافته و ما بتدریج به این نتیجه رسیده ایم که بیش از همه دست حاکمیت پشت این جنگ روانی است، زیرا از آن برنامه "پرگار" بیشترین ضربه را آنهایی خوردند که تصور نمی کردند بتوان چنین قاطع و مستند از حزب و انقلاب و سیاست حزب در برابر انقلاب ۵۷ دفاع کرد. به شما نیز توصیه می کنیم، بیش از گذشته از ما بخواهید که درباره اوضاع ایران بنویسیم. اینجاست آن نقطه مرکزی که باید روی آن متمرکز شد." [9]

اما جریان افشاگرانه ای که رها شده است آن چنان راه توده را عصبانی واز خود بی خود می کند که امر "نوشتن در باره اوضاع ایران، نقطه مرکزی" را یکباره رها می سازد و به زعم خود به افشاگری "سایت های بی اعتباری" می پردازد که موی دماغش شده اند، و مصداق واقعی یکی از این سایت ها نوید نو است.

راه توده عصبانی است، و در عصبانیت خود برای افشاگری!! ابزاری جز توهم، افترا و فانتزی ندارد. راه توده به اصطلاح این "کارزار" را "ناجوانمردانه و مشکوک" می داند و می نویسد: "ناجوانمردانه است زیرا محمد علی عمویی یک توده ای شناخته شده و با هویت است؛ زیرا ۳۷ سال از عمر خود را بخاطر حزب توده ایران و آرمان های آن در زندان سپری کرده است؛ و بالاخره وی در داخل کشور است و امکان پاسخگویی ندارد. برعکس کسانی که به محمد علی عمویی تهمت می زنند در پشت نام مستعار پنهان شده اند و از تاریکی به روشنایی سنگ می اندازند. به همین دلیل این کارزار مشکوک است زیرا معلوم نیست کدام یک از این مقاله نویسان و سنگ اندازان به محمد علی عمویی ساواکی و سلطنت طلب است، کدام از طرف وزارت اطلاعات است، کدام وابسته به گروه هایی از قماش حزب کمونیست و کارگری و یا حتی راه کارگر است که ناگهان طرفدار حزب شده اند، کدام یک جاه طلبی های خود را با حمله به عمویی تسکین می دهد و بالاخره کدام یک پرسش ها و مسائلی احتمالا برایش مطرح است که چون نه انضباطی وجود دارد و نه ارگانی پاسخگو و صلاحیت دار، پرسش های خود را بدین شکل زننده و توهین آمیز و بی مسئولیت بر روی سایت هایی بی اعتبار منتشر می کند." [10]

راه توده خود را به نادانی و فراموشی می زند که سر منشا همه این مقاله ها و "کارزار"، سکوت آقای عمویی در برابر پرسش ساده ی رفیق سپیداری است. چرا هیچ یک از رفقای که در دفاع از آقای عمویی مطلب نوشتند به خود زحمت ندادند تا همچون پرستشگران راه توده پرسش های رفیق سپیداری را با عمویی مطرح و پاسخ ساده و صریح و روشنی که "به مسائل مملکتی" هم ربطی ندارد، دریافت و هم چون راه توده آن را منتشر کنند؟ آیا پشت این اجتناب و پرخاش اسرارمگویی نهفته است؟ راه توده به درستی نوشته است که توده ای خوب برای رژیم توده ای مرده است، اما فراموش کرده است بنویسد که برای رژیم، از آن خوب تر توده ای نمای مزدور - با جیره و مواجب یا بی جیره و مواجب - است که دیکته های رژیم را مو به مو به اجرا می گذارد. راستی جایگاه آقای خدایی و آقای عمویی در این تقسیم بندی راه توده از توده ای ها کجاست...؟

راه توده در فانتزی خود به کشف مثلث شوم "اطلاعات، ساواکی - سلطنت طلب و پیروان صفری" نایل شده است. ما به سهم خود به این "تیزهوشی" در فرافکنی پاسخ صریح به این که "آیا آقای خدایی دستگیر شده

بود یا خود کشی کرده بود ، و این که خانم معتقدی (علیرغم سادگی و غیر سیاسی بودن) راست می گویند یا دروغ ؟" تهریک می گوئیم . اما نمی توانیم نا دیده بگیریم که این نوشتار راه توده تایید تمام آن چیزی است که تحت عنوان "حزب سازی و رهبر تراشی" سال هاست مطرح می شود . راه توده با طرح این که در واقع دو حزب وجود دارد ، حزبی که پیرو پلنوم هفدهم است ، و به زعم راه توده آقای عمویی هم در این دسته قرار دارد ، و حزبی که پس از پلنوم هفدهم شکل گرفت ، واقعیت دیگری را به نمایش می گذارد که تایید کننده اصیل بودن پرسش رفیق سپیداری است و پایگاه واقعی مصوبات پلنوم های حزب توده ایران در باره (حزب سازی و رهبر تراشی) را نشان می دهد . پرداختن به این موضوع مجال دیگری را می طلبد که ما در آینده به آن خواهیم پرداخت . موضوع های دیگری هم در این فانتزی راه توده وجود دارد که پاسخ برخی از آن ها را آقای هوشنگ اطمینانی طی مقاله ای داده اند و نیازی به تکرار آن ها نمی بینیم . [11]

اما یک نکته را نمی شود بی پاسخ گذاشت . راه توده می نویسد : " جالب اینجاست که برخی از این سایت ها را حتی گردانندگان نامه مردم (منظور حزب توده ایران است) نیز در گذشته "ضد توده ای" و "مشکوک" معرفی کرده بودند ولی اکنون چون ظاهراً همسو شده اند در مورد آنها سکوت می کنند. " [12]

آن چه که راه توده به آن اشاره می کند بیانیه آذر ۸۷ دبیر خانه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره نوید نو است که البته در آن صحبتی از "ضد توده ای" بودن و "مشکوک" بودن وجود نداشت و جالب آن که همه آن چه که به نوید نو نسبت داده شده بود در اصل به خاطر نقل کتابی از راه توده در نوید نو بود. بیانیه حزب برای ما نوید نویی ها هشدار آموزنده ای بود که رفتارهای راه توده را دقیق تر بررسی کنیم و با اعتماد به این که امکان ندارد کسی با زیر پا گذاشتن تمام اصول اخلاقی و حرفه ای کتاب رفیق جوانشیر راتحریف کند در دام بی اخلاقی راه توده گرفتار نشویم . در واقع اگر هم چیزی ضد توده ای و مشکوک بود رفتار راه توده با کتاب رفیق جوانشیر بود که نقل آن در نوید نو دامان ما را نیز گرفت . علاقمندان برای اطلاع از بیانیه دبیر خانه و پاسخ های نوید نو به آن می توانند به آدرس های زیر مراجعه کنند.

و [detail.asp?id=1837/http://tudehpartyiran.org](http://tudehpartyiran.org/detail.asp?id=1837)
و [htm.۸۷۱۰۰۷-tozihe%20navidenou-siasat-431/http://rahman-hatefi.net](http://rahman-hatefi.net/htm.۸۷۱۰۰۷-tozihe%20navidenou-siasat-431)
و [htm.۸۷۱۰۱۰-in%20azmon%20ha-farhang-432۲۰%۲۰/http://rahman-hatefi.net/dar](http://rahman-hatefi.net/dar/htm.۸۷۱۰۱۰-in%20azmon%20ha-farhang-432۲۰%۲۰)
و [htm.۸۷۱۰۱۳-۴۳۳-in%20azmon%20ha-2-farhang۲۰%۲۰/http://rahman-hatefi.net/dar](http://rahman-hatefi.net/dar/htm.۸۷۱۰۱۳-۴۳۳-in%20azmon%20ha-2-farhang۲۰%۲۰)

راه توده نشان داده است که می توان با فانتزی ، دون کیشوت وار به جنگ واقعیت رفت ، از این رو ما نیز به خود اجازه می دهیم فانتزی خود را نسبت به آقای علی خدایی و راه توده بنویسیم تا خوانندگان نسبت به فانتزی های هر دو طرف داوری کنند .

آقای علی خدایی به عنوان یکی از افراد سازمان مخفی حزب به ادعای خودشان پس از یورش به حزب دست به خودکشی می زند و به صورت معجزه آسایی توسط افرادی که امروز نمی توان از آن ها نشانی جست نجات می یابد و در فراز دیگری به افغانستان می رود. (بنا به گفته ی خانم معتقدی (جوانشیر) ایشان دستگیر شده و در زندان با رفیق جوانشیر رو در رو می شود ، که سر چشمه تمام این چالش ها اظهارات خانم معتقدی

است) در افغانستان با ادعای این که "عضو مشاور کمیته مرکزی" است (که بنا بر نوشته آقای شهبازی در کتاب "حزب توده از آغاز تا فروپاشی" ، کتابی که خیلی مورد عنایت راه توده است ، و بارها آن را هم چون آئینه عبرتی معرفی کرده است ، این ادعا سندیت ندارد) وارد تشکیلات حزب توده ایران می شود و پس از مدتی مسئولیت سازمان حزب در افغانستان و هند را به عهده می گیرد (یاد مانده ها) حزب که با یکی از ویرانگر ترین دشواری های همه عمر خود روبرو بوده است ، نسبت به ادعاهای ایشان تحقیقی انجام نمی دهد و ایشان نزدیک به سه سال در این جایگاه باقی می ماند . رفته رفته اعتراض ها به رفتارهای ایشان بالا می گیرد و با پیگیری افرادی مانند ناخدا انور که در آن زمان عضو کمیته مرکزی حزب بود کمیسیونی برای بررسی کارکرد ایشان تشکیل می گردد.

کمیسیون پس از بررسی موارد زیر را اعلام می دارد :

"نظریه کمیسیون رسیدگی ۶۶/۱/۳۰

اشتباهات و انحرافات که از ر.خدایی به عنوان مسئول سر زده است :

(۱)- کم بها دادن ر. علی خدایی به کار مفید رفیقانه دسته جمعی و تصمیم گیری بر مبنای استفاده از خرد جمعی. متداول کردن شیوه تک روانه ، خود محور بینی و اتخاذ تصمیم غیر جمعی و انفرادی.

(۲)- عدم بر خورد رفیقانه و سنجیده با برخی رفقا اعم از مرد یا زن تا جایی که این امر در برخی از موارد ، ضعف اخلاقی بوده و به اعتبار واحد حزبی و رابطه شخص رفیق با عده ای از رفقای عضو حزب لطمه زده است .

(۳)- به عنوان مسئول واحد ر.علی خدایی بدون اطلاع کشور میزبان یک قبضه تفنگ شکاری بعنوان هدیه به یکی از کانال های ارتباط با داخل داده است . "

نقل از "پیام به کادر ها و اعضا حزب توده ایران" نوشته ناخدا انور (البته لازم به ذکر است که آقای انور این تصمیم های کمیسیون را در برابر تخلف های ایشان بسیار ناچیز و در راستای نجات آقای خدایی ارزیابی می کند.) [13]

پس از این رخداد آقای خدایی به دبیر خانه حزب در چکسلواکی منتقل می شوند و مسئولیت های اجرایی ایشان سلب می گردد. ایشان در تمام دوران تشمت و آشفتگی حزب با حزب همراهی می کند و حتی از "شعارهای مطرح شده با شور تمام دفاع می نماید." (نقل به مضمون از نوشته حیدریان درباره پلنوم بیستم) در سال های ۶۹ و ۷۰ که حزب با از سر گذراندن افت وخیز های بسیار و جدا شدن ها و اخراج ها به سمت آرامش پیش می رود ، آقای علی خدایی همراه با آقای فرهاد عاصمی ساز مخالف جدیدی کوک می کنند و از حزب اخراج می شوند. آقای خدایی که مسئول دبیر خانه حزب است تمام اسناد و آرشیو دبیر خانه را مصادره می کند (یادمانده ها) و با دریافت حقوق از فرهاد عاصمی (توده ای ها) در نشریه راه توده که سرقت آشکار نشریه ای حزبی است مشغول به کار می شود . این همکاری تا شماره ۹۵ راه توده ادامه می یابد. در این مدت راه توده با انتشار مطلبی به قلم ا.ک (که راه توده آن را به رفیق کیانوری منتسب می

نماید) که بنا بر ارزیابی حزب توده ایران [14] از خانه های امن وزارت اطلاعات بیرون آمده بود ، تلاش می کنند تا مشی حزب توده ایران را زیر علامت سوال برده و همان تز وجود دو حزب توده ایران - حزب پیرو پلنوم هفدهم و حزب پس از پلنوم هفدهم - را پیش ببرد. آقای خدایی که در مواقع تنگی قافیه خود و راه توده را نشریه می نامد و مدعی نیست که حزب است ، بارها به نام حزب توده ایران در مقاطع مختلف "بیانیه " صادر کرده است ، و خواننده را در برابر این شترگاو پلنگی که از راه توده ترسیم می کند به حیرت می اندازد. آقای علی خدایی به عنوان سر دبیر راه توده با مانوک خدابخشیمان روزنامه نگار سلطنت طلب بارها و بارها نرد عشق می بازد (گفتگوهای سردبیر راه توده با رادبو ایران - بایگانی راه توده) و در گفتگوهای جنجالی با او شرکت می کند. جالب است که به حزب توده ایران اتهام همدستی با سلطنت طلب ها در تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری می زند . آقای علی خدایی پس از همکاری در انتشار ۹۵ شماره راه توده با آقای فرهاد عاصمی ، ایشان را هم دور می زند و با "دزدیدن" (عاصمی) آرشیو دوره دوم راه توده ، خود را سر دبیر راه توده می خواند. نگاهی به صفحه های راه توده نشان می دهد که افراد بسیاری در طول زمان از نوشتن در آن خود داری و از علی خدایی جدا شده اند. (البته این به معنای اختلاف بنیادی همه آن ها با آقای خدایی نیست . گاهی بغض صندلی ، گاهی مسائل مالی و گاهی خودخواهی های فردی یا دفاع از این یا آن نیروی داخل نظام در این ریزش ها نقش عمده ای داشته است . و البته تعداد اندکی هم بر سر مواضع از راه توده جدا شده اند .) اما او همچنان با پیگیری به سم پاشی علیه حزب توده ایران و رواج روزنامه نگاری زرد در چپ ایران به ماموریت اصلی خود که همانا مبارزه ای نفس گیر با حزب توده ایران است ادامه می دهد . توسل به عمومی "که قادر به پاسخگویی " و در نتیجه روشن کردن حقایق نیست از آخرین کنش های ضد توده ای مذبحخانه ی راه توده و آقای علی خدایی و هوچی گران همسو با ایشان برای گریز از مخمصه است .

[1] <http://www.iranianoralhistory.de/allg/70yearsTudehPartyofIran-4.html>

[2] <http://rahetudeh.com/rahetude/2012/04sept/2/amou.html>

[3] <http://rahman-hatefi.net/navidenou-683-91-229-910715.htm>

[4] <http://rahetudeh.com/rahetude/2012/03octobre/1/payam.html>

[5] راه توده ۳۷۸ ۱۷مهر ۹۱

[6] راه توده ۳۸۸ ۲۷ آذر ماه ۱۳۹۱

[7] راه توده ۳۸۴ ۲۹ آبان ماه ۱۳۹۱

[8] راه توده ۳۸۵ ۶ آذر ماه

[9] راه توده ۳۸۷ ۲۰ آذر ماه ۱۳۹۱

[10] <http://rahetudeh.com/rahetude/2012/01decembre/4/amoyui.html>

[11] <http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=50028>

[13] http://iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hezbe_toode-nakhoda_anvar.pdf[14] <http://tudehpartyiran.org/raheht.pdf>

۲. دروغ، دروغ و باز هم دروغ: رسوا شدن پرده های جدیدی از ادعاهای علی خدایی درباره چگونگی خروجش از ایران

مهرداد اخگر

علی خدایی، در آخرین شماره نشریه ضد توده ای "راه توده"، در مقابل اعتراض های گسترده درباره عملکردش و افشا کردن "اسناد حزبی" از جمله می گوید: "اتفاقی من در این گفته ها، از موضع حزبی مسائل را طرح می کنم که نفی کننده باصطلاح افشاگری های خصمانه دیگران است. نباید تسلیم این جوسازی ها شد. اتفاقاً همانطور که قبلاً هم گفتم خیلی دیر من تصمیم به گفتن این مسائل گرفتم. باید به توصیه برخی اعضای شورای سردبیری زودتر عمل می کردم. مثلاً تا زمانی که کیانوری هنوز زنده بود، فروغیان زنده بود، کسرائی زنده بود. چقدر حیف شد که تا زمان زنده بودن آنها این حرف ها را نگفتم و حالا هم اگر نمی گفتم، فردا این و آنی که زنده اند به رفتگان می پیوستند و آنوقت دیوار حاشا بلند می شد. شما نگاه کنید به همین ماجرائی که به نقل از زن بسیار ساده و غیر سیاسی جوانشیر در بوق کرده اند. خوب این نقل قول ها را اگر زمان زنده بودن کیانوری و سیاوش کسرائی مطرح کرده بودند، آنها بودند که دهان بگشایند..." (به نقل از نشریه ضد توده ای "راه توده"، شماره ۴۰۵، ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲)

اتفاقاً به گمان نگارنده انتخاب زمان برای شروع کار "یادمانده" و دیگر صحبت های خدایی بسیار حساب شده و با این توجه بوده است که با نبود بسیار کسانی که او قرار است از آنها جعل سند بنماید امکان افشاء شدن دروغ هایش کمتر است. به عنوان نمونه بخش هایی از دروغ های خدایی در مورد خروجش از ایران با سیاوش کسرائی زمانی مطرح می شود که زنده یاد سیاوش کسرائی، شاعر توده ای، دیگر در میان ما نیست که دروغ های او را افشا نماید. در ضمن در همین نقل قول بالا حمله خدایی به همسر رفیق شهید جوانشیر و ساده خواندن و غیر سیاسی دانستن او از این منظر قابل تأمل است که روشن نیست چرا همسر رفیق جوانشیر برای رساندن پیام و هشدار رفیق به توده ای ها باید حتماً فردی سیاسی باشد و این امر چه تغییری در اصل پیام و هشدار رفیق جوانشیر درباره دیدن خدایی در زندان در کنار بازجویان می دهد؟ مگر یک فرد غیر سیاسی نمی تواند حامل خبر باشد که رفیق جوانشیر این فرد را در زندان در کنار بازجو ها دیده است؟

"پرواز تاریخی" علی خدایی

در طول سال گذشته در نوشته های گوناگونی دروغ های گوبلری خدایی، خصوصاً در زمینه چگونگی خروجش از ایران، برای پنهان کردن این حقیقت که او ابتدا توسط سپاه دستگیر و سپس به خارج اعزام شد، افشا شده اند که نگارنده شماری از آنها را در انتهای این مقاله دوباره نقل می کند.

آخرین پرده از دروغ های خدایی در زمینه خروجش از ایران، و فتوحات ناکرده اش، ادعاهای او درباره سازمان دهی خروج سیاوش کسرایی و خانواده او از ایران است. مصاحبه "بی بی کسرایی" دختر سیاوش کسرایی، با فرزاد حسنی از مجله "روز آنلاین" نکاتی را در این زمینه مطرح می کند که مقایسه آنها با ادعاهای درج شده در "یادمانده ها" افشا کننده گوشه های دیگری از قصه پردازی های علی خدایی در مورد چگونگی خروجش از ایران است. به بخش هایی از مصاحبه بی بی کسرایی در چگونگی خروجشان از ایران توجه کنید:

"فرزاد حسنی: خروج چگونه اتفاق افتاد؟"

بی بی کسرایی: مادرم با چند قاچاقچی برای خروج از ایران ارتباط گرفت و سرانجام از بین آنها یکی را برای شروع کار انتخاب کرد."

"فرزاد حسنی: چرا افغانستان را برای خروج از کشور انتخاب کرد؟"

"بی بی کسرایی: همه فکر می کنند که این کار دلیل خاصی دارد. مادرم با چند قاچاقچی که در مسیرهای مختلف برای فرار فعالیت می کردند، صحبت کرد و از بین آنها به ناچار، کسی که از همه دروغگو تر و شارلاتان تر بود را انتخاب کرد. این قاچاقچی مدعی بود که در مرز ایران و افغانستان باغ بزرگی دارد که یک درش سمت ایران است و در دیگرش در آن سوی افغانستان و خوب این دروغ شادخانداری بود ولی به قول مادرم از آن دروغ هایی بود که در آن مقطع و با آن شرایط ما دوست داشتیم باورش کنیم. به هر حال این قاچاقچی موجود عجیب و غریبی بود و در عمل ما دیدیم که اصلاً باغی وجود ندارد و ما مجبور شدیم ساعت ها در بیابان پیاده روی کنیم برای خروج از مرز. ابتدا از تهران به سیستان و بلوچستان رفتیم و آنجا از طریق وانت به جایی نزدیک مرز منتقل شدیم و بعد ساعت ها پیاده روی تا خروج از مرز و سرانجام در شرایطی سخت از مرز عبور کردیم...."

به نقل از "روز آنلاین" گفت و گوی فرزاد حسنی با بی بی کسرایی

<http://www.roozonline.com/persian/honarerooz/honare-rooz-2-item/archive/2013/april/10/article/-aefb42a6ef.html>

داستان خروج علی خدایی و کسرایی از ایران که به ادعای خدایی توسط او و یک "**حاجی خیرخواه به نام برهان**" سازمان دهی شده بود و همسفری او با امام جمعه زابل در هواپیما!! از دیر رسیدن خدایی به فرودگاه و رساندن او به پای پلکان هواپیما توسط مأموران فرودگاه!! "**... مامور باجه با عجله بلیت را با کارت شناسائی من کنترل کرد و سپس من را با یکی از اتومبیل های روی باند تا پای پلکان هواپیما رساند...!!!**" و حضور کسرایی در درون هواپیما بسیار "جالب" و شبیه داستان های کارآگاهی است که بررسی دقیق آن به مطلب دیگر نیازمند است [اینجا و جاهای دیگر تأکیدات از نویسنده است].

نکته جالب دیگر اینکه **خواننده در لابلای داستان سرایی های خدایی از چگونگی خروج خانواده کسرایی از ایران مطلع نمی شود. بر اساس مدعیات خدایی، کسرایی در خانه کسی که خدایی از او به نام "معمار" ذکر می کند و کسرایی و خدایی برای اولین بار او را در پارکینگ فرودگاه زابل ملاقات می کنند، به خدایی اطلاع می دهد که همین فرد که کسرایی قبلاً او را نمی شناخته و نمی داند کیست خانواده او را به آن سوی مرز برده است!!!**

به بخش هایی از این "قصه" از زبان خدایی توجه کنید.

" مطابق قراری که در تهران آن مرد نازنین حاجی "برهان" گفته بود، باید یک وانت کوچک سفید رنگ در محوطه پارکینگ منتظر ما باشد و راننده اش بیرون وانت، به در سمت راننده تکیه داده باشد. تعداد اتومبیل های پارک شده در آن پارکینگ حاکی انگشت شمار بود و به همین دلیل بلافاصله وانت را دیدیم و هر دو رفتیم به سمت راننده و آشنائی دادیم و سوار شدیم. اگر خوان دوم را فرودگاه مشهد حساب نکنیم، عبور از فرودگاه زابل خوان دوم و مهمی بود که پشت سر گذاشتیم. شهر کوچک و خاکی زابل را که بعدها فهمیدم در مقایسه با استان یا ولایت مشابه آن در افغانستان بنام "نیمروز"، پاریس است، چرخ زدم و در یکی از محلات آن وارد خانه ای کوچک، با حیاطی خاکی و خشک و بی درخت شدیم. آن که ما را با وانت آورد، خود معمار بود، یعنی همان کسی که طرف معامله زمین و ساختمان - بساز و بفروش - با حاجی برهان... **معمار گفت: خانم رفته تا لب مرز و برگردد. دیروز یک خانواده را به سلامت رد کردیم. رفت که جای بیاورد و در این فاصله کسرائی گفت: منظورش مهری (همسر کسرائی) و بچه هاست که دیروز رفتند و رسیدند. !!! - حال کسرائی چگونه می توانسته مطلع باشد که شخصی را که تازه در پارکینگ فرودگاه دیده و اصلاً نمی شناخته است و از طریق حاجی برهان و خدایی با او آشنا می شود همان کسی است که خانواده او را روز قبل از مرز برده است آنطرف!**

"... خانم و حاجی برهان زود بازگشتند. حاشیه مرز را با اتومبیل دور زده بودند. ما با اوضاع آشنا نبودیم، اما حاجی برهان هم مرز را می شناخت و هم مانورهای معمار را. معمار پیشنهاد کرد که آن شب در همان خانه بمانیم تا فردا دوباره مرز را کنترل کرده و در صورت فراهم بودن شرایط برویم به یکی از نزدیک ترین روستاها به مرز افغانستان **این همه لابد از معجزات "سربازان گمنام امام زمان" است که این پیرمرد تهرانی - حاجی برهان - که به گفته خدایی در بخش دیگری از همین یادمانده ها: "سرش به کار خودش بود و با سیاست کاری نداشت" این چنین با چابکی همه مرز افغانستان را می شناخته که بتواند آن را دور بزند و از اوضاع مرز این چنین مطلع است و با قاچاقچیان مثل "معمار هم در ارتباط بوده است !!!** . حاجی برهان نهیبی به معمار زد و گفت که خیر! همین حالا می رویم، چون من در تهران کار دارم و باید بعد از رفتن اینها، برگردم. معمار کمی این پا و آن پا کرد و سرانجام تسلیم شد. ما سوار همان وانتی شدیم که با آن از فرودگاه آمده بودیم و حاجی و خانم هم در یک اتومبیل دیگر پشت سر ما راه افتادند... بهرحال حدود ساعت ۳ صبح من و کسرائی تصمیم گرفتیم، منتظر نتیجه این بازار گرمی نشده و تا آفتاب طلوع نکرده راه بیفتیم و از همان سمت و سوئی که آن جوان نشان داده بود برویم به افغانستان. از خانه که بیرون آمدیم، سرو کله معمار و دو نفر دیگر پیدا شد که معلوم بود همان دور و اطراف بودند و این بازارگرمی ها را خودشان ترتیب داده بودند تا پول تلکه کنند.

معمار گفت کجا؟

گفتم: افغانستان!

گفت: گم می شوید.

و ما با خونسردی گفتیم: آواز می خوانیم و ضرب می گیریم، بالاخره پیدامان می کنید. دیدن حریف ما نیستند و دنبال مان راه افتادند و کم کم راهنمائی مان کردند که از کجا برویم. واقعاً هم آن جوان راست گفته بود، چون معمار هم ما را دور یک تپه کوچک گرداند و بعد از عبور از یک مسیر کوتاه پر از بوته و خار گفت: ما از مرز گذشتیم. شما پشت آن سنگ - با دست سنگ نسبتاً بزرگی را به ما نشان داد- بنشینید، هر وقت توانستید پاسگاه روبرویتان را ببینید، بروید به سمت آن. آن پاسگاه افغان هاست. خودش تا آن سنگ با ما آمد و من گفتم تا پاسگاه را نبینیم علامت رسید بهت نمی دهیم و پولی نمی توانی از حاج برهان بگیرد. کمی غرغر کرد و همانجا نشست تا هوا نقره ای رنگ شد. درست گفته بود، روبرو ما یک پاسگاه خشت و گلی بود که روی بام آن یک سرباز افغان با لباس آبی

رنگ پریده و یا شاید طوسی رنگ ایستاده بود و با دوربین ما را نگاه می کرد. یک تیر رنگی به هوا شلیک کرد و ما فهمیدیم این علامت آشنائی است [عیناً فیلم های آمریکایی رامبو - البته معلوم نیست که پاسبان افغانی در مرز از کجا خدایی و کسری از راه دور می شناخته و تشخیص داده است که برایشان تیر رنگی شلیک بکند - شاید حاجی برهان همان پیرمرد تهرانی که سر و کاری با سیاست نداشته با دولت افغانستان هم در ارتباط بوده و تیر رنگی هم در اختیار پاسبان مرزی گذشته است که به محض دیدن علی خدایی آن را شلیک کند!!]. معمار با عجله گفت که باید برگردد و من پنج تومانی را امضاء کردم و دادم بدستش... (به نقل از راه توده ۲۸۰، اول شهریور ماه ۱۳۸۹)

معیاری برای شناخت یک مأمور خدعه گر!!

خدایی در یکی از شماره های اخیر از "یادمانده اش" تلویحاً برای خود بزرگ نمایی و ایجاد شک و شبهه درباره چگونگی عملکرد حزب به "انبوه اسنادی" که با خود دارد اشاره می کند و می گوید: "کمی خلف وعده شد و هفته گذشته یادمانده ها را دنبال نکردیم، اما مهم نیست، در عوض برایتان خبرهای خوب دارم. من در این فاصله همت کردم و بعضی کارتن هائی را که داشتم باز کردم و آنها را بررسی کردم. با اطمینان می گویم که از خواندن بعضی گزارش ها و نامه ها هم حیرت زده شدم و هم بسیار مغموم. تازه، این کارتن هائی بود که مربوط است به دبیرخانه حزب در چکسلواکی نه آنچه که از افغانستان با خودم به دندان کشیده و با هر زحمتی بود حفظ کرده ام..." (به نقل از نشریه ضد توده ای "راه توده"، شماره ۴۰۴، ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲)

نکته ظریف در اینجا است که به بیان دیگر علی خدایی در هر جا که کار کرده است، اگر دستش رسیده "اسناد مهم حزبی" را، بنا به وظیفه اطلاعاتی اش دزدیده است و باید هم تصور کرد که این اسناد را در اختیار دستگاه های اطلاعاتی رژیم قرار داده است. به این دزدی ها باید دزدی آرشو "راه توده" از خانه فرهاد عاصمی، که مدتی مهماندار خدایی و خانواده او بوده است را نیز باید افزود، تا شیوه کار خدایی بنابر وظایفش روشن شود.

نکته دیگری که در آخرین شماره "یادمانده ها" قابل تأمل است انتشار اسامی واقعی و اسم سازمانی کسانی است که در کنفرانس ملی به عضویت کمیته مرکزی درآمده اند و شماری از آنها نه تنها دیگر با حزب نیستند بلکه به ایران رفته اند. چنین کاری، بدون اطلاع و موافقت این افراد، سواى نادرستی اخلاقی آن، تنها می تواند به کاری امنیتی-اطلاعاتی تشبیه شود که بیش از پیش نشانگر ماهیت واقعی این عنصر شناخته است.

برای ثبت در تاریخ

در پی نوشته پیشین نگارنده و به دلیل اشاره مطلب به خانه مهاجران ایرانی در مینسک، علی خدایی تلاش مذبوحانه ای را برای شناسایی نگارنده آغاز کرد و در پی تحقیقات "کارآگاهی" به این نتیجه رسید که نگارنده شخصی است به نام "فریدون ابراهیمی" که گویا تخصصی هم در "کفش شناسی" مخالفان رهبری حزب داشته است و در پی این داستان سرایی مطالب دیگری نیز در آخرین شماره "راه توده" در مورد همین شخص مطرح شده است، که بیش از هر امر نشانگر چگونگی عملکرد این مأمور اطلاعاتی است.

برای آنکه کمکی به تحقیقات پلیسی خدایی درباره نگارنده انجام بدهم لازم است یادآوری کنم که مطالب زیادی درباره فعالیت خدایی در افغانستان هست که باید به موقع خود به آنها پردازم. از تماس های مشکوک با قاچاقچیان که مورد اعتراض همه رفقا بود و سرانجام کار را به کمیسیون بازرسی در این زمینه و محکومیت خدایی کشاند تا مواضع سیاسی خدایی در افغانستان از جمله مسایل بسیار افشاگرانه ای است که کم کم به آنها باید پرداخت.

رفقای که در آنجا حضور داشتند به یاد دارند که در همان دوران بحث بر سر تعیین شعارهای مبارزاتی حزب (در پی برگزاری پلنوم ۱۸ و پیش از برگزاری کنفرانس ملی)، بحث بر سر تعیین راه حزب بسیار حاد بود. **علی خدایی و معدود دوستانش، از جمله کسانی بودند که طرفدار پرو و پا قرص شعار "مبارزه مسلحانه" با رژیم بودند و تلاش می کردند تا رهبری وقت حزب و خصوصاً شخص رفیق خاوری را راضی کنند تا مرزهای افغانستان با بلوچستان را، همچون کردستان ایران و عراق، به پایگاه های نظامی برای تمرین و آغاز مبارزه مسلحانه بر ضد رژیم تبدیل کنند.** خوشبختانه این برنامه که هدف آن را باید به کشته دادن شماری از توده ای ها دانست، با مخالفت رفیق خاوری نقش بر آب شد و هیچگاه تحقق نیافت. ادعاهای خدایی و شارلاتانیسم او در مورد شعار سرنگونی و چگونگی انتخاب آن، بازتاب روشنی از چگونگی عملکرد و معیارهای اخلاقی است که او بر اساس آنها عمل می کند.

و اما نکته دیگری که اشاره به آن ضروری است داستان های علی خدایی درباره پلنوم هجدهم حزب است. اول آنکه علی خدایی تلاش می کند تا این دروغ را جا بیندازد که گویا رفیق اردشیر اوانسیان "دست رفیق خاوری را گرفت و او را بر کرسی رهبری" نشانده. رفیق خاوری به عنوان عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی وقت حزب، بالاترین عضو رهبری مصون مانده از سرکوب خونین حزب توسط رژیم بود و نیازمند آن نبود که کسی دستش را بگیرد و او را بر کرسی بنشانند. این امر را همه رفقای حاضر در پلنوم می دانستند و قبول داشتند.

موضوع دیگر اینکه گویا در پلنوم هجدهم کسانی خواهان خائن اعلام کردن طبری و کیانوری بودند. اولاً اینکه هیچکس در پلنوم هجدهم چنین خواستی را درباره رفیق طبری مطرح نکرد و این ادعای خدایی کذب محض است. درباره رفیق کیانوری، رفیق اسکندری، که از گذشته اختلاف های جدی با کیانوری داشت، خواهان خائن اعلام کردن و اخراج او از حزب شد که این مسئله با مخالفت جدی رفیق خاوری، و نه هیچکس دیگر!! (و از جمله خدایی و عاصمی که هر دو در این نشست حضور داشتند) رو به رو شد و رفیق آن را از دستور کار جلسه برداشت. ادعای مخالفت رادمنش و دیگران که خدایی در آخرین "یادمانده ها" به آن اشاره می کند، نیز دروغ است.

رفیق خاوری در جریان کنگره سوم به هنگام گفت و گو درباره تاریخ و سرنوشت حزب پس از انقلاب، از جمله به این حادثه اشاره کرد که پس از مصاحبه اسکندری با مجله "تهران مصور"، کیانوری در جریان جلسه هیئت سیاسی وقت حزب خواهان اخراج اسکندری از حزب شد که این امر با مخالفت شدید رفیق خاوری رو به رو شد و بدنبال حمایت دو سه نفر از رفقای افسر، از جمله عمویی، توسط کیانوری از دستور کار جلسه برداشته شد. به گمان نگارنده این نمونه درخشانی است از عملکرد یک توده ای واقعی. حمایت از اصولیت حزبی که زمانی معنایش می تواند دفاع از اسکندری باشد و زمانی معنایش دفاع از کیانوری و نه نان به نرخ روز خوردن و "معامله سیاسی" که ما نمونه های زیادی از آن را در آمدن و رفتن شماری از افراد در این سال ها دیده ایم!

مسئله دیگری که در آخرین شماره "یادمانده های" خدایی جلب توجه می کند ادعای او مبنی بر انتخاب شعار "فاجعه ملی" و نوشتن اعلامیه کمیته مرکزی در این باره است که دروغ بودن آن را تمام رفقای که در آن سال ها با روزنامه نامه مردم کار نزدیک می کردند می

داندند. جالب تر آنکه خوانندگان می توانند به آرشیو "راه توده" در سال هایی که این نشریه توسط خدایی اداره و انتشار یافته است رجوع کنند تا ببینند که در تمامی این سال ها نمی توان نشانی از یادبود شهدای فاجعه ملی و حتی مسئله فاجعه ملی در این نشریه یافت. به گمان نگارنده این امر اصلاً نمی تواند اتفاقی و از سر فراموش کاری خدایی و یا دست اندرکاران این نشریه باشد! علی خدایی برای سالیان دراز و در دفاع شرمگینانه از ولی فقیه و سران ارتجاع بر این امر پافشاری کرده و می کند که قتل عام زندانیان توده ای در سال ۱۳۶۷، در یک "فرعه کشی" مرگ صورت گرفته است و در جریان آن بر خلاف نظر "رهبر" اشتباهاتی روی داده است. بی توجهی کامل به این بزرگ ترین کشتار سیاسی تاریخ معاصر میهن ما از سوی خدایی و نشریه ضد توده ای "راه توده" را تنها می توان در راستای خواست های تبلیغاتی سران رژیم برای پرده پوشی و به فراموشی سپردن این جنایت هولناک ارزیابی کرد.

در گزارش ششمین کنگره حزب از جمله اشاره شده است که رفیق خاوری در بخش بررسی اسناد کنگره مربوط به سی سالگی حمله به حزب، گزارش شفاهی را به کنگره ارائه داد که متن این گزارش در اسناد چاپ شده کنگره به چشم نمی خورد. برای کسانی همچون نگارنده که در کنگره حضور نداشته اند جالب خواهد بود اگر روزی رفیق خاوری در پاسخ به دروغ های رنگارنگ خدایی، مصاحبه ای با "نامه مردم" انجام دهد و مسایل را روشن کند.

ماجرای مصاحبه "اصحاب کهف"

در پی افشای گسترده علی خدایی، و تلاش های مذبحخانه عده ای انگشت شمار برای نجات او، ما در هفته های اخیر با پدیده نو ظهوری رو به هستیم که می توان نام آن را مصاحبه "اصحاب کهف" درباره ششمین کنگره حزب توده ایران نامید. کیانوش توکلی از سایت "ایران گلوبال" مصاحبه ای دارد با بهروز مطلب زاده که شنونده با کمی تأمل متوجه می شود که هم مصاحبه کننده و هم مصاحبه شونده، که به نظر می رسد تازه از خواب چندین سال برخاسته اند، در مورد موضوع مورد بحث کلاً بی اطلاع هستند!! این هم لابد از دست آوردهای "ژورنالیسم دموکراتیک" است که آقای کیانوش توکلی آنرا بهانه پخش این مصاحبه اعلام می کند. به بخش هایی از این مصاحبه تاریخی توجه کنید:

"کیانوش توکلی: ... اولین سئوالی که در واقع می شود از شما به عنوان کسی که از جریانات درونی و بیرونی حزب با اطلاع هستید به عنوان چهره شناخته شده اینکه این کنگره ششم حزب چه کار کرد در رابطه با پس از سی سال یورش به حزب توده ایران، در سال های ۶۱ و ۶۲، به چه نتایجی رسید و متعاقب آن چه پیش آمد که این نامه نگاری ها انجام شد؟ بفرمائید."

"بهروز مطلب زاده: من ابتدا اجازه بدهید از شما تشکر کنم به خاطر وقتی که در اختیار من گذاشتید و اجباراً فکر می کنم لازم باشد یک توضیح کوتاه بدهم من سالهاست که هیچ ارتباط ارگانیکی نه تنها با حزب توده ایران بلکه با هیچ سازمان دیگری ندارم...!!"

احسن عجب آدم مطلع و واردی را برای مصاحبه و پیشبرد امر "ژورنالیسم دموکراتیک" به صحنه آورده اند.

متن مصاحبه با کلمات نغز مصاحبه کننده و مصاحبه شونده به تدریج روند نزولی طی کرده و کم کم به یک کمده تراژدی شبیه می شود. مصاحبه شونده در جملات بی سر و تهی درباره محتویات کنگره و ارگان حزب که بیش از هر چیز نشانه بی اطلاعی کامل او از مصوبات کنگره و سیاست حزب توده ایران است و سرانجام در مقابل اصرار مصاحبه کننده که بالاخره این "اسناد دقیقاً چه می گویند" و این علل یورش را چه چیزی مطرح کرده اند... از جمله می گوید اسناد: "به طور خلاصه اشاره می کند که نمی دونم

رهبری حزب در گذشته، نمی‌دونم خوش بین بوده به خمینی و از این چیزهای ساده اینجوری... "عجب تحلیل دقیق و علمی‌ای!!"

و بالاخره پس از صحبت‌های طولانی درباره تفاوت‌های اساسی سیاسی میان "راه توده" و "نامه مردم" و اینکه "راه توده" ادامه دهنده همان سیاست‌های رهبری گذشته حزب است، هم مصاحبه‌کننده و هم مصاحبه‌گر به این نتیجه "دقیق و منطقی"، از زبان آقای مطلب زاده، می‌رسند که: "اصلاً تنها چیزی که الان در حزب توده ایران زیاد نمود ندارد جدی نگاه کردن به سیاست است..."

و این از زبان فردی است که حداقل بیست سالی است در پی فروپاشی اتحاد شوروی در خواب بوده است و فراموش کرده بود حزبی، طبقه کارگری و مبارزه‌ای بر ضد دیکتاتوری در ایران در جریان است و حالا پس از بیدار شدن برای نجات علی‌خدایی و "راه توده" به میدان مبارزه آمده است و در همین هنگام هم خواب نما شده است که گویا رهبر کنونی حزب "پسر خواهر آقای خاوری است".

علی‌خدایی نیز در آخرین شماره یادمانده هایش ضمن تعریف و تمجید از این مصاحبه از جمله می‌گوید: "مصاحبه آقای مطلب زاده هم جالب بود. - بله. بسیار هم جالب بود. بنظر من این ماجرای کنگره ششم حجت را برای خیلی از توده ایها تمام کرد. اگر تاکنون عده‌ای تعلل می‌کردند و گرفتار ملاحظاتی بودند، این چیزهایی که بنام کنگره در نامه مردم منتشر شد به تعلل و ملاحظات آنها هم پایان داد..."

آخرین کلام

واقعیت این است که برخلاف تمام تلاش‌های مذبوحانه‌خدایی و دو سه نامه جعلی او و همکارانش، برای اکثریت قاطع توده‌ای‌ها اسناد ششمین کنگره حزب، با تمام نظرات و انتقاداتی که می‌توان از سیاست حزب داشت، حجت‌نهایی درباره او و نشریه "راه توده" است.

در روزهای اخیر یکی از رفقای قدیمی توده‌ای که در ایران زندگی می‌کند برای دیداری کوتاه به سراغ نگارنده آمد. از مطالب کنگره و سند سی سال مطلع بود و در مورد علی‌خدایی گفت رفقا اکثراً در ایران از وضع و ماهیت او با اطلاع اند و افشاگری‌های یک سال اخیر خیلی موثر بوده است. به گفته او علی‌عمومی هم از جملاتی که به نقل از او در راه توده آمده است پشیمان است. در این زمینه به او خیلی اعتراض شده و از همین روست که او فعلاً سکوت کرده است. رفیق می‌گفت که برای بیشتر رفقا در ایران، راه توده به عنوان یک نشریه "خط امامی" و ارگانی که سعی دارد توده‌ای‌ها را به بازگشتن به "خط امام" هدایت کند مطرح است و بجز مطالب "ناستالژیک" در مورد گذشته حزب و قصه‌گویی در این نشریه نه از مطالب نظری خبری هست و نه از تحلیل‌های جدی سیاسی و اگر به زحمت بتوان مطلبی پیدا کرد، ترجمه‌های الکن و ضعیف از مطالب آلمانی و روسی است. رفیق با طنز ضمن اشاره به تیتراژ آخرین شماره نشریه "راه توده" که: "نه حکومت و نه مردم نمی‌دانند با انتخابات چه کنند" می‌گفت باید هم حاکمیت و همه مردم را از تیتراژ حذف کرد و فقط نوشت: "راه توده نمی‌داند با انتخابات چه کند".

به گفته او برای ما و مردم مسئله اساسی دست و پنجه نرم کردن با گرانی‌های بی‌سابقه و فشارهای کمر شکن اقتصادی، ناشی از سیاست‌های حکومت و تحریم‌ها؛ خفقان، حتی برای بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان حکومتی و مسئله‌چگونگی مبارزه با حکومت دیکتاتوری حاکم است. ما کمتر نشانی از این قبیل موضوع‌ها در "راه توده" می‌یابیم. (آخرین شماره راه توده نمونه جالبی از این

ارزیابی است). به گفته این رفیق نوشته خدایی درباره نبود دیکتاتوری و دیکتاتور در ایران نمونه افشاگری از وظایف مطبوعاتی و تبلیغاتی شخص خدایی و این نشریه ضد توده ای است.

پی نوشت ها (افشاگری هایی که قبلاً درباره دروغ های خدایی انجام شده است):

دروغ در مورد خروج از ایران و ماجرای زن مسنی که خدایی را کول به پشت از بیمارستانی به بیمارستانی می برد و نجات معجزه آسای او در یکی از این بیمارستان ها!!

منبع: <http://wp.sedayemardom.net/?p=1823>

یکی از نکات جالب نوشته "یادمانده ها" داستان سرایی خدایی در مورد خروجش از ایران و تلاش نافرجام او برای پاسخگویی به سؤال های جدی ای است که در طی سال ها گذشته در این مورد مطرح بوده است. خدایی مدعی است که با تحت پیگرد قرار گرفتنش توسط نیروهای امنیتی، و دستگیری همسر و فرزندانش، توسط یک رفیق سوریه ای به نام "ایاد" به داخل سفارت سوریه که قاعدتاً می بایستی تحت نظر مأموران امنیتی سوریه و ایران بوده باشد برده می شود و شبی را در آنجا سر می کند تا خطر بر طرف شود... تذکر این نکته هم جالب است که "رفیق ایاد" در بخشی از این نوشته ها به عنوان دبیر دوم سفارت سوریه (راه توده شماره ۲۱۵)، در بخش دیگری به نام "دبیر اول" سفارت سوریه، (راه توده ۲۲۲) معرفی می شود.

داستانی که خدایی درباره خروجش از ایران بهم بافته است نشانگر تلاش مذبوحانه او برای خام کردن خواننده و پذیرفتن سناریویی است که امکان تحقق آن تنها با "امداد های غیبی" ممکن است.

در روزهای یورش دوم به حزب و در وضعیتی که به قول خدایی نیروهای امنیتی در ابعاد گسترده ای به "شکار توده ای ها" مشغولند علی خدایی بدون کمترین پرس و جویی از خانه ای به خانه ای می رود (البته همه افرادی که او به آنها رجوع می کند غیر سیاسی هایی هستند که فوراً او را می پذیرند)، سپس در همین تماس ها با آدم های غیر سیاسی، آدم هایی را می بیند که او را از جریان حمله به خانه اش مطلع می کنند و سپس او را "نجات" می دهند. به عنوان نمونه خدایی به خانه فردی "نماز خان" به نام حاجی برهان می رود و در همان نیم ساعتی که او آنجاست خانمی با چادر سیاه که از تمامی ماجرای حمله به خانه خدایی مطلع است (و به نظر می رسد که به طور کاملاً اتفاقی نزدیک خانه خدایی نیز زندگی می کرده است) باز هم به صورت کاملاً اتفاقی، سر و کلاهش در خانه "حاجی برهان" پیدا می شود و تمام ماجرا حمله نیروهای امنیتی به خانه خدایی را برای او شرح می دهد و **این زن سپس بدون هیچ گونه توضیحی برای مدت ۲۴ ساعت در خانه حاجی برهان می ماند تا خدایی از مخفی شدن شبانه در سفارت سوریه برگردد و او را نجات دهد!!!**

به داستان زیر توجه کنید: "پیرمردی را می شناختم که با خانواده هاتقی در ارتباط بود. اسمش حاجی برهان بود و اهل نماز و روزه، اما سرش به کار خودش بود و در عین حال که خیلی به من و هاتقی علاقه داشت با سیاست کاری نداشت. خانه اش در ابتدای سه راه زندان بود. یگراست رفتم خانه او. همسر و عروس و دامادش همه در خانه بودند و سرشان به زندگی شان گرم. کاری به کارهای سیاسی نداشتند و به همین دلیل بی خبر از همه جا بودند. گفتم مدتی است حاج آقا را ندیده ام، از این طرف ها رد می شدم، گفتم یک سری هم به ایشان بزنم. حاجی خانه نبود، اما حدود یک ربع بعد رسید. رنگ صورتش به جا نبود و از دیدن من هم تعجب کرد. تا نشست،

آرام و شمرده گفت: من الان با ... تلفنی صحبت کردم. خیلی نگران تو و هاتفی بود. تو که طرف‌های خانه‌ات آفتابی نشده‌ای؟ ... از خانه رفتم بیرون و در فاصله‌ای که بشود خانه و رفت و آمدها را کنترل کرد **ایستادم تا آن خانمی که قرار بود بیاید خانه حاجی، چادر به سر از تاکسی پیاده شد و رفت به داخل خانه... بهر حال، ۱۰ دقیقه بعد از ورود آن خانم به خانه حاجی برهان و بعد از آن که از بابت تعقیب او خیالم راحت شد، به خانه حاجی برهان بازگشتم.**

دست اول ترین اخبار را او که در فاصله نه چندان زیادی از ما زندگی می‌کرد داشت... از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم. همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه. گفتم اگر خواستم برگردم تلفن می‌کنم... تصمیم گرفتم به "ایاد" تلفن کنم. او در این ساعت در سفارت نمی‌توانست باشد و ضمناً تلفن به سفارت صلاح نبود زیرا ممکن بود تلفن تحت کنترل باشد. " (راه توده ۲۲۴)

و ادامه ماجرا یک روز پس از خروج از خانه "حاجی برهان"، پس از یک شب خوابیدن در سفارت سوریه که نه مأمور انتظامی دارد و نه مراقبی، فقط سرایداری که خواب است. خدایی چند دقیقه پس از پیاده شدن از بنز "رفیق ایاد" (دبیر اول یا دبیر دوم سفارت سوریه) می‌نویسد: "در خیابان‌ها هم نمی‌توانستم سرگردان بچرخم. بی‌پناهی در چنین شرایطی، احساسی است که تنها کسانی که آن را پشت سر گذاشته‌اند آن را درک می‌کنند. یگانه پناهگاهی که هنوز می‌شد به آنجا رفت خانه حاج برهان، آن انسان شریفی بود که قبلاً برایتان درباره‌اش گفته بودم. سوار تاکسی شدم و رفتم به طرف سه راه زندان در جاده قدیم شمیران. وقتی رسیدم از سر خیابان تلفن کردم و دانستم همه چیز عادی است. در واقع هم نمی‌توانست غیر عادی باشد، زیرا حاج برهان نه سیاسی بود و نه با حزب کاری داشت. دامادش از قدیم بازیگر سریال‌های تلویزیونی بود و از بعد از انقلاب مثل خیلی‌های دیگر سرگردان و بیکار. **کمتر از نیم ساعت در آنجا ماندم و سپس با خانم سالمندی که در خانه او بود و از سال‌ها قبل با او آشنا بودم، از خانه بیرون آمدم. بهر حال، خانه حاج برهان را ترک کردیم. همراه با خانمی که چادر سیاه به سر داشت، در آن شرایط احساس امنیت خیابانی را بیشتر می‌کرد. باید جائی را برای یک شب یا چند شب پیدا می‌کردم. به خانه مادر یکی از آشنایان او در شمال تهران رفتیم. دقیقاً به خاطر ندارم کدام منطقه شمیران بود. شاید قیطره. خانه بزرگ و دو طبقه‌ای بود. صاحب خانه بسیار مهربان بود و به همان اندازه هم از مسائل سیاسی دور. بسیار دور... " (راه توده، شماره ۲۵۳)**

و اما جالب‌ترین بخش این قصه پردازی‌ها داستان خودکشی علی خدایی است. خدایی در بخشی از "یادمانده‌ها" می‌نویسد: "من در آن دوران، دو بسته قرص "متادون" را کوییده و در چند کپسول جا داده بودم، به نحوی که به راحتی و در عرض چند ثانیه بتوان آنها را بلعید. این یگانه سلاح من بود برای دفاع از خودم و دیگرانی که با من در ارتباط بودند. با امید به بلعیدن این قرص‌ها، در صورت افتادن به تله، از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم. همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه... " (راه توده ۲۲۴ - البته تذکر این نکته شاید بد نباشد که "متادون" قرص ترک اعتیاد به مواد مخدر است)

در ادامه این داستان می‌خوانیم: "...اما از ۱۲ شب گذشته بود که تصمیم قطعی خودم را گرفتم. تمام قرص‌هایی را که در یک قوطی کوچک در این روزها همراه داشتیم در لیوان آبی که روی همان میز کوچک بود ریختم. آن را از آب پارچی که کنار میز بود تا نیمه پر کردم و در انتظار آب شدن قرص‌ها که فکر می‌کنم ۱۶ عدد بود، روی یک کاغذ کوچک، چند کلامی نوشتم. نوشتم "من می‌روم، تا دیگران بمانند..." (راه توده ۲۵۳).

البته روشن نیست که چگونه قرص‌های "متادونی" را که او در شماره قبل داستان‌هایش کوییده بود و در چند کپسول جا داده بود تا بتواند آنها را به سرعت بخورد ناگهان به شکل معجزه آسایی به ۱۶ قرص درسته که خدایی آنها را می‌شمارد تبدیل می‌شوند و خدایی پس از خوردن این قرص‌ها به مدت ۶ روز (!!) غش می‌کند و بیهوش است. جریان انتقال خدایی از خانه به بیمارستان سینا نیز چیزی از "معجزه" کم ندارد. این "زن مسن" که فقط همسایه خدایی بوده است او را "کول زنان" از زیر درختی به درختی می‌برد با تاکسی در خیابان‌های شهر می‌گرداند و سرانجام کنار دیوار بیمارستان سینا که اتفاقاً!!! دکتر کشیکش آن یک فرد فدایی اکثریت بوده است رها می‌کند. در کشوری که اگر بیمار در ابتدای کار پول نشان ندهد حتی نمی‌گذارند او از در بیمارستان وارد شود، لابد چند نفر از "سربازان گمنام امام زمان" او را از کنار دیوار بیمارستان سینا جمع می‌کنند، (البته به نظر می‌رسد علی خدایی نتوانسته توضیحی راجع به اینکه چگونه از گوشه دیوار به داخل بیمارستان رسیده باشد. خواننده باید خود این بخش‌ها را حدس بزند) می‌برند توی بیمارستان و چون بیمارستان در کنترل رفیق فدایی بوده و هیچکس هم به این وضع غیرعادی مشکوک نیست، اون رفیق نازنین که در ضمن خدایی را نمی‌شناخته تصمیم می‌گیرد خدایی را نجات می‌دهد!!!!

دروغ درباره نجات شماری از رهبری سازمان - به نقل از مطلب "تکذیبه ای بر فتوحات ناکرده آقای علی خدایی"

منبع <http://raisi-online.com/?p=336>

"تردید نیست که بازگویی حوادث گذشته بعد از زمانی طولانی نمی‌تواند به دور از ابهام و خطاهای کوچک و بزرگ باشد. می‌توان پذیرفت که بخشی از این خطاها غیرعمدی بوده و به طور طبیعی بروز می‌کنند. اما بخش دیگر آن‌ها، به طور آگاهانه ساخته و پرداخته شده و با قصدی جز روشننگری به اطلاع عموم می‌رسند تا احساسات و آگاهی‌های کاذب از پیش معین شده‌ای را در اذهان عمومی بنشانند. در این زمینه البته پرونده تاریخ سازان حکومت جمهوری اسلامی در داخل و همکاران آن‌ها در میان ایرانیان خارج از کشور از همه سیاه تر است. اما بخش چشمگیری از آثار قلمی و شنیداری هم که از سوی افراد وابسته به اپوزیسیون ایرانی و یا مدعیان بی‌طرفی، در باره تاریخ سیاسی ۴-۵ دهه اخیر کشور، در قلمرو مجازی در دسترس عموم قرار گرفته، و یا به شکل کتاب منتشر شده اند کم و بیش به چنین آفتی آلوده اند. با وجود این، ما به ندرت به کسانی از راویان این آثار بر می‌خوریم که مخاطبین خود را دعوت به حزم و احتیاط درباب پذیرش دربست اقوال خویش کنند.

در تداوم و تکرار مکرر چنین وضعیتی است، که ادعاهای بی‌پایه و جعلی، به تدریج حقایق مسلم و بدیهی تعبیر شده و مورد سوء استفاده‌های فراوان اصحاب حقه و تزویر در عرصه روزنامه نگاری، سیاست و تاریخ قرار می‌گیرند.

یکی از آخرین نمونه‌ها از این دست، روایتی است خلاف حقیقت از آقای علی خدایی، در مورد نجات و انتقال تعدادی از رهبران سازمان فداییان اکثریت به افغانستان توسط ایشان در سال ۱۳۶۲. این روایت با تیتراژ درشت و چشم‌گیر "در باب انتقال رهبران اکثریت از ایران به افغانستان توسط علی خدایی" - یاد مانده‌های علی خدایی ۶۶- در راه توده شماره ۳۴۵ مورخ ۲۸ آذر ۱۳۹۰ منتشر گردیده و در آن آقای خدایی مدعی شده‌اند که شبکه‌ای مخفی زیر مسئولیت و نظارت وی بخشی از رهبران سازمان را بعد از ضربات وارده به حزب توده ایران نجات داده و به افغانستان برده است.

نوشته پیش رو می‌کوشد با رجوعی سریع به گذشته، ساختگی بودن این ادعا را بر مبنای گواهی و توضیحات دو گروه زیر از شاهدان مستقیم و دست اول مرتبط با این ادعا نمایان سازد: گروه اول، کسانی از مسئولین فداییان (اکثریت) هستند که آقای خدایی، نجات و انتقال آن‌ها به افغانستان را به خود نسبت داده‌اند. بخش‌های عمده‌ای از گواهی‌های تلخیص شده این افراد در این نوشته

مورد استفاده قرار گرفته است. دوم، کسانی که به دلایلی یا از نزدیک در جریان این انتقال ها قرار گرفته و یا خود در تنظیم و ترتیب آن ها نقش موثر داشته اند. راقم این سطور، خود به این گروه تعلق داشته و بعد از اطلاع از "فتوحات" آقای خدایی بر آن شده که بخشی از دانسته های خود را در رابطه با حقیقت ماجرای این انتقال ها با شهادت و یاد مانده های افراد در دسترس دیگر ترکیب کرده، و نتیجه را در فرم نوشته حاضر در معرض اطلاع و داوری خوانندگان بگذارد.... افرادی از سازمان که آقای خدایی مدعی انتقال آن ها به افغانستان شده، در کل فقط از طریق ۳-۴ نفر از مسئولین تشکیلات سازمان در ایران قابل دسترسی و تماس بوده اند. در آن زمان نه تنها هیچ یک از این افراد هیچ مراجعه و تماسی از افغانستان برای خارج کردن کسانی در یافت نکرده اند، بلکه خود نیز مخفی بوده و تماس با آنان از خارج فقط به و سیله رهبری مستقر در خارج و با تمهیداتی خاصی میسر بوده است. معلوم نیست شبکه ادعایی آقای خدایی چگونه توانسته است با دور زدن این ۴ نفر به افراد نامبرده رسیده و آن ها را بدون خبر و اطلاع این ۴ نفر از کشور خارج کند. و بالاخره این که چه کسی برای آقای خدایی لیست افراد فوق را که باید خارج می شدند مشخص کرده بود؟ ...

هنوز هم کسی داستان واقعی گذشت ها و فداکاری های بی دریغ این انسان های شریف و کم نظیر را ننوشته است. اگرچه چنین فقدان یاس آور و آزار دهنده است، اما بدتر از آن سرقت فداکاری های این جمعیت خاموش و انتساب آن همه گذشت و ایثار به چند نفر، و یا کسانی که هیچ نقشی در آن نداشته اند، جز یک ناسپاسی و ناجوانمردی غیر قابل بخشش معنای دیگری ندارد."

دزدی آرشپوراه توده از خانه عاصمی (مانند دیگر دزدی های او)

نوشته های آقای فرهاد عاصمی، به عنوان کسی که از نزدیک با خدایی کار می کرده است و نشریه "راه توده" را اداره می کرده است در زمینه چگونگی عملکرد، شخصیت و ماهیت خدایی حاوی نکات جالبی است.

آقای عاصمی در این زمینه می نویسد: "همان طور که لابد اطلاع دارید و یا با مراجعه به آرشپور "توده ای ها" به آن پی خواهید برد، انتشار دهنده و مسئول هر دو دوره نشریه راه توده، نگارنده [عاصمی] بوده است. نام راه توده را نگارنده به عنوان مسئول سازمان های حزب در خارج از کشور (غربی)، انتخاب کرده که مورد تأیید رهبری حزب در ایران پیش از یورش به حزب نیز بوده است. علی خدایی که یکی از همکاران، و مهم ترین همکار نشریه در دوره دوم آن بود، آرشپور نشریه راه توده دوره دوم را از خانه من دزدید و به انتشار غیرمجاز آن ادامه داد. او، نه تنها نام راه توده را که در شرایط برقراری قانون، اقدامی غیرقانونی بود، دزدانه با خود برد، بلکه خبر آنکه "راه توده" انتشار یافته بعد از شماره ۹۵، توسط او انجام می شود و با گذشته آن ارتباطی ندارد را حتی به اطلاع خوانندگان نشریه نیز نرساند ..."

دروغ در مورد انتخابش به مشاورت کمیته مرکزی در پلنوم ۱۷

منبع <http://wp.sedayemardom.net/?p=1823>

خدایی از جمله مدعی شد که در پلنوم ۱۷ به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شده است و از این طریق با سوء استفاده از اعتماد مسئولان وقت حزب اجازه شرکت در پلنوم هجدهم را پیدا کرد.

امروز با انتشار همه اسنادی که رژیم در جریان یورش به حزب، و سپس بازجویی رهبری به حزب به دست آورده و منتشر کرده است تمامی اسامی اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی که در پلنوم هفدهم (چه علنی و چه مخفی) انتخاب شده بودند، آشکار شده است و در میان این اسناد نامی از علی خدایی موجود نیست. اعضای مشاور کمیته مرکزی منتخب پلنوم هفدهم عبارتند از: فاطمه مدرسی (سازمان مخفی)؛ سعید آذرنگ (سازمان مخفی)؛ هادی (بهرام) پرتوی (سازمان مخفی)؛ شاهرخ جهانگیری (سازمان مخفی)؛ حسین راسخ قاضیانی (رستگار) (سازمان مخفی)؛ ابوالحسن خطیب (از گروه منشعب چریک‌های فدایی خلق)؛ فاطمه ایزدی (از گروه منشعب)؛ فریبرز صالحی (از گروه منشعب)؛ حسین قلمبر (سیامک) (از گروه منشعب)؛ ژیلای سیاسی؛ فرهاد فرجاد آزاد؛ محمد کاظمی؛ محمد (فرهاد) عاصمی و محمد اسمعیلی. (به نقل از کتاب حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی... صفحه ۲۳۸). بدین ترتیب خدایی با دروغ خود را در رهبری حزب جا سازی کرد.

در همین رابطه نکته شایان توجه دیگر اینکه علی خدایی، به گفته خودش، در کنار رفیق قهرمان هاتفی (مهرگان) و پرتوی مسئولیت سازمان‌های مخفی حزب را عهده دار بوده است. خدایی در "یادمانده" پیش این تصویر را ایجاد می‌کند که در کنار هاتفی و پرتوی، همه کاره این سازمان بوده و در جلساتشان با کیانوری نقش عمده ای در سیاست‌گذاری‌ها و خط دادن داشته است. نکته ظریف در اینجا این است که چگونه هاتفی و پرتوی که هم ردیف او بودند در جریان پلنوم هفدهم به عضویت در هیئت سیاسی حزب برگزیده شدند و خدایی حتی کاندید عضویت مشاور کمیته مرکزی هم نبود؟

۸. قرص «متادون» و ادعای علی خدایی درباره خودکشی

توضیح نویدنو : در نوشتار آقای اخگر به نقل از "یادمانده ها" ی آقای خدایی به قرص "متادون" اشاره شده است . اما ضروری است برای روشننگری در مورد خود قرص متادون هم توضیحی داده شود . بنا به تحقیق یکی از رفقای همکار نوید نو ، قرص های متادون که حاوی مواد مخدر رقیق شده همراه با مسکن ها و آرامبخش است ، اساسا در اوایل دهه ۱۳۷۰ و همراه با راه اندازی درمانگاه های متادون درمانی شهرداری تهران وارد ایران شده است . یعنی در دهه ۶۰ در ایران قرص متادون شناخته نشده و موجود نبود . علاوه بر آن ، قرص متادون تا همین امروز هم فقط در مراکز ترک اعتیاد موجود است و فروش نسخه ای در داروخانه ها ندارد .

<http://www.rahman-hatefi.net/navidenou-689-91-281-910826.htm>

۹. سایت اینترنتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و رهبر حزب توده کردن علی خدایی

این گروه خوزه بوخسته ترین گروهها در بین گروههای راست می باشد.

عبر سلطنت طلبها!
الف: نهضت آزادی:
 در سال 1340 با اشعاع مرحوم مهندس بازرگان و بدالله سجانی از جمله ملی ایران بوجود آمد و یکی از گروههای مخالف رژیم پهلوی بوده. پس از انقلاب در پی اختلاف در مواضع اقتصادی، عزت الله سجانی از آنان جدا شده و گروه فعالان ملی مذهبی را در داخل کشور تشکیل داد. در حال حاضر بخشی از آنان در خارج کشور فعالیت داشته که افراد سرشناس هستند.

ب: گروه های جنب
 این گروه ها در مسأله اعتقادی به ماتریالیسم و ماده اعتقاد داشته و در فتنی سیاسی عمدها مارکسیست لیونیست بوده و در زیر شاخه گروه های کمونیستی و الحاد و با عدم اعتقاد به خدا به پروردگار فعال و خالق هستی قرار دارند.

حزب توده ایران:
 این حزب در زمان حکومت پهلوی و با هدف تأمین منافع شوروی سابق در ایران تأسیس و علی رغم اعتقاد به مارکسیسم و ماتریالیسم و طرفداری از رژیم شوروی سابق، پس از انقلاب اسلامی ایران همی خود را با زیرکی و مفاخرانه، بیرونی از امام (ره) و در عین حال و همزمان، جاسوسی به نفع شوروی قرار داد.

اعضای اصلی آن عبارت بود از:
 بووالدین کیا نوری (فوت شده)، ایرج اسکندری (فوت شده)، کامبخش، محمد علی محمودی (زنده و ساکن در ایران)، احسان نظری (زنده و در ایران فوت شد)، علی خاوری و علی حدایی.

پس از صریح سال 61-62 به حزب توده در ایران اعضای اصلی آن مثل بابک امیر خسروی، فریدون آرزو، فرهاد فرجاد، علی خاوری و علی حدایی به آذربایجان، شوروی و شهر باکو گریخته و بعدها پس از فروپاشی شوروی اکثراً به اروپا مهاجرت نموده و به دو دسته تقسیم شدند.

دسته اول:
 این افراد بر مرام حزب توده باقی مانده، افرادی مثل علی حدایی و علی خاوری که حزب توده خارج از کشور را در آلمان تشکیل دادند.

دسته دوم:
 حزب دموکراتیک مردم ایران را تشکیل داده، افرادی مانند بابک امیر خسروی و فرهاد فرجاد و محسن حدایی که در حال حاضر در آلمان بسر می برند.

جریک های فدایی حلقی، اکثریت:
 این گروه که از نظر خط فتنی از حزب توده بیرونی می نمودند با فتنی مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران مخالف بوده و بخشی از آنان با نام جریک های فدایی حلقی، اکثریت در سال 61-62 از اکثریت اشعاع نموده و فتنی مسلحانه علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران به رهبری اشرف مغان و حلیل نوکنی در پیش گرفتند. در حال حاضر این افراد فعال بوده و در آلمان به سر

این حزب در زمان حکومت پهلوی و با هدف تأمین منافع شوروی سابق در ایران تأسیس و علی رغم اعتقاد به مارکسیسم و ماتریالیسم و طرفداری از رژیم شوروی سابق، پس از انقلاب اسلامی ایران مثلی خود را با زیرکی و منافقانه، پیروی از امام (ره) و در عین حال و همزمان، جاسوسی به نفع شوروی قرار داد.

: اعضای اصلی آن عبارت بود از

نورالدین کیا نوری (فوت شده)، ایرج اسکندری (فوت شده)، کامبخش، محمد علی عمویی (بریده وساکن در ایران)، احسان طبری (بریده و در ایران فوت شد)، علی خاوری و علی خدایی .
پس از ضربه سال ۶۲-۶۱ به حزب توده در ایران اعضای اصلی آن مثل بابک امیر خسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاد، علی خاوری و علی خدایی به آذربایجان، شوروی و شهر باکو گریخته و بعدها و پس از فروپاشی شوروی اکثراً به اروپا مهاجرت نموده و به دو دسته تقسیم شدند.

دسته اول:

این افراد بر مرام حزب توده باقی مانده، افرادی مثل علی خدایی و علی خاوری که حزب توده خارج از کشور را در آلمان تشکیل دادند.

دسته دوم:

حزب دموکراتیک مردم ایران را تشکیل داده، افرادی مانند بابک امیر خسروی و فرهاد فرجاد و محسن حیدریان که در حال حاضر در آلمان بسر می برند.

این هم نمونه روشنی از دروغ پردازی ها وزارت اطلاعات و لائسه کردن علی خدایی توسط نهادهای امنیتی حکومت جمهوری اسلامی است. به هنگام حمله به حزب و مهاجرت توده ای ها، شماری از رهبران و چهره های شناخته شده حزب از جمله کسانی مانند شاندرمنی، آوانسیان، لاهرودی، فروغیان، صفری، اسکندری، نوروزی، ژیلا سیاسی، عباس ندیم، رحیم نامور، و ... در خارج از کشور بودند و از میان همه این چهره های با نام حزب مطرح کردن یک کادر دست دوم و ناشناخته برای اکثریت اعضا، مثل علی خدایی به عنوان «رهبر اصلی» و سپس ادعای راه اندازی حزب در آلمان توسط او (در حالی که پای خدایی تا سال ها بعد از اعزامش به خارج و تنها بعد از کنار گذاشته شدن از مسئولیت هایش به آلمان نرسیده بود)، به هیچ وجه نمی تواند از سر بی اطلاعی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی باشد. مطرح کردن علی خدایی به عنوان یکی از «رهبران اصلی» حزب در کنار رفیق خاوری که تنها دبیر بازمانده از کمیته مرکزی حزب در ایران، و از چهره های برجسته جنبش کمونیستی است، تنها به منظور زمینه سازی برای خدایی برای مأموریت های بعدی اش از سوی دستگاه های اطلاعاتی رژیم می باشد.

۱۰. تفاوت میان اختلاف نظر و توطئه های دستگاه های امنیتی رژیم!

و ملاحظاتی درباره حکایت تشویق به توبه و تسلیم شدن در برابر شکنجه گران

مهرداد اخگر

علی خدایی، مأمور دستگاه های امنیتی رژیم جمهوری اسلامی، و سر دبیر نشریه ضد توده ای "راه توده"، به قصد خلاصی از آواری که این روزها در پی افشاء شدن دروغ های بی شمارش (۱) بر سر او خراب شده است، در مقاله ای با عنوان "بنام دفاع از حزب علیه محمد علی عمویی، سخن حکومت از دهان دایه های دلسوز تر از مادر"، (راه توده شماره ۳۸۹، ۴ دی ماه ۱۳۹۱) و در پاسخ به موضوع مطرح شده درباره نقش برخی از قربانیان شکنجه در زندان های حکومت جمهوری اسلامی، مسایلی را مطرح کرده است که بیش از پیش پرده از نقش این فرد و جریان "راه توده" به عنوان ابزار دستگاه های امنیتی رژیم جمهوری اسلامی بر می دارد.

خدایی با پنهان شدن پشت سر علی عمویی و به قصد دفاع از او، از جمله مدعی می شود که اولاً مطالب منتشر شده عمدتاً توسط دو "سایت مشکوک" سازمان دهی شده است و نویسندگان مقالات انتقادی یا "ساواکی و سلطنت طلب است، کدام از طرف وزارت اطلاعات است، کدام وابسته به گروه هایی از قماش حزب کمونیست و کارگری و یا حتی راه کارگر است..." و در ضمن امروز شرایط جوری است که محمد علی عمویی "در داخل کشور است و امکان پاسخگویی ندارد."

البته روشن نیست که چگونه "مسئله داخل کشور بودن و امکان جواب ندادن" جلوی آقای عمویی را در اظهار نظر و دفاع همه جانبه از فرد مشکوکی همچون علی خدایی نگرفت و ایشان بدون هیچ نگرانی نه تنها از علی خدایی و "راه توده" دفاع کرد بلکه خطرات علی خدایی و دروغ گویی های او را کاملاً درست و عین حقیقت اعلام کرد. به نظر می رسد نگرانی و محدودیتی در اظهار نظر آقای عمویی در زمینه دفاع از جریانات ضد توده ای و جریان هایی که ارتباط تنگاتنگی با برنامه های رژیم دارند، وجود ندارد.

علی خدایی سپس با یک بررسی "صد در صد علمی" و "متکی به فاکت ها" به این نتیجه می رسد که در "کارزار" کنونی بر ضد او و علی عمویی "سه جریان عمده دست دارند. جریان اول همان دستگاه های اطلاعاتی و راست حکومتی است ... سر دوم کارزار ضد عمویی گروه ها و سایت های مشکوک و بی هویت در خارج کشور هستند که نه گردانندگان آنها را کسی می شناسد، نه حاضر به قبول مسئولیتی هستند و نه سرنوشت حزب توده ایران برایشان اهمیت دارد. آنها، مانند سایت های امنیتی که از دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی تا اکنون برای جنگ روانی با مردم و طرفداران اصلاحات زاد و ولد کرده اند ... اما بخش سوم کارزار ضد عمویی را طرفداران حمید صفری در خارج کشور تشکیل می دهند که اکنون سنگ نامه مردم را به سینه می زنند و احتمالاً چیزهایی هم در آنجا منتشر می کنند. این گروه که بیگانه با اوضاع واقعی ایران است و در رویاها سیر می کند، با محمد علی عمویی و نظرات وی اختلاف سیاسی دارد و او را رقیب خود می دانند ولی چون قادر به دفاع از مواضع سیاسی خود نیستند می کوشند با شیوه ناپسند تهمت زنی و دروغ پراکنی نظر خود را تثبیت کنند و مدام به حوادث دهه ۶۰ در زندان ها و شکنجه گاه ها متوسل می شوند..."

نکته جالب در این بخش از افاضات و پریشان گویی های علی خدایی این موضوع است که گویا نویسندگان مطالب افشاگرانه علیه او و عمویی یا مزدورند و یا با آنها "اختلاف سیاسی" دارند.

البته طرح نظریه وابستگی به ارگان‌های امنیتی رژیم از سوی کسی که عامل رژیم بودن او در ماه‌های اخیر به طرق مختلف افشاء شده است آدرس عوضی دادن از سوی فردی است که امروز حتی کار برایش در چارچوب بسیار محدود چند نفر "همکاران راه توده"، به دلیل سؤال‌های جدی درباره عملکرد و پیشینه مشکوک او با دشواری رو به روست.

آدرس عوضی دیگری که در این مقاله باید به آن توجه کرد این است که گویا میان علی‌خدایی، و نشریه او با "طرفداران صفری" (گروهی که به نظر می‌رسد در زرادخانه جعل و دروغ‌پردازی علی‌خدایی و نشریه او شبیه به همان داستان‌پردازی‌های سراسر جعلی‌اش درباره خروج از ایران ایجاد شده است - نگاه کنید به پی‌نویس‌ها) اختلاف سیاسی وجود دارد و این حملات در واقع به خاطر این است که مخالفان قادر به پاسخ‌گویی سیاسی نیستند بنابراین پشت چنین تهمت‌هایی علیه او و عمومی پنهان شده‌اند.

در این زمینه توجه به یک موضوع اساسی بسیار حائز اهمیت است. در سی‌سالگی که از یورش جمهوری اسلامی به حزب می‌گذرد گسست‌های زیادی در صفوف توده‌ای‌ها پدید آمده است که امروز خطوط و مرزهای آن بسیار روشن شده است. از نخستین انشعاب صورت گرفته توسط بابک امیر خسروی، که امروز نماد روشنی از آنتی-کمونیسم و راست روی سیاسی است تا کسانی که در پی فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی تصمیم گرفتند حساب خود را از توده‌ای‌ها جدا کنند، موضوع اختلاف نظر و تفاوت دیدگاهی پدید آمده است که مشاهده آن احتیاج به کشفیات علی‌خدایی ندارد. ولی موضوع اساسی که در این جا باید به آن توجه ویژه کرد این است که تفاوت اساسی‌ای وجود دارد میان اختلاف سیاسی و تلاش‌هایی که رژیم جمهوری اسلامی برای بی‌اعتبار کردن و شقه‌شقه کردن توده‌ای‌ها دنبال کرده است.

زمینه اساسی آنچه علی‌خدایی به عنوان "اختلاف سیاسی" از آن یاد می‌کند، انتشار برنامه سیاسی "آلترناتیو"، در نشریه "راه توده"، شماره ۲۴، در مقابل سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی حزب و مطلبی بود که به اعتراف سردبیر وقت و مسئول "راه توده"، فرهاد عاصمی طرح اولیه آن از سوی دستگاه‌های امنیتی رژیم تنظیم و برای انتشار به نام "ا.ک" برای نشریه "راه توده" ارسال شده بود. این مانیفست ارگان‌های امنیتی رژیم، که علی‌خدایی در همین هفته‌های اخیر همگان را به خواندن و پیروی از آن تشویق می‌کرد در شماره ۲۴ "راه توده" در شهریور ماه ۱۳۷۳، به چاپ رسید.

فرهاد عاصمی در زمینه دریافت نامه‌های تحلیلی از کانال دستگاه‌های انتظامی رژیم در پایگاه اینترنتی‌اش "توده‌ای‌ها" می‌نویسد: "بعد از دریافت ارزیابی زنده یاد کیانوری از شرایط سال ۱۳۷۳ ایران و ادامه ارسال مقالاتی دیگر از طرف او، یک مقاله نیز به راه توده رسید ... **مقاله با صغرا و کبراها می‌کوشید به اصطلاح ثابت کند که وظیفه حزب توده ایران دفاع از جمهوری اسلامی می‌باشد...** مقاله که با سبک و نگارش دیگری از آنچه که نگارش کیانوری بود، نگاشته شده بود، در راه توده منتشر نشد.

علت در نامه‌ای به ارسال‌کننده اطلاع داده شد و گفته شد که حزب توده ایران از آماج‌های ملی - دموکراتیک انقلاب بهمن مردم میهن ما و نه از جمهوری اسلامی تحت سلطه نیروهای ارتجاعی دفاع می‌کند. در پاسخ به این نامه، زنده یاد نورالدین کیانوری به این مضمون نوشت که: در اینجا چنین نظرهایی وجود دارد. این نامه باید در آرشیو دزدیده شده وجود داشته باشد. بدین ترتیب، کیانوری ضمن تأیید نظر ما در ارتباط با دفاع از آماج‌های انقلاب و موضع انتشار ندادن مقاله پرسش‌برانگیز توسط راه توده، در عین حال به طور ضمنی توجه ما را نسبت به موقعیتی که خود در آن قرار داشت نیز جلب نمود. موقعیتی که بلافاصله توسط رفیق گرامی علی‌خاوری هنگامی که نگارنده نوشتار دریافت کرده را پیش از انتشار در راه توده در دیداری در برلین در اختیار او گذاشت، تشخیص و نسبت به آن هشدار داده شده بود. **رفیق خاوری ارسال نوشتار را توطئه سازمان اطلاعات نامید.** نظریات سیاسی و تئوریک طرح شده در راه توده در سال‌های بعد از ۱۳۷۳ تا هنگام مرگ کیانوری، به صورت معمول ادامه یافت. بعد از مرگ اوست که علی‌خدایی

بدون صحبت و توافق قبلی رابطه های جدیدی را پایه ریخت که نشان ارتباط هایی بود که او به طور پنهانی برقرار نموده بود...

و اما محتوی این مانیفست سیاسی دستگاه اطلاعاتی رژیم و پیشنهاد های آنها برای تنظیم سیاست و مبارزه سیاسی توده ای ها را می توان در خطوط زیر خلاصه کرد. نخست اینکه کسانی مانند رفسنجانی و خامنه ای و در مجموع جناح "چپ رژیم" دارای توان انقلابی اند و نباید "جناح چپ جمهوری اسلامی را به صرف اینکه زمانی بر سرکوب حزب ما صحنه گذاشت است، از هرگونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم وانمود کرده و آن را با جناح راست حاکم (در عمل) همسنگ دانسته..." و "مهم تر اینکه نه تنها خود باید از این جناح [جناح چپ] دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را به کار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی نیز اگر تردیدی دارند، متقاعد کنیم که به حمایت از آنها برخیزند... نتیجه بگیریم در مقابل سیاست خانمان برانداز طرد ولایت فقیه، تنها یک راه وجود دارد: دفاع از انقلاب...." (تأکیدات اینجا و جاهای دیگر از نگارنده است. به نقل از "راه توده"، شماره ۲۴، شهریورماه ۱۳۷۳).

و نکته کلیدی دیگر این "مانیفست تاریخی"، تأکید بر این مسئله است که اولاً "کتاب خاطرات کیانوری"، که امروز روشن است توسط وزارت اطلاعات رژیم با هدف ضربه زدن به حزب توده ایران به ویراستاری عبدالله شهبازی خائن منتشر شده است، باید به عنوان آلت رناتوی در مقابل سیاست "مبارزه با ولایت فقیه" به پرچم مبارزاتی توده ای ها تبدیل گردد و "تاریخ فردا هیچکس را از این باید مواخذه نخواهد کرد..." (راه توده شماره ۲۴، صفحه ۱۲).

برای روشن شدن مبانی "اختلاف سیاسی" و یا دقیق تر گفته باشیم توطئه های دستگاه های امنیتی رژیم جمهوری اسلامی برای زیر ضربه بردن سیاست های حزب توده ایران و ایجاد سردرگمی و انشقاق در صفوف توده ای ها به برخی از "شاه بیت" های مواضع نظری منتشر شده "در راه توده" در سال های اخیر اشاره ای کرد.

* دفاع از اصل "ولایت فقیه" زیر عنوان اینکه: "عده ای می خواهند ولایت فقیه را پرچم استبداد کنند!" (مقاله ای که در تأیید بر نظریه نشریه "عصر ما" نوشته شده بود که در آن از جمله آمده: "صلاحیت ها، اختیارات و وظایف ولی فقیه همگی کم و بیش همان اموری هستند که حکومت، از آن جهت که حکومت است، می باید واجد و عهده دار آن باشد..." (راه توده شماره ۵۱).

* دفاع از ری شهری، جلاد افسران توده ای، و گروهک فرمایشی "جمعیت دفاع از ارزش ها"، به عنوان متحدان جبهه انقلاب (راه توده شماره ۵۵).

* ادعای اینکه انتخاب رفسنجانی به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت، نتیجه مبارزه مردم، به ویژه نفت گران تهران و تن دادن خامنه ای به خواست مردم بود (راه توده شماره ۵۸).

* ادعای اینکه سید علی خامنه ای در مقابل "روحانیت مبارز و جمعیت مولفه اسلامی" قرار گرفته است و طرح نظر امکان پیوستن او به جبهه مردمی پس از انتخابات سرنوشت ساز مجلس خبرگان؛ که "راه توده" فعالانه مردم را به شرکت در آن تشویق می کرد (راه توده، شماره ۷۰).

* وظیفه نیروهای مردمی بیرون آوردن "حزب الله" و "انصار حزب الله" و "انصار ولایت"، از جبهه ارتجاع و قرار دادن آنها در جبهه مردم است (راه توده شماره ۸۰).

* می خواهم "بگویم رهبر نه تنها قدرت مطلقه، بلکه قدرت هم در جمهوری اسلامی نیست و تنها با انواع مانورهای سیاسی خودش را

سرپا نگه داشته ... نه سال است ما می‌گوییم دوستان، رفقا، آقایان به اصل ماجرا بپردازید جنبش مردم علیه ولایت فقیه نیست“ (راه توده شماره ۹۶).

* و بالاخره “شاه‌کار” اخیر علی‌خدایی در انکار وجود دیکتاتور و دیکتاتوری در ایران. در “راه توده” شماره ۳۴۱، آبان ماه ۱۳۹۰، می‌خوانیم: “باید به صراحت و به روشنی معلوم شود که: منشأ دیکتاتوری کیست و در مقابل با چه کسانی قرار است جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل شود؟ دیکتاتور علی‌خامنه‌ای و بیت رهبری است؟ احمدی‌نژاد و دولت اوست؟ قوه قضاییه یا مجلس است؟ نظامیان هستند؟ حزب مؤتلفه است؟ یا جبهه اصول‌گرایان یا جبهه پایداری؟ یا همه این‌ها با هم‌اند؟ اگر یکی از این‌هاست مثلاً علی‌خامنه‌ای دیکتاتور یا منشأ دیکتاتوری است در آن صورت می‌خواهیم مثلاً با احمدی‌نژاد علیه خامنه‌ای جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل دهیم؟ و اگر همه این‌ها با هم‌اند پس با چه کسی می‌خواهیم جبهه تشکیل دهیم؟ فقط خودمان و اصلاح‌طلبان؟” و سپس ادامه می‌دهد: “جبهه واحد ضد دیکتاتوری از سوی یک جریان جدی سیاسی یعنی تعیین کردن نیروهایی که می‌توانند بالفعل یا بالقوه عضو این جبهه باشند و **این کار در شرایط کنونی ایران عملی نیست. زیرا حاکمیت در ایران یکپارچه نیست و ما نیز قادر به تعیین یک نیروی معین به عنوان “دیکتاتور” و منشأ دیکتاتوری نیستیم.** ...”

موضوع دیگری که اشاره ای هر چند گذرا به آن ضروری است، مسئله “اختلاف نظر سیاسی” منتقدان با علی‌عمومی است. در این زمینه توجه به این نکته ضروری است که به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر علی‌عمومی تنها در شرایط و بزنگاه‌های “ویژه ای” تصمیم به اظهار نظر “سیاسی” گرفته است (مانند دفاع از علی‌خدایی و سریال دروغ‌نامه علی‌خدایی به نام یاد مانده‌ها) که به نوبه خود بسیار جالب و گویاست. از جمله این بزنگاه‌ها انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ بود که حکومت جمهوری اسلامی تمام توان خود را برای خاتمه دادن به “فتنه اصلاحات” به کار انداخته بود. عمومی در این دوران و در شرایطی که بخش وسیعی از نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور و قشرهای گوناگون اجتماعی از جمله زنان، جوانان و دانشجویان و بخش‌های از زحمتکشان به حمایت از معین برخاسته بودند، نخست مردم را به تحریم انتخابات فراخواند و تحلیل کرد که از آنجائیکه این “انتخابات آزاد” نیست و “تجربه ۸ سال ریاست جمهوری آقای خاتمی نشان داد که آراء مردم تأثیری در سرنوشتشان ندارد...” (به نقل از خبرنگار گویا و در مصاحبه تلفنی با ناهید خیرابی) شرکت در انتخابات بی‌ثمر است و در فاصله چند هفته و با فراموش کردن این تحلیل‌های مفصل، و در حالی که اکثریت نیروهای مترقی و آزادی‌خواه و نیروهای اجتماعی از شرکت در دور دوم انتخابات، که تقلب‌های گسترده آن آشکار شده بود، خودداری کرده بودند، و لابد بنا بر مقتضیات دیگری مردم را به دفاع از رفسنجانی و شرکت در دومین دور انتخابات فراخواند.

تشویق به توبه و تسلیم شدن در برابر شکنجه‌گران

مسئله دیگری که باید به آن اشاره کرد برخورد مقاله علی‌خدایی به موضوع تشویق زندانیان توده ای به سازش و همکاری با شکنجه‌گران و مزدوران حکومت جمهوری اسلامی است. نگارنده در نوشته پیشین خود اشاره کرد که به نظر می‌رسد علی‌خدایی و شماری آگاهانه و یا ناآگاهانه، تلاش دارند تا مجموعه ارزشی جدیدی را به جنبش کارگری و کمونیستی ایران و جهان تحمیل کنند، که اگر ما آن را قبول کنیم یا باید در بخشی از معیارهای ارزشی پیشین مان تجدید نظر کنیم و یا راه دیگری را برگزینیم. بر اساس این معیار ارزشی جدید اگر مبارز کمونیستی (توده ای) در پیکارش بر ضد ارتجاع اسیر شد، به شکنجه‌گاه کشانده شد و سپس زیر فشار شکنجه‌گران در هم شکست و تسلیم خواست‌های آنان شد، حزیش را “منحل” کرد، صحنه گردان شوی‌های تلویزیونی تکان‌دهنده ای راجع به حزیش شد، به دیگر اسیران شرکت‌کننده در این شوها، که شماری از آنها به زحمت قادر به حرف زدن بودند، امر و نهی کرد و از آنان

خواست که درباره "گناهان" مختلف حزب اعتراف کنند، و سپس در انتهای هر شو تلویزیونی خونسردانه جمع بست های مفصل و جامعی را درباره "خیانت های حزب توده" برای نسل جوان ارائه داد، و دیگر زندانیان توده ای را به تسلیم در مقابل خواست شکنجه گران تشویق نمود ما می بایست این عملکرد را قابل تأیید و ستایش بدانیم.

علی خدایی در مقاله "راه توده" می نویسد: "بسیاری از زندانیان توده ای که توانستند جان بدر برده و از زندان دهه ۶۰ آزاد شوند می دانند و می گویند که نظر اغلب اعضای رهبری حزب جان بدر بردن توده ایها از زندان بود به ویژه نورالدین کیانوری در این زمینه در زندان **بارها و بارها به توده ایها توصیه کرد که در صورت لزوم با نوشتن نامه اشتباه و عذرخواهی از زندان آزاد شوند.** تجربه بعدی نشان داد که هم دفاع محمد علی عمویی از پلنوم هفدهم و هم توصیه کیانوری به نوشتن نامه اشتباه کاری درست بود..."

البته آنچه علی خدایی به عنوان توصیه کیانوری از آن یاد می کند، تکرار خواست شکنجه گران جمهوری اسلامی برای درهم شکستن مقاومت حماسی بخش وسیعی از زندانیان توده ای بود که از زبان قربانیان شکنجه بیان می شد.

نکته دیگر اینکه بر اساس گزارش های متعددی که از دوران وحشتناک زندان های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و ۷۰ تاکنون در خاطرات و نوشته شمار زیادی از بازماندگان این دوران بازتاب یافته است، این ادعا که "اغلب رهبری حزب" طرفدار توبه نامه نوشتن و عذرخواهی از شکنجه گران بوده اند دروغ محضی است که علی خدایی برای گل آلوده کردن آب مطرح می کند تا بتواند در خط بعدی کار عمویی را تأیید کند. واقعیت این است که بخش وسیعی از زندانیان توده ای و دیگر مبارزان دربند در برابر خواست های دژخیمان رژیم خمینی ایستادند و حاضر نشدند به خفت تسلیم شدن به برنامه های شکنجه گران تن در دهند.

پلنوم هیجدهم حزب در مقابل موجی که برای محکوم کردن قربانیان شکنجه و آنهایی که به شوهای تلویزیونی کشانده شده بودند، بلند شده بود، تصمیم گرفت که تا هنگام آزادی این افراد از زندان و روشن شدن وضعیت آنها در درون و بیرون از زندان اظهار نظری در این باره نکند. بدیهی است که این برخورد انسانی به معنای تأیید عملکرد کسانی که در انتها به خواست شکنجه گران تن دادند، نیست.

نتیجه

آخرین تلاش مذبوحانه علی خدایی برای گریز از سرنوشت محتوم و رسوایی که به آن دچار شده است نه تنها حامل نظریه نویی نیست بلکه سند دیگری است در افشای چگونگی عملکرد این مأمور معذور.

روی سخن نگارنده با کسانی است که این روزها برای دفاع از عمویی این نظریه را مطرح می کنند که گویا اختلاف ها، تنها یک نوع تسویه حساب سیاسی است. به گمان نگارنده تفاوت اساسی وجود دارد میان اختلاف سیاسی، که وجود آن در شرایط حساس و بغرنج جامعه ما یک پدیده گریز ناپذیر است با توطئه هایی که دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی برای ضربه زدن به حزب توده ایران دنبال می کنند. همان طور که نگارنده در مطالب قبلی اشاره کرد اگر لازم است از آنچه در سی سال گذشته بر ما رفته است درسی بگیریم این است که دشمن در هیچ زمینه ای با ما نه تنها مدارا نکرده است بلکه تمام توانش را برای از بین بردن حزب توده ایران به کار گرفته است. دفاع از حقانیت تاریخی حزب توده ایران با سرنوشت این یا آن فرد و خصوصاً قربانیان شکنجه و کسانی که حتی به گفته دوستان و هواداران شان "اسیر" و یا تحت نظر ارگان های انتظامی حکومت جمهوری اسلامی قرار دارند، گره نخورده است. خط وسط و یا "راه سومی" وجود ندارد.

پی نوشت ها

۱. نگاه کنید به مقاله: به آنکه "طشت رسوایی اش از بام فرو افتاد!" - مهرداد اخگر

http://www.sedayemardom.net/didgah/articles_detail_didgah.php?aid=1634

مقاله: "محمدعلی عمویی در گفتگو با ناهید خیرابی: از شرکت در انتخابات خودداری می کنم" به نقل از پایگاه اینترنتی

{<http://news.gooya.com>}

حوادث پرشتاب کشور هر روز مسایل بیشتری را از پس پرده نمایان می سازد و معیار روشن و واقع گرایانه ای برای محک زدن سیاست ها و موضع گیری های مختلف می شود. پس از گذشت بیش از پنج ماه از روی کار آمدن دولت "تدبیر و اعتدال" حسن روحانی و ادامه سیاست های کلان رژیم بر همان اساس و پایه های دوران احمدی نژاد، بسیاری از اصلاح طلبان و نیروهایی که به روحانی رأی داده بودند، کم کم از موضع تأیید آمیز و حمایت روحانی عبور کرده و مسایل جدی ای را درباره نگرانی های خود درباره آینده کشور مطرح می کنند. به قول یکی از نویسندگان سایت "کلمه"، در پی سخنان روحانی، در حمایت از سرکوب جنبش اعتراضی توده ها توسط نیروهای سرکوبگر و محکوم کردن اعتراض های مردمی سال ۸۸، به عنوان "فتنه"، شور بودن آشی که حضرات مشغول پختن آن برای کشور هستند، بیش از پیش روشن شد. ادامه سیاست های اقتصادی هشت سال گذشته که ثمری جز بدبختی، فقر و فلاکت برای میلیون ها ایرانی نداشته است، ادامه سیاست سرکوب دگراندیشان و در بند ماندن رهبران و فعالان جنبش سبز در کنار فعالان دانشجویی، جنبش زنان و جنبش کارگری، ادامه موج وسیع اعدام های جنایتکارانه نشانگر این واقعیت است که برخلاف قول ها و ژست های دولت جدید تغییر جدی ای در وضعیت رخ نداده است و اگر فشار و مبارزه ای هم از پایین نباشد باید انتظار داشت که همان روال و سیاست های سابق این بار با بسته بندی "اعتدال" و "تدبیر" ادامه یابد. یکی از مسایلی که توجه نگارنده را در هفته ماه های اخیر جلب کرد تمرکز "هجمه تبلیغاتی" طیف رنگارنگ نیروهای ارتجاعی بر ضد حزب توده ایران و اندیشه های سوسیالیستی در ایران بود که ارزیابی ای هرچند کوتاه را طلب می کند. در همین فاصله نشریه ضد توده ای "راه توده" نیز مطلبی در اعتراض به صفار هرنندی و حیدر مصلحی چاپ کرده است که باید آن را از "شاهکارهای" روزنامه نگاری علی خدایی، سردبیر این نشریه و کارگزار دستگاه های امنیتی رژیم دانست.

در نشریه "راه توده" شماره ۴۴۰، ۱۹ دی ماه ۱۳۹۲ در این باره از جمله می خوانیم: "حیدر مصلحی را کم عقل ترین و متوهم ترین وزیر اطلاعات تاریخ جمهوری اسلامی می شناسند. همین کم عقلی و توهم سرمایه او شد و احمدی نژاد با وزرات اطلاعات او موافقت کرد، با این فکر که سکان اصلی آن وزراتخانه در دست خودش خواهد ماند. این آقای مصلحی چند سالی است در همه جا درباره "فتنه" یعنی جنبش مردمی سبز سخنرانی می کند و آن را به حزب توده ایران نسبت می دهد. اخیرا هم به گزارش خبرگزاری فارس وی در سخنانی در اصفهان "با بیان ابعاد جدیدی از فتنه ۸۸" گفت: "این فتنه توسط حزب توده طراحی شده بود." در ادامه همین مطلب "راه توده" می خوانیم: "مصلحی که اکنون مشاور عالی سپاه پاسداران شده در ادامه می گوید که دولت نهم یعنی دولت احمدی نژاد نتیجه "گتتمانی" بود که آقای خامنه ای بعنوان "عمود" انقلاب مطرح کرد... وی اشاره به کشف جزوه ای می کند که گویا "پاراگراف های آن دقیقاً از حزب توده گرفته" شده بود و توضیح می دهد که "این طراحی ای بود که آمریکایی ها برای این انقلاب کردند و چون می دانستند شعارهای سرمایه داری نتیجه نمی دهد اول با شعارهایی شروع کردند که مورد استقبال مردم قرار گیرد..."

قبل از پرداختن به بخش های دیگر این مقاله راه توده، توجه به این موضوع مهم است که مقاله برای اثبات نظریه خود و با باز کردن حساب روی کم اطلاعی خوانندگان از حوادث ایران، تلاش می کند تا نخست با چسپاندن انگ کم عقلی به مصلحی، به عنوان وزیر اطلاعات احمدی نژاد، خواننده را به این نتیجه برساند که به حرف های او نباید زیاد توجه کرد و سپس برای محکم کاری و در صورتی که خوانندگان تر کم عقلی مصلحی را نپذیرفتند با دوختن زمین به آسمان این طور القاء کند که نظرات همین آدم بی شعور در واقع

برخورد با نظرات "راه توده" و شعار آن درباره ضرورت شرکت در انتخابات است. در مقاله می خوانیم: "اینکه آقای مصلحی دست از سر حزب توده ایران و ربط دادن آن به جنبش سبز یا بقول خودش "قننه" بر نمی دارد علاوه بر کم عقلی و توهم‌هایی که دارد بدین دلیل نیز هست که زخم خورده نتیجه انتخابات ۹۲ هم هست که به برکناری او از وزارت اطلاعات منجر گردید. وی این را هم کار توده‌ای‌ها می‌داند که در فردای رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی و غلبه فضای ناامیدی عمومی بر روی ضرورت شرکت در انتخابات برای تغییر پافشاری کردند."

البته حیدر مصلحی برای کسانی که در جریان حوادث کشور قرار دارند فرد شناخته نشده‌ای نیست. برخلاف مدعیات "راه توده" گماشته شدن مصلحی به وزارت اطلاعات رژیم به دلیل کم عقلی او نبود، بلکه با اصرار و دستور علی خامنه‌ای صورت گرفت و حتی تلاش‌های احمدی نژاد برای برکناری او به دلیل مخالفت شدید خامنه‌ای با شکست رو به رو شد و به همین دلیل احمدی نژاد مدتی به حالت قهر از شرکت در جلسات هیئت دولت خودداری می‌کرد. و بنابراین نظریه شکست احمدی نژاد در انتخابات ربطی به ناراحتی حیدر مصلحی، کارگزار علی خامنه‌ای که برنده اصلی انتخابات بود ندارد.

مشکل علی‌خدایی و "راه توده" با صحبت‌های سردار صفار هرنندی به مراتب بیشتر از صحبت‌های حیدر مصلحی است برای اینکه صفار هرنندی با انگشت گذاشتن بر روی اسناد کمیته مرکزی حزب توده ایران و از جمله پلنوم بیستم آن به سیاست‌های حزب در زمینه ضرورت تشدید مبارزه در ایران و برپایی یک جنبش مردمی برای مقابله با رژیم اشاره می‌کند و این سیاست را از جمله معضلات رژیم در سال‌های اخیر ارزیابی می‌کند. هرنندی می‌گوید: "...مثلاً زمانی، بعد از رحلت امام، حول و حوش سال ۶۸، در پلنوم بیستم حزب توده، مباحثی مطرح شده بود و گفته بودند ما باید داخل برویم و کارهایی انجام دهیم که بتوانیم فعالیت‌هایمان را در داخل کشور سامان بدهیم. منتهی چون فرصت به ما داده نمی‌شود و امکان ورود مستقیم نداریم، باید بتوانیم با بخشی از گروه‌های داخل نظام با هم شریک شویم چون آن مقدمه‌ای که می‌تواند ما را با یک گروهی پیوند بزند، شعار صلح، صلح خواهی و دموکراسی است. ما با این دو بازوی دموکراسی و صلح می‌توانیم در محیط داخلی یارگیری کنیم و خود را به آنها نزدیک کنیم. چون هر دو شعار، شعار موجهی است و در داخل، بسیاری از نیروهای انقلاب هم ممکن است که به دنبال شعارهای صلح و مردم‌سالاری باشند..."

از این نقل قول هرنندی روشن است که حملات او خیلی مشخص متوجه سیاست‌های حزب توده ایران در زمینه گسترش مبارزه در ایران و برپایی جبهه وسیعی از مبارزان آزادی برای دست‌یابی به دموکراسی و صلح است، مقطعی که در حقیقت اساس پایه‌های سیاست حزب در رابطه با مبارزه برای «طرد رژیم ولایت فقیه» ریخته شد این حملات برخلاف مدعیات علی‌خدایی ربطی به پاسخ دادن به فراخوان رهبر و شرکت در انتخابات ۹۲ ندارد و برعکس به مبارزه مردم با کودتای انتخاباتی سال ۸۸، مربوط است.

نگارنده معتقد است که علی‌خدایی و دیگر اعضای "شورای سردبیری" راه توده باید ضمن ارسال نامه اعتراضی جدی به برادر مصلحی، کم عقل و برادر هرنندی پرشعور از جمله یاد آور شوند که: "برادران گرامی آخه این حرف‌هایی است که شما می‌زنید و تمام کاسه کوزه چند ساله مدعیات ما در مورد بی‌خبری رهبری حزب از حوادث ایران و بی‌تأثیر بودن سیاست‌های آن را، این طوری به هم می‌ریزید. امیدواریم که سریعاً در زمینه تصحیح این لغزش جدی اقدام نموده و در موضع‌گیری‌های شفاف بعدی خود روشن کنید که تمام نگرانی‌های دولت فخریه جمهوری اسلامی از موضع صد در صد انقلابی و رزمنده شورای سردبیری راه توده است (در ضمن می‌توانید به اسناد خیلی مهم جلسه شماره ۴ شورای سردبیری که ما همین چند وقت پیش برگزار کردیم اشاره کنید) که با دفاع قاطع و بی‌چون‌چرای خود از منویات رهبر گرانقدر انقلاب، در زمینه شرکت در انتخابات و یا هر برنامه دیگری که ایشان صلاح بدانند، خطرات خیلی خیلی جدی‌ای را برای حفظ "نظام اسلامی" به وجود آورده‌اند و اگر کار به همین منوال ادامه یابد ممکن است اصلاً دیگر نیازی به برخی از برادران مثل برادر شریعتمداری و غیره هم نباشد. در ضمن لطف کنید به برادر علوی، وزیر جدید اطلاعات، هم تذکر

بدهید که اینقدر در مورد زدودن اندیشه های سوسیالیستی از ایران حرف نزنند چون رهبری حزب توده ممکن است این حرف را هم به نفع خودش تمام کند...

برای آنکه خوانندگان نگویند بر اساس کدام اسناد و مدارک نگارنده برچسب دفاع از "منویات رهبر" را به "راه توده" نسبت می دهد، توجه خوانندگان را به مقاله "راه توده" شماره ۴۴۱، با عنوان "توده ای ها بعنوان نیروی انقلاب ۵۷ شانه به شانه تحولات و دولتی که به رئیس جمهور آن رای داده اند حرکت می کنند"، جلب می کند که به نظر می رسد در پاسخ به مطلب اخیر نگارنده با عنوان "درباره بازخوانی و بازنویسی "راه و رسم توده ای" و اشاره به این موضوع که: "باید مقالات پرشور "راه توده"، در دفاع از روحانی، و حمله به سیاست های اتخاذ شده از سوی حزب، در روزها و هفته های نخست پس از انتخابات ۹۲ را مقایسه کرد با پرت و پلا های سیاسی کنونی این نشریه در زمینه "کشیدن دندان پاکستان..." تا دریافت که چگونه برنامه های تبلیغات رژیم و سخنگویان آشکار و پنهان آن برای "مهندسی" جنبش مردمی، در دفاع از دولت روحانی، از جمله به دلیل مبارزات توده ای ها و دیگر نیروهای مترقی با دشواری های جدی رو به رو شده است..."، نگاشته شده است.

بخش اول این مطلب نمونه جالبی از بی سوادگی کامل نظری نسبت به مقولات بغرنج تحولات اجتماعی و پدیده انقلاب و بخش های بعدی آن را باید شارلانتانسیسم سیاسی برای اثبات مدعیات بی پشتوانه دانست. در پاراگراف اول مقاله می خوانیم: "حوادث هفته های اخیر، تقابلی که شکست خوردگان انتخابات ۹۲ در برابر دولت دکتر حسن روحانی آغاز کردند و ناگزیر شدن آنان به عقب نشینی، نشان از ورود ایران به مرحله ای جدید دارد. مرحله ای که می توان آن را آغاز بازگشت ناپذیر شدن روند

تحولات و اصلاحات دانست. این روندی است که با انقلاب ایران آغاز شده و سه دهه است که با فراز و نشیب ادامه دارد. سه دهه در مقیاس تاریخ دورانی کوتاه است. انقلاب مشروطه نیز حداقل بیست سال طول کشید و از حوادث بسیاری عبور کرد که بر اثر یک سلسله کم آگاهی های مردم، شرایط نامناسب بین المللی و داخلی و ضعف انقلابیون به سلطنت رضاخان انجامید و تازه پس از سلطنت رضاخان که فصلی از آن به کشاکش بر سر "جمهوری" یا "سلطنت" گذشت و طرفداران تحولات را به دو گروه تقسیم کرد نیز حوادث تحت تاثیر این انقلاب بود..." (اینجا و جاهای دیگر تأکیدات از نگارنده است)

به اعتبار این نظریه بکر انقلاب ها صرف نظر از مرحله اجتماعی-اقتصادی جوامعی که در آن رخ می دهند، نیروهای شرکت کننده در آن، صف بندی طبقاتی جامعه در آن مقطع مشخص و تضادهایی که حل آنها را در دستور کار خود می دهند همچنان ادامه می یابند. بر اساس همین نظریه اگر "راه توده" در روسیه انتشار می یافت، لابد در دفاع از پوتین، می توانست مدعی شود که انقلاب اکتبر [و نه اندیشه ها و آرمان های آن] همچنان با فراز و نشیب ادامه دارد و انقلاب بورژوازی فرانسه نیز همچنان به پیش می رود.

ادعای دیگر اینکه گویا تحولاتی در ایران در هفته های اخیر رخ داده است که آغاز "بازگشت ناپذیر" شدن روند اصلاحات است! مقاله روشن نمی کند که این تحولات عظیم، که قاعدتاً باید تصور کرد از تمام تحولاتی که در دوران هشت ساله دولت خاتمی رخ داد، مهم تر و تاریخی تر باشند، کدامند تا خواننده حداقل بتواند قضاوت مستقلی در این زمینه بنماید. البته نویسنده مقاله چند خط پایین تر فراموش می کند که این چنین تحولات سرنوشت سازی در ایران تحقق یافته و صحبت از بحران عمیق اجتماعی-اقتصادی و خطر بازگشت سلطنت به ایران می کند! در مقاله از جمله می خوانیم: "بحران همه جانبه ای که امروز کشور ما با آن مواجه است چیزی نیست جز حاصل تقابل بخش مهمی از حاکمیت که در پی بازگرداندن سلطنت و تحمیل آن به مردم است و مقاومتی که مردم در برابر این بخش قدرتمند حاکمیت می کنند..." و در جای دیگر: "بحرانی که امروز جامعه و حاکمیت را در بر گرفته و بصورت بحران همه جانبه اقتصادی و سیاسی در آمده، ضمناً ناشی از بی لیاقتی بخش استبداد طلب و چسبیده به قدرت آن نیز هست.... و هیچ چیز برای کشور ما اکنون خطرناک تر از برهم خوردن آگاهی و وحدت ملی آن نیست... خطراتی است که وحدت و ثبات کشور ما را تهدید می

کند.... در این صورت است که ما می توانیم یقین پیدا کنیم که مسیری که برای تحولات در کشور ما آغاز شده در این مرحله بازگشت ناپذیر خواهد شد و در شرایط کنونی برای یاری رسانی به رئیس جمهوری که خود را متعهد به وعده های پیش از انتخابات و متعهد به حفظ وحدت ملی و بهره گیری از همه نیروهای میهن دوست میدانند هیچ فرصتی را نباید از دست داد...

ما خوانندگان بیچاره که نفهمیدیم که آیا روند بازگشت ناپذیر شدن آغاز شده یا نشده؛ و ما بالاخره باید چکار بکنیم؟ شاه بیت این "تحلیل" علمی از حوادث کشور، و مهم تر از آن، چگونگی تنظیم سیاست توسط دست اندرکاران نشریه "راه توده"، به عنوان کارگزار تبلیغاتی رژیم، را در این جملات خود افشاگرانه می توان یافت. در انتهای مقاله می خوانیم: "توده ای ها بعنوان بخش مهمی از دگراندیشان جامعه ایران، در لحظه لحظه انتخابات ۹۲ با تمام ظرفیت خود در داخل کشور شرکت کردند و در دوران پس از انتخابات نیز همین سیاست را پی گرفته اند. ما بارها نوشته ایم و باز هم تاکید می کنیم: **این حاکمیت و شخص رهبر جمهوری اسلامی بود که در آخرین سخنرانی های پیش از انتخابات ۹۲ خویش از همگان، از جمله دگر اندیشان و حتی مخالفان نظام خواست تا در انتخابات شرکت کنند. این همگان و این دگراندیشان که توده ایها در راس آنها قرار دارند در انتخابات ۹۲ شرکت کردند...**"

مقاله در خطوط پایانی خود نیز مدعی است که گویا "توده ای ها" زیر پرچم این نشریه ضد توده ای و رهنمودهای آن عمل می کنند. البته دروغ بودن این چنین مدعیات گویلیزی روشن تر از آن است که محتاج پاسخی باشد. در مورد شرکت در انتخابات نیز واقعیت این است که نه تنها اکثریت توده ای ها در آن شرکت نکردند، بلکه بخش های جدی از جنبش سبز و نیروهای اصلاح طلب و ملی نیز حاضر نشدند به این خواست "رهبر" تن در دهند. نگرانی های جدی و انتقادهای اوج گیرنده جنبش اصلاحات بر ضد سیاست های دولت روحانی نیز از آنجا سرچشمه می گیرد که حتی آن بخش رای دهندگان به روحانی، در صف نیروهای اصلاح طلب نیز کم کم در می یابند که قرار نیست این "امامزاده معجزه ای بکند".

روشن کردن ماهیت دولت روحانی و برنامه های کنونی و آتی آن کار دشواری نیست. می توان با پاسخ دادن به سؤال زیر به نتایج خیلی روشنی در این زمینه رسید.

۱. برنامه های اعلام شده اقتصادی از سوی دولت روحانی و سیاست های اتخاذ شده تاکنونی این دولت در راستای منافع کیست؟ آیا ادامه برنامه خصوصی سازی، و هدفمند سازی یارانه ها، ادامه بی توجهی و حمایت از تولید داخلی، سرکوب خواست های اولیه کارگران در زمینه حداقل دستمزد ها و حقوق صنفی خود و آنچه وزیر اطلاعات دولت روحانی به عنوان "زدودن رسوبات اندیشه های سوسیالیستی" و دفاع از تقدس سرمایه داری بیان کرد؛ در راستای منافع مردم و روند اصلاحات در ایران است؟
۲. آیا مواضع روحانی در محکوم کردن اعتراض های مردمی سال ۸۸، و حمایت از کودتای انتخاباتی رهبر جمهوری اسلامی، و تأیید سرکوب خونین این اعتراض ها و ادامه حصر رهبران جنبش سبز و انبوه زندانیان سیاسی ای که در زندان حکومت جمهوری اسلامی زیر شکنجه و آزار هستند؛ و ادامه اعدام های گسترده در راستای منافع مردم و روند اصلاحات در ایران است؟
۳. آیا ادامه جو سرکوب و خفقان، اعدام ها، بستن مطبوعات منتقد و ... نشانه "آغاز بازگشت ناپذیر شدن روند اصلاحات" در ایران است؟
۴. آیا هیچ گامی، هر چند کوچک، در راه محدود کردن حیطه عمل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سپاه و نیروهای امنیتی که حیات اقتصادی و سیاسی کشور را زیر سلطه خود دارند برداشته شده است؟ آیا چوب حراج زدن به منابع ملی و دعوت از انحصارهای بزرگ سرمایه جهانی، در سخنرانی داوس، گامی به نفع طبقه کارگر، قشر های زحمتکش و استقلال اقتصادی کشور است؟

۵. آیا هیچ نشانی از احیای روند اصلاحات سیاسی، که در زمان خاتمی برای تحقق آن تلاش‌هایی صورت گرفته دیده می‌شود؟ جالب اینجاست که دولت کنونی حتی حاضر به رسمیت شناختن جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دعوت از آنها برای شرکت در یک نشست مشورتی درباره آینده احزاب در ایران نیست چه رسد به نیروهای دیگر دگراندیش...
و ده‌ها سؤال دیگری که می‌توان پرسید و جوابی یکسان به همه آنها داد و آن اینکه دولت روحانی وظیفه‌ای جز خدمت به ولی فقیه و رژیم استبدادی کنونی برای خود قائل نیست.

به جای پیشگفتار

در گفت و گویی با یکی از دوستان قدیمی درباره دشواری هایی که حزب و نیروهای چپ در سال های اخیر با آن رو به رو بوده اند و برنامه هایی که رژیم برای ضربه زدن به اعتبار معنوی و حیثیت چپ به کار گرفته است و دلایل این همه پراکندگی ها و اختلاف نظرها، به فعالیت های مخرب "راه توده" بر ضد اندیشه چپ و مبارزان راه طبقه کارگر اشاره کرد و پرسید آیا هیچ توجه کرده ای که در تمام دوران فعالیت "راه توده"، به مسئولیت علی خدایی، بسیار به ندرت مطلبی درباره مبارزه برای حقوق کارگران، و یا زنان و جوانان و دشواری های آنها در "راه توده" می توانی پیدا کنی و یا کمتر اشاره ای به جنایاتی که رژیم بر ضد نیروهای چپ و حزب انجام داده است می بینی. مثلاً آیا امسال در روز هشتم مارس، سالگرد روز جهانی زن، اصلاً دیدی "راه توده" اشاره ای به دشواری ها و یا مبارزه زنان در ایران بکند؟ و یا اسفندماه امسال که سی امین سالگرد شهادت درباردار بهرام افضلی و یارانش بود آیا دقت کردی که نشریه ای که خود را مدافع سینه چاک "سنت های توده ای" معرفی می کند حتی اشاره ای هم به این موضوع نکرد. این مسئله در مورد کشتار زندانیان سیاسی در جریان فاجعه ملی سال ۶۷ نیز صادق است. وی همچنین ضمن اشاره به مقاله "دُم خروس اعتراض به هرندی و مصلحی و دفاع بی چون و چرا از روحانی" ^۱ اضافه کرد که به نظر می رسد "راه توده" در پاسخی که به این نوشته داده است، وارد شدن به بحث "شکست" یا "ادامه" انقلاب را بیهوده و گمراه کننده می داند.

در پاسخ اشاره کردم که حتی بررسی سطحی نوشته های ۲۰ سال اخیر "راه توده" روشن می کند که این نشریه به هیچ اصلی باورمند نیست. پنهان شدن پشت تصاویر برخی رفقای شهید توده ای و دیگران و همچنین "زنده یاد"، "زنده یاد" گفتن ها تنها به منظور فریبکاری برای انجام مأموریتی است که باید هدف اصلی آن را حمله به حزب و رهبری آن و تلاش در بی اعتبار کردن فعالیت و سیاست های حزب دانست. در پی این گفت و گو تصمیم گرفتم سیر و سیاحتی در مطالب نشریه "راه توده" انجام دهم و ارزیابی هرچند کوتاه اما متکی به فاکت ها را در این زمینه ارائه دهم. نکته جالب اینکه با رجوع به آرشیو "راه توده" در سایت این روزنامه متوجه شدم بسیاری از شماره های قدیمی نشریه حذف شده و لینک ها مکرراً به یک شماره واحد منتهی می شوند!

بحث بیهوده "شکست" یا "پیروزی" انقلاب و "نبرد که بر که"

در نشریه "راه توده"، شماره ۴۴۵، ۲۲ بهمن ۱۳۹۲، در مطلبی با عنوان "گرفتار بحث های بیهوده نباید شد"، از جمله می خوانیم: "در بحث ها و گفتگوها میان توده ای ها با یکدیگر و یا میان علاقمندان به گروه های مختلف، گاه مسایلی مطرح می شود که در صورتی که بطور دقیق چارچوب آنها روشن نشود می تواند به جدل های بیهوده و بی حاصل بیانجامد... شیوه که این دوستان به مسئله برخورد می کنند چنان است که گویا یک بحث تجریدی بنام شکست یا عدم شکست انقلاب وجود دارد که جمعی برای تمرین ذهنی یا بیان سخنی تازه یا بستن دهان مخالفان وارد آن شده اند..."

برای آنکه روشن شود که چرا علی‌خدایی در این شماره "راه توده" به فکر نجات توده‌ای‌ها از بحث‌های بیهوده افتاده است، بدنیست اشاره کرد که زمینه این بحث به شماره ۴۴۰، راه توده و کشف دوران جدیدی در تحولات معاصر ایران که "راه توده" آن را **آغاز بازگشت ناپذیر شدن روند تحولات و اصلاحات** در ایران اعلام کرد، بر می‌گردد. در "راه توده" می‌خوانیم: "حوادث هفته‌های اخیر، تقابلی که شکست خوردگان انتخابات ۹۲ در برابر دولت دکتر حسن روحانی آغاز کردند و ناگزیر شدن آنان به عقب نشینی، نشان از **ورود ایران به مرحله‌ای جدید دارد. مرحله‌ای که می‌توان آن را آغاز بازگشت ناپذیر شدن روند تحولات و اصلاحات دانست.** این روندی است که با انقلاب ایران آغاز شده و سه دهه است که با فراز و نشیب ادامه دارد. سه دهه در مقیاس تاریخ دورانی کوتاه است. انقلاب مشروطه نیز حداقل بیست سال طول کشید و از حوادث بسیاری عبور... (اینجا و جاهای دیگر تأکیدات از نگارنده است)

نگارنده در پاسخ به همین مدعیات نوشت که: "بخش اول این مطلب نمونه‌هایی از بی‌سوادی کامل نظری نسبت به مقولات بغرنج تحولات اجتماعی و پدیده انقلاب و بخش‌های بعدی آن را باید شارلاتانیسم سیاسی برای اثبات مدعیات بی‌پشتوانه دانست. به اعتبار این نظریه بکر انقلاب‌ها صرف نظر از مرحله اجتماعی-اقتصادی جوامعی که در آن رخ می‌دهند، نیروهای شرکت‌کننده در آن، صف بندی طبقاتی جامعه در آن مقطع مشخص و تضادهایی که حل آنها را در دستور کار خود می‌دهند همچنان ادامه می‌یابند. بر اساس همین نظریه اگر "راه توده" در روسیه انتشار می‌یافت، لابد در دفاع از پوتین، می‌توانست مدعی شود که انقلاب اکتبر [و نه اندیشه‌ها و آرمان‌های آن] همچنان با فراز و نشیب ادامه دارد و انقلاب بورژوازی فرانسه نیز همچنان به پیش می‌رود..."^۲

"**بحث بیهوده‌ای**" که علی‌خدایی به آن اشاره می‌کند، از جمله کارزار گسترده تبلیغاتی بی‌بهره است که او و همکاران او در طول بیست سال گذشته بر طبل آن کوبیده‌اند. واقعیت این است که حتی پیش از شروع روند اصلاحات در ایران، و پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ۱۳۷۶، علی‌خدایی و شرکاء، با اتکاء به تز ادامه انقلاب و ادامه "نبرد که بر که" بر طبل دفاع از جمهوری اسلامی و "جناح" چپ آن می‌کوبیدند و نیروهای مترقی کشور را به حمایت از این نیروها که طیف وسیعی از خامنه‌ای، تا هاشمی رفسنجانی و حتی ریشهری جنایتکار را دربر می‌گرفت، دعوت می‌کردند.

برای نمونه و به عنوان مشت نمونه خروار به برخی موضع‌گیری‌های "تاریخی" علی‌خدایی و شرکاء در طول دو دهه گذشته توجه کنید:

مسائل مهم برای بحث توده‌ای‌ها!

"از جمله **مسائل مهمی** که باید درباره آن بحث کرد، مسئله شکست یا عدم شکست انقلاب و نبرد "که بر که" در انقلاب ایران است. این مسئله، یعنی شکست انقلاب و بسته شدن دفتر آن تز و تحلیلی است که پایه‌گذاران واقعی آن، در ابتدا نیروهای ماوراء چپ بودند و حالا از سر شوخی تاریخ در راس همه آنها جناح راست مهاجر و وابستگان سیاسی آن قرار دارند. همان‌ها که باید در این روزها، نگران حمایت عملی آنها از سرمایه‌داری کلان داخل کشور بود..." ("راه توده" شماره ۲۱۹)

[احسنت!! به نظر می‌رسد مسائل مهمی که توده‌ای‌ها و نیروهای چپ باید تمامی توجه خود را در ده پانزده سال گذشته به آن معطوف می‌کردند، در هفته‌های اخیر به دنبال کشفیات تازه و خواب‌نما شدن برادر علی و برخی اشارات از بارگاه ولایت و سربازان گمنام به بحث‌های بیهوده و اتلاف وقت تبدیل شده‌اند.]

"در مقابل سیاست **خانمان برانداز طرد ولایت فقیه، تنها يك راه وجود دارد: دفاع از انقلاب...**" بر اساس این نظر انقلاب نه تنها شکست نخورده است، بلکه "نبرد که برکه" در درون حاکمیت میان نیروهای "انقلابی" و "چپ" از يك سو و نیروهای "ارتجاع" از سوی دیگر ادامه دارد و وظیفه نیروهای انقلابی از جمله توده ای ها این است که: "آن ها را در این زمینه یاری کنیم. نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را به کار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند متقاعد کنیم، که به حمایت از آن ها برخیزیم... و ما بتدریج و گام به گام... و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال های پس از انقلاب بهمن بازگردیم..." (از سند تنظیم شده در وزارت اطلاعات رژیم به نام "نامه ا.ک" به نقل از راه توده شماره ۲۴)

"شکست" توطئه "شکست انقلاب" و پیشروی جنبش انقلابی!!

"اکنون با جرئت می توان گفت، که توطئه "شکست" انقلاب، علیرغم همه عوارض جنایت بار و ضد ملی آن، خود "شکست" خورده است... آغاز مرحله نوین پیشروی جنبش انقلابی، در درجه نخست، به معنای آن است که تناسب نیروها در نبرد "که بر که" در جامعه، که تا به امروز و در طی سال های سراسر حادثه، به نفع راستگرایان حاکم و ضد انقلاب تغییر می یافت، از این پس به سود نیروهای انقلابی و دموکراتیک دگرگون می شود و بسط می یابد. بنابراین احتمال پیروزی يك کودتای دست راستی حکومتی و یا دوام آن در صورت پیروزی اولیه، در دراز مدت، هر روز کمتر و کمتر و در مقابل چشم انداز يك تحول انقلابی در کشور ما هرچه بیشتر گسترده می گردد..." (فوق العاده راه توده - ۱۳)

آزادی در رژیم ولایت فقیه و "شکست انقلاب"!

بنظر ما "آزادی" در چارچوب رژیم ولایت فقیه، مانند هر رژیم دیگری ممکن است... ما به هیچ وجه معتقد نیستیم، که جامعه ای بران در شرایط مشابه با "اوجگیری" انقلاب بهمن قرار دارد، برعکس، ما در شرایط عقب نشینی و سرانجام شکست قطعی انقلاب بهمن، در شرایط قدرت گرفتن روز افزون امپریالیسم و کلان سرمایه داران در اقتصاد کشور، در شرایط قدرت گرفتن و ظهور يك "رضاخان" تازه قرار داریم... (بابا دست مرزاد!! - راه توده شماره ۳۰)

از کارگزار برنامه های امپریالیسم و کودتاچی "خزنده" تا نامزد انتخاباتی

از جمله "انتقادات" علی خدایی به حزب آن این بوده است که چرا در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴، حاضر نشد مردم را به رای دادن به هاشمی رفسنجانی تشویق کند. حال به این ارزیابی "راه توده" از رفسنجانی توجه کنید:

"ظاهراً باید مقابله با ترفند های هاشمی رفسنجانی، در کل جمهوری اسلامی شکاف های جدی‌دی را به وجود آورده باشد... آغاز تجاوز نظامی به خاک عراق (به بهانه حمله به نیروهای مترقی کرد و مجاهدین) تحت هر بهانه‌ای، که رژیم به آن متوسل شود، در واقع اجرای بخشی از سیاست و خواست امپریالیسم آمریکایی در منطقه است و بنظر می‌رسد که دولت هاشمی رفسنجانی در اجرای همین سیاست و خواست می‌رود... " و سپس نتیجه‌گیری می‌کند: "آمریکایی‌ها وعده مساعدت های اقتصادی سیاسی به آندسته از سران رژیم می‌دهد، که بی پروا تر از بقیه حاضرند، گام های آخر کودتای خرنده ای را که علیه انقلاب ۵۷، از سال ۶۰ آغاز شده، بردارند... (فوق العاده "راه توده" آبان ۷۳)

البته برادر رفسنجانی در پی یک دوره آموزشی خیلی خیلی فشرده توسط برادر علی و دیگر برادران دست اندرکار راه توده از وضعیت کارگزاری امرپالیسم بیرون آمده و امروز با یک چهره بسیار شفاف، شادان، پسا مدرن و خیلی خیلی مردمی به عنوان ناجی ایران در صحنه سیاسی کشور تاخت و تاز می‌کند!

تلاش برای منحرف کردن جنبش سبز: جمهوری اسلامی را نجات دهید!

از جمله کوشش های اساسی و هدفمند "راه توده" در دو دهه اخیر آن بوده است که با مطرح کردن سیاست های انحرافی جنبش مردمی را از خارج شدن از چارچوب مورد قبول رژیم برحذر دارد و در حقیقت به مثابه نیروی یاری دهنده ارگان های تبلیغاتی رژیم عمل کند. در مرحله کنونی نیز علی خدایی و شرکاء به طور پیگیر در پی اجرای منویات رهبر و در طیف طرفداران بی چون و چرای دولت روحانی و دفاع همه جانبه از سیاست های رژیم اند. در این عرصه باید گفت که مواضع اتخاذ شده از سوی "راه توده" راست روانه تر، و محافظه کارانه تر از نظرات طیف راست اصلاح طلبانه و حتی کسانی مانند صادق زیبا کلام و هم نظران اوست.

به این ارزیابی "راه توده" درباره وظایف جنبش سبز دقت کنید: "رسیدن به سرنگونی جمهوری اسلامی پایان و نابودی این جنبش [جنبش سبز] است نه تعمیق آن. برعکس تعمیق این جنبش در مرحله کنونی در آنست که مردم ما بخواهند جمهوریت نظام، دستاوردهای انقلاب ۵۷ و حقوقی را که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بدست آورده‌اند مطالبه کنند. هر تحول مثبت دیگری در شکل نظام سیاسی در ایران الزاماً باید از اینجا عبور کند. مردم ما تنها زمانی می‌توانند از جمهوری اسلامی در سمتی مثبت عبور کنند که قبلاً قادر به دفاع از آن شده باشند، قبلاً توانسته باشند کودتا علیه جمهوریت را خنثی کنند، قبلاً توانسته باشند تمام ظرفیت های مثبت و مترقی قانون اساسی جمهوری اسلامی را فعال و اجرا کنند. تنها در آن زمان است که این سوال می‌تواند مطرح شود که آیا این مقدار از حقوق و آزادی‌ها که حفظ کردیم و بدست آوردیم کفایت یا نه؟ آیا وجود این یا آن نهاد، این یا آن اختیارات مانعی در برابر گسترش حقوق و آزادیهای مردم هست یا نیست و آیا نباید این یا آن نهاد را محدود کرد یا کنار گذاشت؟..."

(از مقاله: با شعارهای تخیلی و تقلبی نه جنبش تعمیق می‌شود و نه مردم پیروز! راه توده ژوئیه ۲۰۰۹،

<http://www.rahetudeh.com/rahetude/Sarmaghaleh-vasat/HTML/2009/juillet/1/36tamigh.html>

دیکتاتوری! کدام دیکتاتوری!؟

"باید به صراحت و به روشنی معلوم شود که: منشأ دیکتاتوری کیست و در مقابل با چه کسانی قرار است جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل شود؟ دیکتاتور علی خامنه‌ای و بیت رهبری است؟ احمدی نژاد و دولت اوست؟ قوه قضاییه یا مجلس است؟ نظامیان هستند؟ حزب مؤتلفه است؟ یا جبهه اصول‌گرایان یا جبهه پایداری؟ یا همه اینها با هم‌اند؟ اگر یکی از اینهاست مثلاً علی خامنه‌ای دیکتاتور یا منشأ دیکتاتوری است در آن صورت می‌خواهیم مثلاً با احمدی نژاد علیه خامنه‌ای جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل دهیم؟ و اگر همه اینها با هم‌اند پس با چه کسی می‌خواهیم جبهه تشکیل دهیم؟ فقط خودمان و اصلاح طلبان؟" و سپس ادامه می‌دهد: "جبهه واحد ضد دیکتاتوری از سوی یک جریان جدی سیاسی یعنی تعیین کردن نیروهایی که می‌توانند بالفعل یا بالقوه عضو این جبهه باشند و این کار در شرایط کنونی ایران عملی نیست. زیرا حاکمیت در ایران یکپارچه نیست و ما نیز قادر به تعیین یک نیروی معین به عنوان "دیکتاتور" و منشأ دیکتاتوری نیستیم..." (راه توده ۳۴۰).

نظریه ضرورت مبارزه مسلحانه و فرستادن بقیه توده ای‌ها به قتلگاه!

کسانی که علی‌خدایی را می‌شناسند و از نزدیک با او کار کرده‌اند خوب می‌دانند که وی پس از دستگیری و سپس اعزامش به افغانستان، مدعی شد که عضو مشاور کمیته مرکزی حزب است. البته امروز دروغ بودن این ادعای خدایی بی‌هیچ شک و شبه‌ای با استناد به اسناد منتشر شده به اثبات رسیده است. وی با اتکاء به این دروغ توانست در پلنوم هیجدهم کمیته مرکزی شرکت کند و پس از برگزاری پلنوم و مستقر شدنش در افغانستان، او نه تنها مدافع خط "زنده یاد" کیانوری نبود، و معتقد نبود که حتی "اگر از روی جسد ما هم رد شوند ما موظف به دفاع از خط امام هستیم"، بلکه معتقد بود که حزب باید ضمن دادن شعار سرنگونی، وارد مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی شود. در این زمینه اشاره اردشیر، یکی از دست‌اندرکاران سایت "مهر"، که خود از همکاران نزدیک، همفکران و هم‌نظران علی‌خدایی در افغانستان بود، بسیار جالب است. اردشیر می‌نویسد: "رفقا فروغیان، خدایی و زرکش طرح انتقال هیأت سیاسی و انتشار «نامه مردم» در افغانستان را به‌طور جدی دنبال می‌کردند. این سه رفیق از لحاظ سیاسی و در برخورد به جمهوری اسلامی نظرات تدریجانه‌تری از نظرات غالب در هیأت سیاسی داشتند، و حتی ایده‌هایی از قبیل ضرورت جنگ چریکی در مناطق مرزی ایران که محل سکونت اقلیت‌های ملی نیز بود در میان آن‌ها مطرح بود." (<http://10mehr.org/?p=1471>)

علی‌خدایی در آن دوران، به رهبری حزب فشار می‌آورد که در نزدیکی مرزهای افغانستان، با کمک خواستن از دولت افغانستان، پایگاه‌های آموزش نظامی و چریکی را به راه بیندازد و توده‌ای‌ها را پس از آموزش‌های لازم به داخل ایران و خصوصاً بلوچستان اعزام کند. اگر رهبری حزب، در آن دوران، به این دام بسیار خطرناک گسترده شده از سوی دستگاه امنیتی رژیم می‌افتاد، نه تنها تمام منطقه می‌توانست شاهد درگیری‌های جدید و دخالت‌های گسترده تر نظامی امپریالیسم باشد، بلکه بی‌شک گروه بزرگی از توده‌ای‌های باقی‌مانده و جان‌بدر برده از سرکوب خونین رژیم نیز از این طریق به دام نیروهای امنیتی رژیم و سپاه گرفتار می‌شدند و عواقب این توطئه برای حزب و حتی شمار کثیری از رفقای فدایی که در آن هنگام در کنار توده‌ای‌ها در افغانستان به سر می‌بردند فاجعه بار می‌بود.

رسیدن علی‌خدایی از تز ضرورت مبارزه مسلحانه و برنامه برای اعزام توده‌ای‌ها به قتلگاه‌شان، به شعار نفی دیکتاتوری در ایران و ضرورت لیبیک گفتن به فرمان "رهبری" برای شرکت در انتخابات سال ۹۲، هیچکدام نه از سر بی‌عقلی است و نه از سر اعتقاد به سرنوشت و آینده حزب و سنن آن و یا اعتبار قابل بودن برای تزها و نظریات "زنده یاد‌ها". همه این مانورها و فریبکاری‌ها در چارچوب اجرای برنامه واحدی است که وزارت اطلاعات رژیم آن را برنامه ریشه‌کنی حزب توده ایران نامیده است. باید انتظار داشت تا روزی

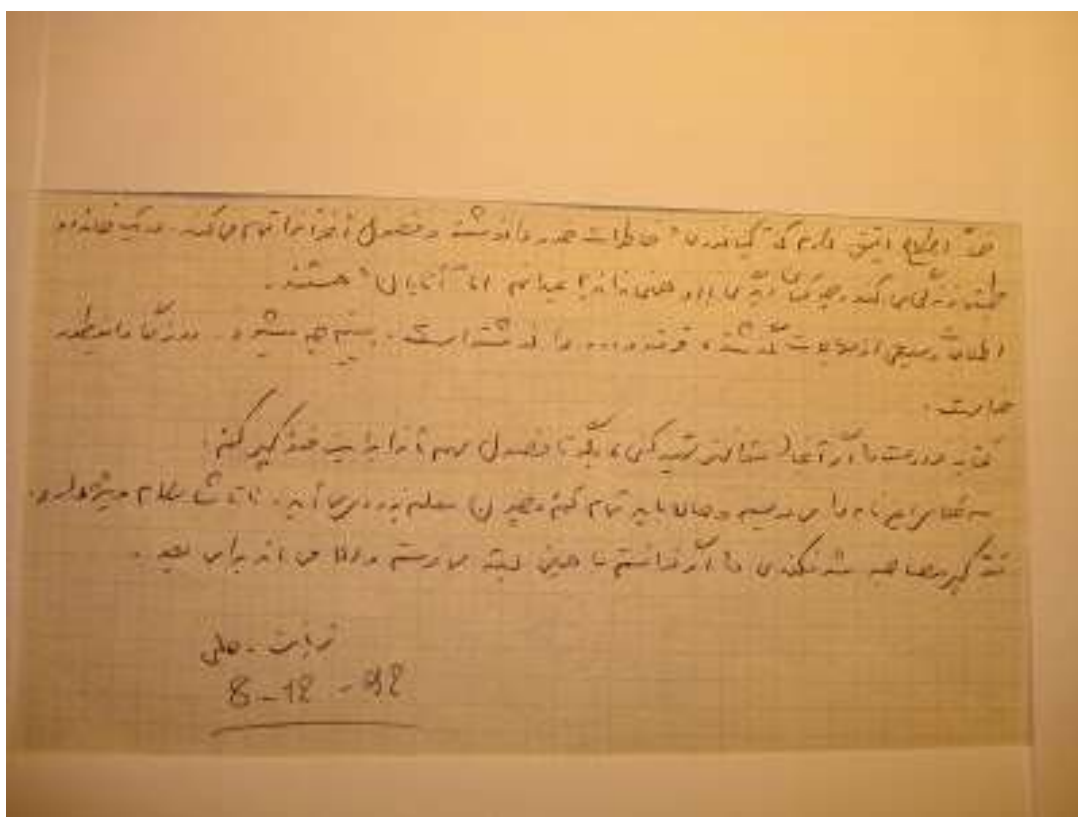
که مبارزه توده ای ها و نیروهای چپ در ایران ادامه دارد، علی خدایی ها نیز با ماسک و شعارهای فریکارانه در این میدان حضور داشته باشند و برای ضربه زدن به مبارزه و حیثیت معنوی چپ ایران به کار خود ادامه دهند.

اد^۲: " دم خروس اعتراض به هرنندی و مصلحی و دفاع بی چون و چرا از روحانی " <http://wp.sedayemardom.net/?p=14387>

۱۳. چندکلمه از زبان یکی از دوستان و همکاران نزدیک علی خدایی

وب لاگ «حرف آخر»، توسط علی اکبر رشیدیان، از دوستان و همکاران نزدیک علی خدایی، که سال هاست از حزب توده و جنبش چپ ایران بریده است، منتشر می شود. در این وب لاگ مطالب جالبی درباره فعالیت های علی خدایی در افغانستان و تلاش های او برای به دست گرفتن رهبری حزب، تلاش برای قانع کردن شوروی ها درباره تعویض رفیق خاوری به عنوان رهبر حزب و همچنین فریب حزب و برگزاری کنفرانس، پلنوم در ایران به منظور به دام انداختن رهبران حزب موجود است که بسیار جالب است. رشیدیان بخش های جالبی از نامه نگاری های خدایی با او را منتشر کرده است که بسیار افشاگرانه است.

http://harfeakher.blogspot.co.uk/2009/02/blog-post_03.html



«ضمن اطلاع دقیق دارم که "کیانوری" خاطرات خود را نوشته و فصول آخر آن را تمام می کند. در یک خانه دوطبقه زندگی می کند. چه کسان دیگری با او همخانه اند؟ نمی دانم اما "آقایان" هستند. اطلاعات وسیعی از مهاجرت گذشته، فرقه و... نوشته است. ببینیم چه می شود. روزگار اینطور خواست».

باید از علیرضا خدایی، این مزدور وزارت اطلاعات رژیم آخوندی پرسید:

ای مزدور نابکار! تو از کجا با این جزییات خبر داشتی که کیانوری در خانه ی امن وزارت اطلاعات رژیم آخوندی چه کتابی می نویسد و کدام فصل آن را به پایان برده است؟! آیا کسانی جز "برادر حسین شریعتمداری" و دیگر برادران بازجو و شکنجه گر تو مزدور مادرزاد می توانستند این اطلاعات دقیق را در اختیار بگذارند؟»

در جای دیگر این وب لاگ می خوانیم

« صرفنظر از ماهیت حزب معلوم الحال توده، امروز با اطمینان کامل می توان گفت که اصرار و تشویق رهبری وقت حزب توده در افغانستان از سوی علیرضا خدایی در زمینه ی برگزاری پلنوم و یا کنگره ی مخفی این حزب در داخل خاک ایران تنها و تنها یک هدف را دنبال می کرد و آنهم چیزی نبود جز تکمیل ماموریت در زمینه ی تحویل دادن بقایای رهبری حزب توده به وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و انحلال عملی و کامل این حزب!... علیرضا خدایی پایای پیشبرد این نقشه ی کودتایی، ضمن پافشاری بر این نکته که علی خاوری از شایستگی رهبری و دبیراولی حزب توده برخوردار نیست و حزب توده به رهبرانی همچون "دانیل اورتگا" و "سامورا میشل" نیاز دارد، بر ضرورت برکنار نمودن علی خاوری از مقام دبیر اولی حزب توده تاکید می نمود و در همین راستا فهرستی از اعضای رهبری آینده ی حزب توده (رهبری ای که می بایستی جانشین رهبری وقت حزب توده به دبیر اولی علی خاوری می شد) تنظیم نموده و آنرا از طریق کادر حزبی مورد اشاره در اختیار آندری ولادیمیروویچ ویربانول، معاون آتاشه ی نظامی شوروی در افغانستان قرار داد و او نیز بنوبه ی خود، آنرا در اختیار مقامات مافوق خویش قرار داد. این طرح و نقشه ی حيله گرانه ی علیرضا خدایی با مخالفت آندری ویربانول و مقامات مافوق او روبرو گشت و از اینرو شانس برای اجرا و تحقق نیافت...».

مقاله نگارنده با عنوان "برگ آخر: ملاحظاتی درباره نامه حمایت آمیز آقای عمومی و سریال یادمانده ها" با عکس العمل های متفاوتی رو به رو شد که چند تذکر کوتاه را طلب می کند.

معدود کسانی که با فحاشی و توطئه خواندن این نامه، با شعارهای احساسی به دفاع از آقای عمومی پرداختند، در میان فحاشی ها و ابراز احساساتشان روشن نکردند که در چارچوب "منطق" دفاعشان از عملکرد آقای عمومی، **حمایت جانانه او از شخص مشکوکی همچون علی خدایی و نشریه "راه توده"**، که در سال های اخیر وظیفه ای جز تلاش برای از هم پاشیدن صفوف توده ای ها و ضربه زدن به حزب توده ایران را دنبال نکرده است، چگونه توضیح می دهند. نظر نگارنده این است که این عمل آقای عمومی از سر بی توجهی و بی اطلاعی او از وضعیت علی خدایی و "راه توده" نبوده است. در این زمینه امیدوارم که دوستان احساسات جریحه دار شده توضیحاتی را ارائه بدهند.

از جمله یکی از کسانی که به نظر می رسد از مقالات نوشته شده در مورد علی خدایی و عمومی به شدت عصبانی شده است شخصی است به نام "ا. اولیا"، که مقاله او از سوی آقای امیر هوشنگ اطیبایی، در صفحه "فیس بوک کنگره ششم" منتشر شده است. این مطلب با ردیف کردن القاب و توهین های رنگارنگی به منتقدان، که بی شک نشانگر عمق "توده ای" بودن و با فرهنگ بودن این نویسنده و منطق گویا و کوبنده اوست از جمله به همه طرفداران ارکستر دفاع از خدایی-عمومی توصیه می کند: "امیدوارم دوستانی که چون من، این برجسبها را به ر. عمومی ناروا می دانند و این شیوه را نادرست، به نامه ای من اکتفا کنند...." چون لابد به تصور "ا. اولیا" او حرف آخر را در همه زمینه ها زده است و حتی طرفداران و هم نظرهای او نیز باید به این سند کم نظیر اکتفا کنند.

برای نشان دادن "منطق" کوبنده و زبان "رسای" ا. اولیا، که نمونه کم نظیری در مجاب کردن مخالفان و منتقدان و "حرف آخر" در ارائه منطقی دیالکتیکی است، به جملات زیر توجه کنید. آقای "اولیا" با اظهار لطف به نویسنده چنین شروع می کند: "اما جناب مهرداد اخگر موتناژکار دیگری از میان "چپ های مستقل" است و سپس نقلی از نگارنده را به شکل زیر ارائه می دهد:

"کلام آخر... نه کتاب "خاطرات کیانوری" و نامه نگاری ها یا ارگان های امنیتی به نام "ا. ک" و سفارش آنها برای سازمان دهی انشعاب در حزب، توسط "راه توده" و علی خدایی اتفاقی بوده است و نه فعالیت امروزین محمد علی عمومی و حمایت او از علی خدایی و "راه توده". میزان اعتماد ارگان های امنیتی به آقای عمومی در آن حد است که حاضرند به او، یعنی عضو سابق هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، که در زندان ها در جریان نزدیک جنایات حکومت جمهوری اسلامی بوده است، پاسپورت بدهند تا به خارج بیاید، با مخالفان رهبری حزب دیدار بکند، به دیدار حزب کمونیست فرانسه برود و بعد هم بی سر و صدا به ایران بازگردد"

و از این نقل قول چنین نتیجه می گیرد:

این ها همه نمونه هایی از گرته برداری زشت از آثار عبدالله شهبازی توابع است. وقتی می توان از یک گزاره ی درست، به نتیجه ی هدمندی به نام "عمومی را افشا کن" رسید. در پاراگراف اول، فقط بله فقط یک موتناژ کوچک و ناقابل انجام شده و "فعالیت امروزین محمد علی عمومی" به "حمایت او از علی خدایی و"

راه توده" به عنوان فعالیت های برنامه ریزی شده تبدیل شده است. من نمی دانم که واقعاً این دیدار رفیق عمویی با حزب کمونیست فرانسه انجام شده یا خیر و مهرداد اخگر از کجا آن را فهمیده است...

نگارنده با دقت جملات بالا را چندین بار مطالعه کرد تا متوجه منطق آقای "اولیا" و چگونگی "مونتاز" صورت گرفته بشود ولی هر خواننده بی طرفی می تواند ببیند که جملات بالا تنها فحاشی های بی محتوی و منطقی است که با بقیه روال نامه نگاری آقای "اولیا" همخوان است. خوب بود آقای "اولیا" به جای مقایسه مقاله نگارنده با کارهای "شهبازی" به این سؤال کوچک که وی آگاهانه از پاسخ دادن به آن طفره می رود بپردازد و پاسخ بدهد که: **چرا آقای عمویی در این احوال ضروری تشخیص داده است که برای دفاع از علی خدایی و "راه توده" وارد میدان بشود!**

فعالیت عمویی در دفاع علی خدایی، از جمله "تاریخ نویسی ها"ی او در تحریف تاریخ واقعی حزب ما و دیگر فعالیت های او برای ضربه زدن حزب توده ایران ساخته و پرداخته ذهن کسی نیست واقعیتی است که سیاه روی سفید نگاشته شده و در معرض دید و قضاوت همگان است.

نویسنده بسیار عصبانی "ا.اولیا" سپس ادامه می دهد:

"وقتی آدمی ارتباطش با واقعیت قطع شد و چشم و گوش بسته، مجری فرمان "عمویی را افشا کن" شد و به همه ی کسانی که بین ایران و خارج در رفت و آمدند توهین کرد..."

دروغ گویی نشانه روشنی از بی منطقی و به قول معروف "تنگ بودن قافیه" است. آقای "اولیا" که دلیلی برای اجازه خروج دادن حکومت جمهوری اسلامی به عضو سابق هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، که وضعیت و حساسیت به او با همه دیگر رها شدگان از چنگال رژیم متفاوت است نمی یابد، ناچار است برای احساساتی کردن خوانندگان خود پای شمار دیگری، یعنی کسانی که بین ایران و خارج رفت و آمد می کنند را به میان بیاورد تا شاید در این هیاهوی تبلیغاتی اصل مسئله گم شود. روشن است که در هیچ کجای مقاله نگارنده مطلبی درباره دیگر کسانی که به ایران رفت و آمد می کنند بیان نشده است و تهمت زنی این چنینی تنها می تواند نشانگر فقر اخلاقی "ا. اولیا" و شیوه برخورد او با منتقدان باشد.

و اما درباره بخش دیگر نوشته آقای "اولیا"، و دیدار عمویی با حزب کمونیست فرانسه. حقیقت این است که پخش این خبر نه از جانب مخالفان علی عمویی بلکه توسط خود حزب کمونیست فرانسه، در بولتن بین المللی این حزب صورت گرفته است و "اولیا" اگر می خواست بداند که هدف این دیدار و دیدارهای عمویی با مخالفان حزب چه بوده است، خوب بود این سؤال ها را از خود آقای عمویی می کرد. سازمان دهندگان جلسه پرسش و پاسخ برای آقای عمویی که توسط برادر همسرش، و از دست اندرکاران "راه توده"، سازمان دهی شده بود و شماری از فدائیان اکثریت و طرفداران راه توده و دیگر مخالفان حزب به آن دعوت شده بودند هدف مشخصی را دنبال می کرد که ادامه منطقی آن همان دفاع آقای عمویی از علی خدایی و فعالیت های ضد توده ای اوست.

"ا. اولیا" سپس نقل قول دیگری از نگارنده را به شکل زیر ارائه می دهد

"قهرمان سازی از کسانی که گرداننده شوهای تلویزیونی بر ضد حزب بوده اند/ یعنی همان رفیق عمویی، ایشان مصلحت ندیدند نام شان را ذکر کنند! و آنچنان عملکرد منفی ای در قبال سایر زندانیان توده ای داشته اند و امروز نیز خود را در صف واحدی با جریان آشکار ضد توده ای قرار داده اند، تنها به نفع برنامه های رژیم برای ضربه زدن به حزب است."

و نتیجه می گیرد:

"اما این مونتازکار هم مثل سایر دوستان اش، علاوه بر تطهیر شوهای تلویزیونی با درست تلقی کردن آنها، دروغی را می‌بافد و می‌سازد که تاکنون کسی آن را نگفته است! ممکن است یک شمه از آنچنان عملکرد منفی‌ای در قبال سایر زندانیان توده‌ای داشته‌اند" را افشا کند؟ آخر چگونه به عنوان یک هوادار به این راحتی دروغ می‌گویید؟"

عملکرد آقای عمومی در زندان نیز روشن است. برای کسانی که عمومی را پس از تحمل ده‌ها ضربه شلاق بالای سرشان می‌بردند تا به آنها نصیحت کند که مقاومت نکنند نقش او به راستی فراموش ناشدنی است. سخنرانی‌های او برای زندانیان مقاوم و سفرهای او بین زندان‌ها، برای درهم شکستن مقاومت دیگر زندانیان سیاسی و توده‌ای نیز به این زودی‌ها از خاطره رفقای ما و خانواده‌های شان زدوده نخواهد شد. برخورد آقای عمومی در شوهای تلویزیونی و صحنه گردانی این شوها و امر و نهی به دیگر قربانیان شکنجه که از "خیانت‌ها و "جاسوسی" های حزب بگویند نیز از جمله دیگر عملکردهایی است که برای بسیاری از ما فراموش ناشدنی است.

حقیقت این است که از همان فردای آزادی علی عمومی از زندان، و فعالیت‌های "آزادانه" او سؤالات بسیاری برای اکثریت توده‌ای‌ها مطرح بوده و هست و سکوت در این زمینه تا به امروز تنها از سر احترام به گذشته او در دوران زندان شاه و نه تأیید عملکرد او در زندان‌های جمهوری اسلامی و پس از آن بوده است. ولی باید گفت که به میدان آمدن او در دفاع از علی خدایی و "راه توده" به قصد ضربه زدن به حزب و زیر سؤال بردن رهبری آن، که در مقابل توطئه‌های خدایی-وزارت اطلاعات رژیم ایستادگی کرده‌اند، "برگ" اخیری بود که دیگر سکوت در برابر آن به هیچ وجه جایز نبود.

به آنکه "طشت رسوایی اش از بام فرو افتاد!"

علی خدایی هم همگام با این کارزار حمله به منتقدان خود و عمومی در آخرین قسمت از سریال "یادمانده‌های" (راه توده شماره ۳۸۵) مدیعتی را بیان کرده است که باید آنها را نشانه جدی استیصال کسی دانست که "طشت رسوایی اش از بام فرو افتاده است" و درمانده از پاسخ گویی به انبوه دروغ‌هایی که طی این سال‌ها گفته است بهترین راه را فرار به جلو تشخیص داده است و در این تلاش گاف‌های تازه‌ای کرده است که باید هرچند گذرا به آنها اشاره‌ای کرد.

خدایی در شماره ۳۸۵ "راه توده" که به سرعت از روی صفحه اینترنتی این نشریه "ناپدید" شد و در توضیح آنکه نباید به این افشاگری‌ها علیه او توجه‌ای کرد نقل قول طولانی را از رفیق مریم فیروز درباره مهاجرت ارائه می‌دهد و سپس می‌نویسد: "... بالاخره چه سر "من" در حزب و در این کمیته مرکزی بجوشد چه سر هر کس دیگری، آن لحظه‌ای که فضائی برای کار واقعی در کشور فراهم شود، همه مسائل روشن می‌شود. چنان که دیدیم پس از انقلاب ۵۷ شد. از سیر تا پیاز. حتی عکس و پرونده شهدای توده‌ای را آوردند تحویل دفتر حزب دادند. اسناد ماجرای شهریاری را از ابتدا تا انتهاش آوردند، کل ماجرای حسین یزدی و ارتباطش با ساواک روشن شد، حتی متقی که در لو رفتن قرار روزبه نقش داشت هم همه چیز را گفت. عباسی هم که زیر شکنجه درباره سازمان نظامی لب باز کرد همه اطلاعاتش را در اختیار حزب گذاشت. چیزی نماند که حزب از دوران کودتای ۲۸ مرداد نداند..."

در علم روانشناسی، پدیده‌ای را تعریف می‌کنند که به واژه "فروید دین اسلیب" یا "پاراپرکسیس" معروف است و زیگموند فروید آن را برای نخستین بار در کتاب مشهورش "The Psychopathology of Everyday Life" در سال ۱۹۰۱ مطرح کرد. توضیح این پدیده آن است که افراد گاهی زیر فشار روانی و بدون آنکه متوجه باشند "حرف دل" و نگرانی‌های درونی شان را در کلام خود به زبان می‌آورند و در واقع پرده از ماهیت افکارشان بر می‌دارند.

نقل قول علی‌خدایی در این بخش "یاد مانده‌ها" و مقایسه کردن وضعیت خودش با کسانی همچون شهریاری!! دکتر یزدی، متقی و عباسی، یعنی کسانی که یا عامل پلیس بودند و یا پس از به چنگ پلیس افتادن راه خیانت به حزب را در پیش گرفتند مقایسه جالب و گویایی است که محتاج حلاجی زیادی نیست. مقایسه خدایی با عباسی که بالاخره زیر شکنجه سازمان مخفی افسران حزب را لو داد، از یک سو و با شهریاری، مأمور ساواک، که برنامه‌اش شکار توده‌ای‌ها و مبارزان آزاد خواه و ضربه زدن به جنبش مردمی بود، از سوی دیگر، قطعاً شباهت‌هایی جدی و عینی با وضعیت کنونی خدایی دارد.

بخش دیگر ترهات خدایی در این مقاله اشاره او به این موضوع است که گویا منتقدان او همه خارج نشینان مهاجری هستند که به خاطر دوری از ایران و از سرتنگ نظری حملات شخصی به او و راه توده را پی‌گیری می‌کنند. خدایی می‌گوید: "درد اینهایی که این‌طور با راه توده و شخص من ستیز می‌کنند کار و آینده حزب نیست، دردشان رقابت و تنگ نظری در مهاجرت است و انفعال در ارتباط با ایران. و چون بی‌خبرند از اوضاع ایران، نمی‌دانند که حزب ما برای حضور دوباره در جامعه چه راه دشواری را در پیش دارد..."

نکته مضحک این سخنان آن است که این ادعا و "ایراد" از سوی کسی مطرح می‌شود که خودش نزدیک به سی سال است خارج نشین و مهاجر است. افزون بر این بسیاری از موضع‌گیری‌های سیاسی خدایی از جمله دفاع او از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و هاشمی رفسنجانی و تا انکار وجود دیکتاتوری در ایران نشانه‌ای از در جریان قرار داشتن نزدیک او از اوضاع ایران ندارد. اتفاقاً افشاگری‌هایی که صورت گرفته است نه از سرتنگ نظری نسبت به آدم افشا شده‌ای همچون علی‌خدایی بلکه به منظور روشن کردن برنامه‌های دستگاه‌های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی برای ضربه زدن به توده‌ای‌ها و حزب توده ایران است.

البته تذکر این نکته هم مهم است که معلوم نیست خدایی بر اساس کدام مدارک و شواهد به این نتیجه رسیده است که همه مطالب انتقادی و افشاگرانه‌ای که در مورد او منتشر شده است، از جمله مقاله نگارنده کار "مهاجران خارج نشین" است؟ موضوع آخر اینکه اگر قرار بود مرجع مستقل و یا مرجع حزبی‌ای به کار خدایی و شارلاتان بازی‌ها و دروغ‌گویی‌های او رسیدگی کند، فهرست مسایل زیر از جمله موضوعاتی هستند که خدایی باید به آن جواب بدهد:

۱. ادعای دروغ درباره برگزیدن شدن به کمیته مرکزی، در جریان پلنوم هفدهم حزب، برای نفوذ در رهبری حزب توده ایران - (نگاه کنید به پاورقی شماره ۱)
۲. تلاش در راه ایجاد انشعاب و انشقاق در صفوف حزب توده ایران و تبلیغ مواضع سیاسی‌ای که بر اساس شواهد انکار ناپذیر اساس آن در دستگاه‌های امنیتی رژیم تنظیم یافته بود (نگاه کنید به پاورقی شماره ۲ و ماجرای نامه منتسب به رفیق کیانوری و تبلیغ آن تا همین آخرین شماره‌های راه توده به عنوان سند راهگشا برای توده‌ای‌ها)
۳. دروغ‌های گوبلزی در زمینه چگونگی خروج از ایران برای پنهان کردن این حقیقت که وی در واقع دستگیر شده و سپس به عنوان مأمور اطلاعات رژیم برای ضربه زدن به حزب به خارج اعزام شده بود (نگاه کنید به پاورقی شماره ۳)
۴. ادعاهای دروغ در زمینه خارج کردن شماری از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران (نگاه کنید به پاورقی شماره ۴)
۵. دزدی اسناد راه توده از خانه فرهاد عاصمی (نگاه کنید به پاورقی شماره ۵)

رفیق زنده یاد فرج‌الله میزانی (جوانشیر) در جزوه "سیمای مردمی حزب توده ایران"، ضمن برخورد با پدیده حزب‌سازی و تلاش برای ضربه زدن به حزب توده ایران از سوی ارتجاع و امپریالیسم می‌نویسد: "این کوشش کاملاً منطبق بود - و هست - با کوشش سازمان‌های

جاسوسی امپریالیستی و مقامات امنیتی رژیم شاه که به زور فشار و شکنجه و تبلیغات مسموم در کار آن بودند که شاید حزب توده ایران را واقعاً منحل کنند...

چشم بستن بر حقایق، برخوردهای احساسی، بازی با احساسات توده ای ها و تلاش در راه منحرف کردن افکار از مسئله اساسی به میدان آمدن علی عمویی در دفاع از علی خدایی، دفاع از تحریف تاریخ حزب زیر عنوان "یاد مانده ها" و در واقع دفاع از عملکرد جریان علی خدایی - "راه توده"، به عنوان توطئه سهمناک حکومت جمهوری اسلامی بر ضد حزب توده ایران، گام نهادن در راه وحدت صفوف حزب نیست، خدمت نا آگاهانه و یا آگاهانه ای است در راه تحقق توطئه های رژیم جنایتکار ولایت فقیه برای نابودی حزب توده ایران.

به گمان نگارنده در این زمینه هیچگونه مماشاتی نمی تواند مجاز باشد.

پاورقی شماره ۱ - (به نقل از مطلب برگ آخر...)

خدایی از جمله مدعی شد که در پلنوم ۱۷ به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شده است و از این طریق با سوء استفاده از اعتماد مسئولان وقت حزب اجازه شرکت در پلنوم هجدهم را پیدا کرد.

امروز با انتشار همه اسنادی که رژیم در جریان یورش به حزب، و سپس بازجویی رهبری به حزب به دست آورده و منتشر کرده است تمامی اسامی اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی که در پلنوم هفدهم (چه علنی و چه مخفی) انتخاب شده بودند، آشکار شده است و در میان این اسناد نامی از علی خدایی موجود نیست. اعضای مشاور کمیته مرکزی منتخب پلنوم هفدهم عبارتند از: فاطمه مدرسی (سازمان مخفی)؛ سعید آذرننگ (سازمان مخفی)؛ هادی (بهرام) پرتوی (سازمان مخفی)؛ شاهرخ جهانگیری (سازمان مخفی)؛ حسین راسخ قاضیانی (رستگار) (سازمان مخفی)؛ ابوالحسن خطیب (از گروه منشعب چریک های فدایی خلق)؛ فاطمه ایزدی (از گروه منشعب)؛ فریرز صالحی (از گروه منشعب)؛ حسین قلمبر (سیامک) (از گروه منشعب)؛ ژیلای سیاسی؛ فرهاد فرجاد آزاد؛ محمد کاظمی؛ محمد (فرهاد) عاصمی و محمد اسمعی. (به نقل از کتاب حزب توده از شکل گیری تا فروپاشی... صفحه ۲۳۸). بدین ترتیب خدایی با دروغ خود را در رهبری حزب جا سازی کرد.

در همین رابطه نکته شایان توجه دیگر اینکه علی خدایی، به گفته خودش، در کنار رفیق قهرمان هاتفی (مهرگان) و پرتوی مسئولیت سازمان های مخفی حزب را عهده دار بوده است. خدایی در "یادمانده" یش این تصویر را ایجاد می کند که در کنار هاتفی و پرتوی، همه کاره این سازمان بوده و در جلساتشان با کیانوری نقش عمده ای در سیاست گذاری ها و خط دادن داشته است. نکته ظریف در اینجا این است که چگونه هاتفی و پرتوی که هم ردیف او بودند در جریان پلنوم هفدهم به عضویت در هیئت سیاسی حزب برگزیده شدند و خدایی حتی کاندید عضویت مشاور کمیته مرکزی هم نبود؟

پاورقی شماره ۲ - (به نقل از مطلب برگ آخر...)

عاصمی در ادامه این مطلب و در توضیح چگونگی دریافت "نامه کیانوری" که از کانال های زیر نظر مأموران امنیتی رژیم برای آنها ارسال شده است، می نویسد: "بعد از دریافت ارزیابی زنده یاد کیانوری از شرایط سال ۱۳۷۳ ایران و ادامه ارسال مقالاتی دیگر از طرف او، یک مقاله نیز به راه توده رسید... مقاله با صغرا و کبراها می کوشید به اصطلاح ثابت کند که وظیفه حزب توده

ایران دفاع از جمهوری اسلامی می‌باشد... مقاله که با سبک و نگارش دیگری از آنچه که نگارش کیانوری بود، نگاشته شده بود، در راه توده منتشر نشد. علت در نامه ای به ارسال کننده اطلاع داده شد و گفته شد که حزب توده ایران از آماج‌های ملی - دموکراتیک انقلاب بهمن مردم میهن ما و نه از جمهوری اسلامی تحت سلطه نیروهای ارتجاعی دفاع می‌کند. در پاسخ به این نامه، زنده یاد نورالدین کیانوری به این مضمون نوشت که: در اینجا چنین نظرهایی وجود دارد. این نامه باید در آرشیو دزدیده شده وجود داشته باشد. بدین ترتیب، کیانوری ضمن تأیید نظر ما در ارتباط با دفاع از آماج‌های انقلاب و موضع انتشار ندادن مقاله پرسش برانگیز توسط راه توده، در عین حال به طور ضمنی توجه ما را نسبت به موقعیتی که خود در آن قرار داشت نیز جلب نمود. موقعیتی که بلافاصله توسط رفیق گرامی علی خاوری هنگامی که نگارنده نوشتار دریافت کرده را پیش از انتشار در راه توده در دیداری در برلین در اختیار او گذاشت، تشخیص و نسبت به آن هشدار داده شده بود. **رفیق خاوری ارسال نوشتار را توطئه سازمان اطلاعات نامید.** نظریات سیاسی و تئوریک طرح شده در راه توده در سال‌های بعد از ۱۳۷۳ تا هنگام مرگ کیانوری، به صورت معمول ادامه یافت. بعد از مرگ اوست که علی خدایی بدون صحبت و توافق قبلی **رابطه‌های جدیدی را پایه ریخت که نشان ارتباط‌هایی بود که او به طور پنهانی برقرار نموده بود.** از جمله مصاحبه‌های رادیویی با یک رادیو لوس آنجلسی... (به نقل از پایگاه اینترنتی "توده ای‌ها" که توسط فرهاد عاصمی اداره می‌شود)

پاورقی شماره ۳ - (به نقل از مطلب برگ آخر...)

یکی از نکات جالب نوشته "پادمانده‌ها" داستان سرایی خدایی در مورد خروجش از ایران و تلاش نافرجام او برای پاسخگویی به سؤال‌های جدی‌ای است که در طی سال‌ها گذشته در این مورد مطرح بوده است. خدایی مدعی است که با تحت پیگرد قرار گرفتنش توسط نیروهای امنیتی، و دستگیری همسر و فرزندانش، توسط یک رفیق سوریه‌ای به نام "ایاد" به داخل سفارت سوریه که قاعدتاً می‌بایستی تحت نظر مأموران امنیتی سوریه و ایران بوده باشد برده می‌شود و شبی را در آنجا سر می‌کند تا خطر بر طرف شود... تذکر این نکته هم جالب است که "رفیق ایاد" در بخشی از این نوشته‌ها به عنوان دبیر دوم سفارت سوریه (راه توده شماره ۲۱۵)، در بخش دیگری به نام "دبیر اول" سفارت سوریه، (راه توده ۲۲۲) معرفی می‌شود.

داستانی که خدایی درباره خروجش از ایران بهم بافته است نشانگر تلاش مذبحخانه او برای خام کردن خواننده و پذیرفتن سناریویی است که امکان تحقق آن تنها با "امداد‌های غیبی" ممکن است.

در روزهای یورش دوم به حزب و در وضعیتی که به قول خدایی نیروهای امنیتی در ابعاد گسترده‌ای به "شکار توده ای‌ها" مشغولند علی خدایی بدون کمترین پرس و جویی از خانه ای به خانه ای می‌رود (البته همه افرادی که او به آنها رجوع می‌کند غیر سیاسی‌هایی هستند که فوراً او را می‌پذیرند)، سپس در همین تماس‌ها با آدم‌های غیر سیاسی، آدم‌هایی را می‌بیند که او را از جریان حمله به خانه اش مطلع می‌کنند و سپس او را "نجات" می‌دهند. به عنوان نمونه خدایی به خانه فردی "نماز خان" به نام حاجی برهان می‌رود و در همان نیم ساعتی که او آنجاست خانمی با چادر سیاه که از تمامی ماجرای حمله به خانه خدایی مطلع است (و به نظر می‌رسد که به طور کاملاً اتفاقی نزدیک خانه خدایی نیز زندگی می‌کرده است) باز هم به صورت کاملاً اتفاقی، سر و کله‌اش در خانه "حاجی برهان" پیدا می‌شود و تمام ماجرا حمله نیروهای امنیتی به خانه خدایی را برای او شرح می‌دهد و **این زن سپس بدون هیچ گونه توضیحی برای مدت ۲۴ ساعت در خانه حاجی برهان می‌ماند تا خدایی از مخفی شدن شبانه در سفارت سوریه برگردد و او را نجات دهد!!!**

به داستان زیر توجه کنید: "پیرمردی را می‌شناختم که با خانواده هاتفی در ارتباط بود. اسمش حاجی برهان بود و اهل نماز و روزه، اما سرش به کار خودش بود و در عین حال که خیلی به من و هاتفی علاقه داشت با سیاست کاری نداشت. خانه‌اش در ابتدای سه راه زندان بود. یکراست رفتم خانه او. همسر و عروس و دامادش همه در خانه بودند و سرشان به زندگی‌شان گرم. کاری به کارهای سیاسی نداشتند و به همین دلیل بی‌خبر از همه جا بودند. گفتم مدتی است حاج آقا را ندیده‌ام، از این طرف‌ها رد می‌شدم، گفتم یک سری هم به ایشان بزنم. حاجی خانه نبود، اما حدود یک ربع بعد رسید. رنگ صورتش به جا نبود و از دیدن من هم تعجب کرد. تا نشست، آرام و شمرده گفت: من الان با ... تلفنی صحبت کردم. خیلی نگران تو و هاتفی بود. تو که طرف‌های خانه‌ات آفتابی نشده‌ای؟ ... از خانه رفتم بیرون و در فاصله‌ای که بشود خانه و رفت و آمدها را کنترل کرد **ایستادم تا آن خانمی که قرار بود بیاید خانه حاجی، چادر به سر از تاکسی پیاده شد و رفت به داخل خانه... بهر حال، ۱۰ دقیقه بعد از ورود آن خانم به خانه حاجی برهان و بعد از آن که از بابت تعقیب او خیالم راحت شد، به خانه حاجی برهان بازگشتم.**

دست اول‌ترین اخبار را او که در فاصله نه چندان زیادی از ما زندگی می‌کرد داشت... از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم. همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه. گفتم اگر خواستم برگردم تلفن می‌کنم... تصمیم گرفتم به "ایاد" تلفن کنم. او در این ساعت در سفارت نمی‌توانست باشد و ضمناً تلفن به سفارت صلاح نبود زیرا ممکن بود تلفن تحت کنترل باشد. (راه توده ۲۲۴)

و ادامه ماجرا یک روز پس از خروج از خانه "حاجی برهان"، پس از یک شب خوابیدن در سفارت سوریه که نه مأمور انتظامی دارد و نه مراقبی، فقط سرایداری که خواب است. خدایی چند دقیقه پس از پیاده شدن از بنز "رفیق ایاد" (دبیر اول یا دبیر دوم سفارت سوریه) می‌نویسد: "در خیابان‌ها هم نمی‌توانستم سرگردان بچرخم. بی‌پناهی در چنین شرایطی، احساسی است که تنها کسانی که آن را پشت سر گذاشته‌اند آن را درک می‌کنند. یگانه پناهگاهی که هنوز می‌شد به آنجا رفت خانه حاج برهان، آن انسان شریفی بود که قبلاً برایتان درباره‌اش گفته بودم. سوار تاکسی شدم و رفتم به طرف سه راه زندان در جاده قدیم شمیران. وقتی رسیدم از سر خیابان تلفن کردم و دانستم همه چیز عادی است. در واقع هم نمی‌توانست غیر عادی باشد، زیرا حاج برهان نه سیاسی بود و نه با حزب کاری داشت. دامادش از قدیم بازیگر سریال‌های تلویزیونی بود و از بعد از انقلاب مثل خیلی‌های دیگر سرگردان و بی‌کار. **کمتر از نیم ساعت در آنجا ماندم و سپس با خانم سالمندی که در خانه او بود و از سال‌ها قبل با او آشنا بودم، از خانه بیرون آمدم. بهر حال، خانه حاج برهان را ترک کردیم. همراه با خانمی که چادر سیاه به سر داشت، در آن شرایط احساس امنیت خیابانی را بیشتر می‌کرد. باید جایی را برای یک شب یا چند شب پیدا می‌کردم. به خانه مادر یکی از آشنایان او در شمال تهران رفتیم. دقیقاً به خاطر ندارم کدام منطقه شمیران بود. شاید قیطره. خانه بزرگ و دو طبقه‌ای بود. صاحب خانه بسیار مهربان بود و به همان اندازه هم از مسائل سیاسی دور. بسیار دور... (راه توده، شماره ۲۵۳)**

و اما جالب‌ترین بخش این قصه پردازی‌ها داستان خودکشی علی خدایی است. خدایی در بخشی از "یادمانده‌ها" می‌نویسد: "من در آن دوران، دو بسته قرص "متادون" را کوییده و در چند کپسول جا داده بودم، به نحوی که به راحتی و در عرض چند ثانیه بتوان آنها را بلعید. این یگانه سلاح من بود برای دفاع از خودم و دیگرانی که با من در ارتباط بودند. با امید به بلعیدن این قرص‌ها، در صورت افتادن به تله، از خانه حاجی برهان بیرون آمدم. تعارفی برای ماندن کردند، اما این تعارف هم مثل تعارف آن مترجمی بود که ابتدا به سراغ او رفته بودم.

همه در آن روزها وحشت داشتند و این بسیار طبیعی بود و حق همه... (راه توده ۲۲۴ - البته تذکر این نکته شاید بد نباشد که "متادون" قرص ترک اعتیاد به مواد مخدر است)

در ادامه این داستان می خوانیم: "...اما از ۱۲ شب گذشته بود که تصمیم قطعی خودم را گرفتم. تمام قرص هائی را که در یک قوطی کوچک در این روزها همراه داشتیم در لیوان آبی که روی همان میز کوچک بود ریختم. آن را از آب پارچی که کنار میز بود تا نیمه پر کردم و در انتظار آب شدن قرص ها که فکر می کنم ۱۶ عدد بود، روی یک کاغذ کوچک، چند کلامی نوشتیم. نوشتیم "من می روم، تا دیگران بمانند...." (راه توده ۲۵۳).

البته روشن نیست که چگونه قرص های "متادونی" را که او در شماره قبل داستان هایش کوییده بود و در چند کپسول جا داده بود تا بتواند آنها را به سرعت بخورد ناگهان به شکل معجزه آسایی به ۱۶ قرص درسته که خدایی آنها را می شمارد تبدیل می شوند و خدایی پس از خوردن این قرص ها به مدت ۶ روز (!!) غش می کند و بیهوش است. جریان انتقال خدایی از خانه به بیمارستان سینا نیز چیزی از "معجزه" کم ندارد. این "زن مسن" که فقط همسایه خدایی بوده است او را "کول زنان" از زیر درختی به درختی می برد با تاکسی در خیابان های شهر می گرداند و سرانجام کنار دیوار بیمارستان سینا که اتفاقاً!!! دکتر کشیکش آن یک فرد فدایی اکثریت بوده است رها می کند. در کشوری که اگر بیمار در ابتدای کار پول نشان ندهد حتی نمی گذارند او از در بیمارستان وارد شود، لابد چند نفر از "سربازان گمنام امام زمان" او را از کنار دیوار بیمارستان سینا جمع می کنند، (البته به نظر می رسد علی خدایی نتوانسته توضیحی راجع به اینکه چگونه از گوشه دیوار به داخل بیمارستان رسیده باشد. خواننده باید خود این بخش ها را حدس بزند) می برند توی بیمارستان و چون بیمارستان در کنترل رفیق فدایی بوده و هیچکس هم به این وضع غیرعادی مشکوک نیست، اون رفیق نازنین که در ضمن خدایی را نمی شناخته تصمیم می گیرد خدایی را نجات می دهد!!!!

پاورقی شماره ۴ - به نقل از مطلب "تکذیب ای بر فتوحات ناکرده آقای علی خدایی"

<http://raisi-online.com/?p=336>

"تردید نیست که بازگویی حوادث گذشته بعد از زمانی طولانی نمی تواند به دور از ابهام و خطاهای کوچک و بزرگ باشد. می توان پذیرفت که بخشی از این خطاها غیر عمدی بوده و به طور طبیعی بروز می کنند. اما بخش دیگر آن ها، به طور آگاهانه ساخته و پرداخته شده و با قصدی جز روشننگری به اطلاع عموم می رسند تا احساسات و آگاهی های کاذب از پیش معین شده ای را در اذهان عمومی بنشانند. در این زمینه البته پرونده تاریخ سازان حکومت جمهوری اسلامی در داخل و همکاران آن ها در میان ایرانیان خارج از کشور از همه سیاه تر است. اما بخش چشمگیری از آثار قلمی و شنیداری هم که از سوی افراد وابسته به اپوزیسیون ایرانی و یا مدعیان بی طرفی، در باره تاریخ سیاسی ۴-۵ دهه اخیر کشور، در قلمرو مجازی در دسترس عموم قرار گرفته، و یا به شکل کتاب منتشر شده اند کم و بیش به چنین آفتی آلوده اند. با وجود این، ما به ندرت به کسانی از روایان این آثار بر می خوریم که مخاطبین خود را دعوت به حزم و احتیاط درباب پذیرش دربست اقوال خویش کنند.

در تداوم و تکرار مکرر چنین وضعیتی است، که ادعاهای بی پایه و جعلی، به تدریج حقایق مسلم و بدیهی تعبیر شده و مورد سوء استفاده های فراوان اصحاب حقه و تزویر در عرصه روزنامه نگاری، سیاست و تاریخ قرار می گیرند.

یکی از آخرین نمونه ها از این دست، روایتی است خلاف حقیقت از آقای علی خدایی، در مورد نجات و انتقال تعدادی از رهبران سازمان فداییان اکثریت به افغانستان توسط ایشان در سال ۱۳۶۲. این روایت با تیتراژ درشت و چشم گیر "در باب انتقال رهبران اکثریت از

ایران به افغانستان توسط علی خدایی" - یاد مانده های علی خدایی ۶۶- در راه توده شماره ۳۴۵ مورخ ۲۸ آذر ۱۳۹۰ منتشر گردیده و در آن آقای خدایی مدعی شده اند که شبکه ای مخفی زیر مسئولیت و نظارت وی بخشی از رهبران سازمان را بعد از ضربات وارده به حزب توده ایران نجات داده و به افغانستان برده است.

نوشته پیش رو می کوشد با رجوعی سریع به گذشته، **ساختگی بودن این ادعا** را بر مبنای گواهی و توضیحات دو گروه زیر از شاهدان مستقیم و دست اول مرتبط با این ادعا نمایان سازد: گروه اول، کسانی از مسئولین فداییان (اکثریت) هستند که آقای خدایی، نجات و انتقال آن ها به افغانستان را به خود نسبت داده اند. بخش های عمده ای از گواهی های تلخیص شده این افراد در این نوشته مورد استفاده قرار گرفته اند. دوم، کسانی که به دلایلی یا از نزدیک در جریان این انتقال ها قرار گرفته و یا خود در تنظیم و ترتیب آن ها نقش موثر داشته اند. راقم این سطور، خود به این گروه تعلق داشته و بعد از اطلاع از "فتوحات" آقای خدایی بر آن شده که بخشی از دانسته های خود را در رابطه با حقیقت ماجرای این انتقال ها با شهادت و یاد مانده های افراد در دسترس دیگر ترکیب کرده، و نتیجه را در فرم نوشته حاضر در معرض اطلاع و داوری خوانندگان بگذارد... **افرادی از سازمان که آقای خدایی مدعی انتقال آن ها به افغانستان شده، در کل فقط از طریق ۳-۴ نفر از مسئولین تشکیلات سازمان در ایران قابل دسترسی و تماس بوده اند.** در آن زمان نه تنها هیچ یک از این افراد هیچ مراجعه و تماسی از افغانستان برای خارج کردن کسانی در یافت نکرده اند، بلکه خود نیز مخفی بوده و تماس با آنان از خارج فقط به وسیله رهبری مستقر در خارج و با تمهیداتی خاصی میسر بوده است. معلوم نیست شبکه ادعایی آقای خدایی چگونه توانسته است با دور زدن این ۴ نفر به افراد نامبرده رسیده و آن ها را بدون خبر و اطلاع این ۴ نفر از کشور خارج کند. و بالاخره این که چه کسی برای آقای خدایی لیست افراد فوق را که باید خارج می شدند مشخص کرده بود؟ ...

هنوز هم کسی داستان واقعی گذشت ها و فداکاری های بی دریغ این انسان های شریف و کم نظیر را ننوشته است. اگرچه چنین فقدان یاس آور و آزار دهنده است، اما بدتر از آن سرقت فداکاری های این جمعیت خاموش و انتساب آن همه گذشت و ایثار به چند نفر، و یا کسانی که هیچ نقشی در آن نداشته اند، جز یک ناسپاسی و ناجوانمردی غیر قابل بخشش معنای دیگری ندارد."

پاورقی شماره ۵ (به نقل از مطلب برگ آخر...)

نوشته های آقای فرهاد عاصمی، به عنوان کسی که از نزدیک با خدایی کار می کرده است و نشریه "راه توده" را اداره می کرده است در زمینه چگونگی عملکرد، شخصیت و ماهیت خدایی حاوی نکات جالبی است.

آقای عاصمی در این زمینه می نویسد: "همان طور که لابد اطلاع دارید و یا با مراجعه به آرشیو "توده ای ها" به آن پی خواهید برد، انتشار دهنده و مسئول هر دو دوره نشریه راه توده، نگارنده [عاصمی] بوده است. نام راه توده را نگارنده به عنوان مسئول سازمان های حزب در خارج از کشور (غربی)، انتخاب کرده که مورد تأیید رهبری حزب در ایران پیش از یورش به حزب نیز بوده است. علی خدایی که یکی از همکاران، و مهم ترین همکار نشریه در دوره دوم آن بود، **آرشیو نشریه راه توده دوره دوم را از خانه من دزدید** و به انتشار غیرمجاز آن ادامه داد. او، نه تنها نام راه توده را که در شرایط برقراری قانون، اقدامی غیرقانونی بود، دزدانه با خود برد، بلکه خیر آنکه "راه توده" انتشار یافته بعد از شماره ۹۵، توسط او انجام می شود و با گذشته آن ارتباطی ندارد را حتی به اطلاع خوانندگان نشریه نیز نرساند ..."

۱۵. دکان رمالی انتخاباتی و شرکت در "حماسه رهبری"

تأملی بر تحلیل های علی خدایی و نشریه ضد توده ای "راه توده" درباره انتخابات

مهرداد اخگر

دنای عجیبی است. علی خدایی، که در پی افشای نقشش به عنوان عامل دستگاه های امنیتی رژیم، در فکر تدارک و اجرای استراتژی بازگشتش به ایران (البته با سلام و صلوات) بود، با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، که آقای روحانی آن را به درستی از معجزات "امام زمان" و "مقام معظم رهبری" اعلام کرد، به این نتیجه رسیده است که اکنون فرصت مناسبی است برای از زیر ضربه خارج شدن و فرار به جلو. آخرین شماره "راه توده" در یک سری تحلیل های خیلی "انقلابی" - "توده ای" کارزار گسترده ای از فحاشی را بر ضد طیف گسترده یی از نیروهای سیاسی، و از جمله میلیون ها ایرانی که در انتخابات شرکت نکردند، آغاز کرده است.

نگاهی به کارنامه این نشریه ضد توده ای و مسئول امنیتی اش، نشانگر واقعیت جالبی است که کمی تأمل در آن می تواند بسیار آموزنده باشد. برگزاری انتخابات در ایران، خصوصاً انتخابات ریاست جمهوری، فرصت مناسبی است که "راه توده" دکان رمالی شان را باز کند. فرمول کار روشن است. ما تحت هر شرایطی در انتخابات شرکت می کنیم. اینکه به چه کسی باید رای داد یا نداد، ماهیت این انتخابات چگونه است، همخوانی برنامه های این نامزدها که از صافی شورای نگهبان یعنی نمایندگان ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی کشور گذشته اند، با یک نیروی چپ و مردمی چیست و غیره ... در این دکان رمالی جایی ندارد. در این "بازار شام" سیاسی نه محتوی طبقاتی و برنامه های نامزدها ملاک است و نه ارزیابی علمی و مارکسیستی شرایط کشور. حرف ساده است و تحلیل بر اساس رهنمود "مقام معظم رهبری" این است که همه باید در انتخابات شرکت کنند. مهم هم نیست به چه کسی رای بدهند. هدف خلق "حماسه سیاسی" است.

از این بابت باید به علی خدایی و شرکاء تبریک گفت که به نوبه خود در خلق حماسه سیاسی "مقام معظم رهبری" نقش خود را ایفا کردند. برای آنکه روشن شود میزان و معیار تحلیل ها و سیاست های تعیین شده از سوی "راه توده" به چه میزانی "انقلابی"، "علمی"، "طبقاتی" و "متکی بر مارکسیسم - لنینیسم" بوده است. گوشه های کلیدی از این سیاست ها را با کمی توضیح در زیر ذکر می کنم.

۱. آماده کردن پیش زمینه ذهنی انتخابات برای شرکت در حماسه رهبری - در "راه توده" می خوانیم:

"باید به صراحت و به روشنی معلوم شود که: منشأ دیکتاتوری کیست و در مقابل با چه کسانی قرار است جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل شود؟ دیکتاتور علی خامنه ای و بیت رهبری است؟ احمدی نژاد و دولت اوست؟ قوه قضاییه یا مجلس است؟ نظامیان هستند؟ حزب مؤتلفه است؟ یا جبهه اصول گرایان یا جبهه پایداری؟ یا همه اینها با هم اند؟ اگر یکی از اینهاست مثلاً علی خامنه ای دیکتاتور یا منشأ دیکتاتوری است در آن صورت می خواهیم مثلاً با احمدی نژاد علیه خامنه ای جبهه ضد دیکتاتوری تشکیل دهیم؟ و اگر همه اینها با هم اند پس با چه کسی می خواهیم جبهه تشکیل دهیم؟ فقط خودمان و اصلاح طلبان؟" و سپس ادامه می دهد: "جبهه واحد ضد دیکتاتوری از سوی یک جریان جدی سیاسی یعنی تعیین کردن نیروهایی که می توانند بالفعل یا بالقوه عضو این جبهه باشند و این کار در شرایط کنونی ایران عملی نیست. زیرا حاکمیت در ایران یکپارچه نیست و ما نیز قادر به تعیین یک نیروی معین به عنوان "دیکتاتور" و منشأ دیکتاتوری نیستیم..." (راه توده ۳۴۰). بنابراین روشن است که در نبود یک دیکتاتور و یک حکومت دیکتاتوری در ایران می توان حماسه سیاسی تدارک دید و انتخاباتی آزاد و به قول رفسنجانی دموکراتیک ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد.

۲. **ارزیابی های متضاد و چسباندن زمین و زمان به هم** - "راه توده" می نویسد: "آقای خامنه‌ای نگران این نیز هست که فضای انتخابات ریاست جمهوری در صورت رقابتی شدن از کنترل او خارج شود و دوباره جنبش بزرگی مشابه جنبش سبز کشور را فرا بگیرد، با این تفاوت که بنظر وی این بار چنین جنبشی قابل مهار نخواهد بود...." اگر این ارزیابی درست است با توجه به آنچه رخ داد باید به کدام نتیجه رسید؟ آیا آنچه رخ داد رقابتی صد در صد کنترل شده نبود؟! و در ادامه این تحلیل کشف جالبی درباره کانون اصلی قدرت در ایران که گویا در خیابان پاستور قرار دارد روبه رو می شویم: "زمزمه طرح مسئله انتخابات ایران در سازمان ملل متحد و اعلام معیارهای بین المللی یک انتخابات نیز مطرح است. این شرایطی است که بسیاری در حکومت معتقدند که **کانون واقعی قدرت اکنون در خیابان پاستور در حصر خانگی است که با تداوم بن بست موجود هر لحظه ممکن است به شکلی انفجاری بروی وضعیت آینده اثر بگذارد.** سخن حبیب الله عسگراولادی که موسوی و کروبی را قفل انتخابات آینده اعلام کرد هم تأکیدی است بر این واقعیت و هم نشان دهنده عمق بحران حکومتی و برآب بودن تصورات آقای خامنه‌ای. (تأکیدات از نگارنده است - به نقل از راه توده، شماره ۴۰۳، فروردین ماه ۱۳۹۲)
۳. **پیش بینی های داهیان و پیامبر گونه:** - "خبرهایی که می رسد و سخنان چند روز پیش محمد خاتمی در جمع ایثارگران جنگ با عراق، احتمال حضور او را در انتخابات جدی تر کرده است. این احتمال نگرانی و واکنش حسین شریعتمداری مدیر مسئول کم دانش و بی چاک دهن روزنامه کیهان را برانگیخت. شریعتمداری که در واقع نماینده بخشی از اندیشه های حاکم بر بیت رهبری و فرماندهان آلوده سپاه پاسداران است با اشاره به بیانه ها و امضاهایی که در دعوت از خاتمی برای حضور در انتخابات منتشر شده، بیانه ای را که در خارج از کشور منتشر شده را بهانه قرار داده و نوشت: "در حالی که خاتمی ادعا می کند نگران نظام و انقلاب است، شماری از وابستگان گروهک ها و عناصر فراری ضمن نامه ای از وی برای نامزدی انتخابات دعوت کردند." (راه توده شماره ۴۰۴)
۴. **پیش بینی های خیلی علمی و دقیق و پیدا کردن "قفل انتخابات":** "راه توده" می نویسد: "نه حکومت و نه مردم نمی دانند با انتخابات چه کنند؟ با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری هنوز فضای انتخاباتی چه به لحاظ نامزدهای واقعی و چه از نظر برنامه های حکومت روشن نیست. امید آقای خامنه ای ظاهراً همچنان برگزاری یک انتخابات بی دردسر است که از درون آن یکی از سه ضلع مثلث قالیباف، حداد عادل، ولایتی بیرون بیاید. این امید با سه مانع مواجه است: اول. مقاومت اصلاح طلبان و جنبش سبز که خواهان برگزاری یک انتخابات واقعی در کشور هستند. دوم. تلاش احمدی نژاد برای از صندوق بیرون آوردن اسفندیار رحیم مشایی از صندوق سوم. وجود ۵۰ میلیون رای دهنده که بدون یک انتخابات واقعی و رقابتی کشاندن آنان به پای صندوق ها ناممکن است... همه اینها در شرایطی است که کلید قفل انتخابات همچنان در دست میرحسین موسوی است و بدون حمایت ضمنی او از یکی از کاندیداها نه امکان برگزاری انتخابات پرشور و واقعی وجود دارد و نه بخت پیروزی در آن نامزدها. کار برای مردم و طرفداران تحولات نیز چندان آسان و بدون تضاد نیست. زیرا سه خواست دفاع از انتخابات و جمهوریت، ضرورت برکناری احمدی نژاد و پیروزی یک نامزد طرفدار اصلاحات را باید با یکدیگر آشتی بدهند. مردم و حکومت در چنین شرایطی رویروی یکدیگر قرار گرفته اند." - البته بیچاره علی آقا از بس در جریان حوادث ایران است و در مرکز تحولات نشسته، نمی داند که کسی نیاز ندارد احمدی نژاد را برکنار کند. عمر ریاست جمهوری او لب بام است! (به نقل از راه توده شماره ۴۰۵)
۵. **آمار خیلی دقیق اقتصادی - و تحلیل های متکی بر این آمارها علمی** - در "راه توده" می خوانیم: "در این سالها، تنها ۴۰ در صد مواد غذایی کشور در داخل تولید و 60 در صد بقیه از خارج وارد شد. دولت نظامی احمدی نژاد با

چند صد میلیارد دلار پول حاصل از فروش نفت [به این می‌گن آمار خیلی دقیق اقتصادی]، نابودی داخلی و ارقام وارداتی را روی دست کشور گذاشت. "و چند تا تحلیل خیلی علمی "از زنده یاد" [منظور ماموران امنیتی خانه کیانوری] - این واقعیت دور از ذهن نیست که در تحولات آینده کشور بخش‌هایی از سپاه پاسداران و فرماندهان آن در مقابل بخش دیگری از فرماندهان سپاه که قدرت حکومتی و اقتصادی را در چنگ دارند در برابر هم صف آرایی کنند و فضای نوینی برای تحولات در کشور فراهم آید. به همین دلیل، آن ارزیابی زنده یاد کیانوری در سال 1373 در مقاله "سخنی با همه توده ای‌ها" که "هراندازه جلوتر می‌رویم، امکان این که تحولات جنبه مسالمت آمیز داشته باشد کمتر می‌شود" (نقل به مضمون) همچنان دارای اعتبار تاریخی است... و یک رهنمود روشن برای همه "انقلابیونی" که منتظر دریافت نظرات از شورای سرفرماندهی (بیخشید - شورای سر دبیری) راه توده بودند: "در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری، شرایط دم به دم در حال تغییر در کشور و در حاکمیت را برای اعلام نظر قطعی و نوع حضور در انتخابات باید دنبال کرد..." (راه توده شماره ۴۰۶) -

احسنت - احسنت چقدر داهیانه است این رهنمود. ما تا قبل از آنکه برادران شورای سر دبیری تذکر بدهند فکر می‌کردیم که می‌شود برای اعلام نظر قطعی اصلاً تحولات ایران را دنبال نکرد و به جای آن به تحولات کشور دیگری مثل ازبکستان توجه داشت. و در همین شماره تجلیل از سخنان فرخ نگهدار در دفاع از سیاست "نبرد که بر که" - جل الخالق به نظر می‌رسد نگارنده خیلی از مسایل جنبش دور افتاده که متوجه نشده بود فرخ نگهدار هم به جبهه طرفداران "که بر که" و نظریات "راه توده" پیوسته است. "راه توده" در این زمینه می‌نویسد: "اخیراً جلسه‌ای درباره انتخابات در شهر برلین، پایتخت آلمان برپا شد که فرخ نگهدار رهبر سابق سازمان فدائیان اکثریت از جمله شرکت کنندگان آن بود. او در این همایش دو نوبت سخنرانی کرد. نوبت اول در باره انتخابات و شناخت طیف بندی‌های درون حاکمیت و نوبت دوم در باره اصلاحات و درکی که وی از اصلاح دارد. آنچه را می‌خوانید سخنرانی نوبت اول وی است که از وبلاگ شخصی نگهدار برگرفته شده است. ما با تمامی آنچه که ایشان در این سخنرانی گفته موافق نیستیم، اما با بسیاری از نکاتی که مطرح کرده و در حقیقت همان سیاست "اتحاد و انتقاد" و "اتحاد و مبارزه" است که با آن آشنائی کامل داریم و با عنوان "نبرد که بر که" پایه سیاست پس از انقلاب حزب توده ایران را تشکیل میداد موافق باشیم..." (راه توده شماره ۴۰۶)

۶. **زنده یاد رفسنجانی و ارزیابی خیلی دقیق از عقب نشینی خامنه‌ای در مقابل رفسنجانی** - حضور

هاشمی رفسنجانی در این وضع و امیدی که در جامعه نسبت به آن برانگیخته شده بر بستر این بحران و این واقعیات قابل درک است. در این شرایط بیش از آنکه حکومت بخواهد بر سر راه هاشمی رفسنجانی مانع ایجاد کند، باید از این حضور استقبال کند تا بتوان از این بحران و این شرایط عبور کند؛ کاری که حتی با جمع و بسیج همه منابع به دشواری ممکن خواهد بود. آقای خامنه‌ای و دستگاه حکومتی بیش از آنکه به فکر باصطلاح رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی و جلوگیری از حضور او در انتخابات باشد، باید به فکر عقب نشینی و پذیرش شرایط وی به منظور کاهش و تخفیف بحرانی باشد که سرپای نظام اقتصادی و اجتماعی و مناسبات بین‌المللی کشور ما را فرا گرفته است. هر تصور و خیالی جز این تنها می‌تواند به برخورد و رویارویی و تعمیق بیشتر بحران منجر گردد..." (راه توده شماره ۴۰۷)

۷. **رد صلاحیت رفسنجانی، پایان انتخابات و انزوای رهبر حتی در میان جناح راست!!!** - انتخابات

ریاست جمهوری با رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی وارد مرحله‌ای تازه شد. حکومت با بی‌اعتنایی به سرنوشت کشور و منافع ملت، جامعه را در بهت و شوک فرو برد و کوشید فضای یاس و تلخکامی را به جامعه بازگرداند. لغو مناظره تلویزیونی میان نامزدها هم نشان داد که تمایل حکومت بر ادامه همین فضا تا از سرگذراندن انتخابات به قصد تعیین یک نخست‌وزیر برای جمهوری اسلامی است. مهم‌ترین این دستاورد ها انزوای کامل رهبر و رویا رو قرار گرفتن وی نه تنها در برابر بخش

عظیمی از مردم خواهان اصلاح و تحول بلکه حتی در میان بخش بزرگی از روحانیان و حتی جناح راست و محافظه کار حکومتی است که برای آینده کشور احساس خطر می کند. شکافی که حتی به درون حزب مولفه نیز کشیده شد. این وضع هر چه بیشتر حکومت را در برابر یک جبهه وسیع تر در برابر رهبر و روحانیان امنیتی و حاکمیت نظامی قرار داد و ظرفیت های حاکمیت را برای هدایت و تقابل با تحولات آینده بشدت محدود کرد...

۸. و چند روزی قبل از انتخابات و اعلام بودن "بیت رهبری در دست اسرائیل و آمریکا" و رقم زدن

شدن انتخابات توسط این محافل: "پیوندهای دیرین رهبر با انجمن حجّیه و قرار دادن "جواد مادرشاهی" یکی از سران معدود این انجمن بعنوان مسئولیت اطلاعات بیت رهبری زمینه نفوذ انگلستان در بیت و هدایت امور بسود منافع غرب و اسرائیل را بوجود آورد بیت رهبری اکنون دست این مجموعه است و تا بحال در سه انتخاب توانسته ضربه خود را به مردم ایران وارد کند. سال ۸۴ با تحمیل احمدی نژاد، سال ۸۸ با کودتا علیه میرحسین موسوی و سال ۹۲ با رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی و اکنون فشار به خانواده آقای خمینی. ادعاهای آقای خامنه ای در مورد "مقاومت" و امریکا ستیزی و غرب ستیزی او تنها سرپوشی است بر واقعیت نفوذ غرب و اسرائیل در تمام اجزای بیت او و تحمیل کردن سیاست هایی که تا به امروز به زیان مردم ایران و نیروهای مدافع و پشتیبان انقلاب تمام شده است.... (راه توده شماره ۴۰۸)

و از این مجموعه است که "برادران شورای سردبیری راه توده" به تحلیل های خیلی علمی-طبقاتی و مارکسیستی می رسند و دو سه شب قبل از انتخابات خواب نما شده و فرمان شرکت در انتخابات و شرکت در خلق حماسی سیاسی رهبری را صادر می کنند. جالب این جاست که در تمامی این ده شماره راه توده سراغی از سخنرانی های خاتمی درباره ماهیت انتخابات و یا ارزیابی ها موسوی خوئینی ها در این زمینه نیز مشاهده نمی شود و همچنین برای خواننده بیچاره روشن نمی شود که راه توده مدافع کدام یک از سیاست ها و برنامه های آقای روحانی است. در ضمن، این نکته هم که آقای خاتمی می گوید روحانی جزو اصلاح طلبان نیست درز گرفته می شود و اصل مهم شرکت در "حماسه سیاسی" رهبری است که الحمد الله به خوبی و خوشی تحقق یافت و رهبر هم که تا چند روز پیش از خلق این حماسه هم بی‌تیش و هم خودش درست در اختیار اسرائیل و انگلیس بود از خلق این حماسه و رای تأیید مردم "به نظام اسلامی" تشکر کرد.

در ضمن نگارنده در روزهای اخیر چندین نامه از گروه بزرگی از اعضاء و هواداران حزب در ایران و خیلی از دهات، شهرها و استان های دریافت کرده که همگی از این تحلیل های خیلی انقلابی و صد در صد "توده ای" تشکر کردند و اعلام کرده اند که "برادران شورای سردبیری ما ضمن عذر خواهی از عدم شرکت در حماسه سیاسی رهبری - به علتی که رهنمودتان یکی دو روز دیر به دستمان رسید، ولی معذالک ما مواضع شما را صد در صد تأیید می کنیم و منتظر ورود عن قریبتان به تهران برای رهبری جنبش هستیم..."

در ضمن به خاطر آنکه برادران شورای سردبیری به علت برگزاری جشن و سرور حماسه سیاسی در روزهای اخیر فرصت نداشته اند آخرین سخنرانی های روحانی، خاتمی و خامنه ای را دنبال کنند که متوجه شوند همه بر پایین کشیدن فتیله ها و دامن زدن به انتظارات بیهوده تأکید کرده اند، توصیه می کنم که یک خرده در شعارهای پرشور شان تعدیل کنند تا انشالله با ورود امام زمان و همدلی سه قوه و توصیه های مقام معظم رهبری و بیت ایشان (که به قول راه توده مستقیماً از اسرائیل و آمریکا دستور می گیرند) شرایط مناسب را برای ایجاد "دولت وحدت ملی" و تحقق خواست های مردمی فراهم آورند. کاری که در بیست سال گذشته و با وجود دو دوره دولت و مجلس اصلاحات تحقق پذیرفته اینبار حتماً تحقق خواهد یافت.

و البته جالب است که در آخرین شماره نشریه ضد توده ای "راه توده" نه خبری از قتل افشین اسانلو، فعال کارگری زیر شکنجه دژخیمان رژیم می توان یافت و نه از بسته شدن کانون صنفی معلمان و نه از ادامه فشارها بر زندانیان سیاسی و از نه توافق آقای روحانی با "اعضای رهبری شورای مرکزی حزب موتلفه". به این می گویند دکان رمالی انتخاباتی.

۱۶. تصمیم های مهم "برادران شورای سر دبیری راه توده" درباره ششمین کنگره حزب توده ایران: عملیات نجات علی خدایی!

مهرداد اخگر

برگزاری ششمین کنگره حزب توده ایران و انتشار اسناد آن، خصوصاً سند این کنگره درباره یورش رژیم جمهوری اسلامی به حزب و پس از مدتها سکوت پرده برداشتن از ماهیت علی خدایی به عنوان عامل اطلاعاتی رژیم بازتاب گسترده و گوناگونی داشته است. ابراز نظر روشن درباره عملکرد علی خدایی و ارتباط او با دستگاه های اطلاعاتی رژیم ضربه سختی به کسانی بود که سعی می کردند با پنهان شدن پشت نام کسانی همچون رفیق کیانوری و محمد علی عمویی به طور شرمگینانه از علی خدایی دفاع کنند و فعالیت های او را در چارچوب نشریه ضد توده ای "راه توده" توجیه کنند.

از هفته های پیش از انتشار خبر برگزاری ششمین کنگره حزب روشن بود که نشریه "راه توده" با نگرانی منتظر نتایج کنگره است و علی خدایی در مقالاتی که در راه توده انتشار یافت کارزار حساب شده ای را برای بی اعتبار نشان دادن این کنگره زیر لوای جلسه ای که قرار است از سوی "دست اندرکاران نامه مردم" برگزار شود آغاز کرده بود. با انتشار گزارش اسناد کنگره و اعلام خبر حمایت بیش از ۵۰ حزب کارگری و کمونیستی جهان و ابراز همبستگی آنها با حزب و رهبری آن و همچنین با انتشار اخبار درباره شرکت کنندگان و مجموعه اسناد کنگره روشن شد که کار نجات علی خدایی و برنامه دستگاه های امنیتی رژیم برای حزب سازی و مختل کردن فعالیت های توده ای ها با ضربه کاری رو به رو شده است و نیازمند فعالیت عاجل برای نجات ته مانده این برنامه است.

نخستین نشانه های کارزار گسترده برای نجات علی خدایی از وضعیتی که ادامه فعالیت های او را با دشواری جدی رو به رو کرده بود را می توان در راه توده شماره ۳۹۹ مشاهده کرد. در نامه نگاری کلیشه ای و نخ نما میان علی خدایی و خودش از جمله می خوانیم:

"روزبه - اسناد ششمین کنگره حزب توده ایران را با دقت خواندم. از آنچه درباره راه توده نوشته بودند، در یک کلام: حالم به هم خورد... رفیق خدایی! قبولت دارم. پرچم ما را افراشته نگه دار..."

راه توده - پیام شما، نخستین پیام از میان پیام هائی بود که درباره کنگره مورد اشاره برای ما ارسال شده است و شورای سردبیری در باره انتشار همه آنها و یا شماری از آنها باید تصمیم بگیرد، زیرا برخی از پیام ها دارای جنبه های خبری و افشاگری است و... درعین حال که نباید وقت خود را برای این نوع مطالب و مسائل تلف کرد. حالا می خواهد مقاله باشد در نامه مردم و یا فلان سایت و یا همان مقاله با امضای کنگره. تاسف بار و حیرت انگیز آنست که بنام کنگره همان حرف هائی را می زنند که سلطنت طلب ها، مخالفان حزب و حتی ارگان های مطبوعاتی و رسانه ای وابسته به حکومت کنونی می زنند. من بعنوان مسئول پیام ها، نمی توانم بیش از این وارد مقولات شوم زیرا تصمیم نهائی با شورای سردبیری است و هرچه من بنویسم نظر شخصی است."

البته در این پرسش و پاسخ کوتاه علی‌خداایی فراموش می‌کند که در سال‌های اخیر او از فعال‌ترین همکاران رسانه‌های سلطنت طلب، بی.بی.سی و تلویزیون‌های لس‌آنجلسی بوده است که ماهیت و عملکرد آنها بر همه روشن است. (نگاه کنید به صفحه مصاحبه‌های سردبیر راه توده با انواع و اقسام رادیو‌ها و تلویزیون‌های سلطنت طلب).

در پی این مطالب دومقاله دیگر در "راه توده" منتشر شد که حاوی نکات جالبی است. در مقاله‌ای با عنوان "چارپایه تق و لقی که کنگره بر روی آن نشست"، علی‌خداایی در دفاع از سیاست‌های راه توده می‌نویسد:

"اینکه فروپاشی اتحاد شوروی ضربه بزرگی به تشکیلات خارج کشور حزب توده ایران وارد کرد دلیل سیاسی داشت و آن در شعار و سیاست "طرد ولایت فقیه" بود. این شعار ماهیت جمهوری اسلامی را یک رژیم دیکتاتوری ایدئولوژیک و مذهبی معرفی می‌کرد و آگاهانه یا ناآگاهانه میان جمهوری اسلامی با اتحاد شوروی که تبلیغات جهانی آن را رژیم دیکتاتوری ایدئولوژیک معرفی می‌کردند در ذهن اعضای حزب شباهت ایجاد کرد. نتیجه این شد که اولاً هواداران حزب در برابر تحولات منفی اتحاد شوروی منفعل شدند و ثانیاً فروپاشی اتحاد شوروی برای بسیاری از آنها به حادثه فرخنده نابودی یک نظام دیکتاتوری ایدئولوژیک از نوع جمهوری اسلامی تعبیر شد. همان برداشتی که اکنون درباره سوریه وجود دارد. بنابراین اینکه فروپاشی اتحاد شوروی بر تشکیلات خارج کشور حزب تأثیری منفی بر جای گذاشت ریشه سیاسی داشت و ناشی از سیاست نادرستی بود که در آن دوران در پیش گرفته شده بود."

باید در این جملات کمی تعمق کرد. نخست آنکه به نظر می‌رسد که دلیل بحران نظری که در پی فروپاشی اتحاد شوروی سراسر جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را فراگرفت به انشعاب و حتی فروپاشی شماری از احزاب نیرومند کمونیستی، از جمله در ترکیه، یونان، پرتغال، قبرس، آلمان، ایالات متحده، کانادا و احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی منجر شد و از جمله "ضربه بزرگی به تشکیلات خارج از کشور حزب" وارد کرد انتخاب شعار طرد رژیم ولایت فقیه از سوی رهبری حزب بود!! باید بر این تحلیل صد در صد علمی و دقیق احسن گفت و اعتراف کرد که تاکنون ابعاد جهانی انتخاب شعار طرد رژیم ولایت فقیه این چنین روشن نشده بود.

دوم آنکه گویا در آن دوران دشوار بحران بی‌سابقه‌ای که جنبش جهانی کمونیستی با آن رو به رو شده بود و شمار زیادی از صفوف جنبش کمونیستی، از جمله صفوف حزب توده گسستند و عده‌ای نیز مانند علی‌خداایی فرار را بر قرار ترجیح دادند و با پاسپورت‌های اهدایی سر از آمریکا و دیگر کشورها در آوردند و حزب توده ایران ماند تا در میان تمام نیروهای سیاسی کشور پرچم دفاع از اندیشه‌های مارکسیستی-لنینیستی را همچنان بردوش بکشد، این پایداری و دفاع از سوسیالیسم و آرمان‌های والای آن در واقع به مفهوم تأیید فروپاشی اتحاد شوروی از سوی رهبری حزب بود! دروغ‌گویی در این حد برای دفاع از سیاست‌های "راه توده" در حمله به شعار طرد رژیم ولایت فقیه که در نامه ارسالی وزارت اطلاعات رژیم به نام "ا.ک" تنظیم شده بود نشانگر استیصال و افلاس سیاسی دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم و کارگزاران آن است.

ابعاد ضربه‌ای که به برنامه‌های دستگاه اطلاعاتی رژیم برای حزب سازی وارد آمده است آنچنان است که در هفته‌های اخیر کارزار بی‌سابقه‌ای برای حمله به ششمین کنگره حزب، اسناد آن، خصوصاً سند پرده برداری از ماهیت علی‌خداایی و نشریه "راه توده"، زیر سؤال بردن رهبری کنونی حزب و خصوصاً شخص رفیق خاوری به طرز بی‌سابقه‌ای تشدید شده است. برگزاری جلسات مختلف برای تنظیم سیاست حمله به حزب و کنگره و برنامه‌های اتخاذ شده از سوی خداایی و شرکاء را می‌توان به شکل زیر حدس زد و خلاصه کرد:

تصمیم‌های مهم "برادران شورای سردبیری راه توده"

تصمیم اول: جعل چند نامه به نام اعضاء و هواداران حزب در ایران در دفاع از علی خدایی. در یکی از این نامه ها که در روزهای اخیر دست به دست می گردد، علی خدایی و شرکاء اطلاعاتی به شکل ناشیانه ای می نویسند:

"ما هنوز از بهت تهمت هائی که بصورت سند کنگره منتشر شده بیرون نیآمده بودیم که با آخرین شماره نامه مردم و ترور سیاسی علی خدائی روبرو شدیم. یعنی باور کنیم که شما و کسانی که این تهمت ها را در نامه مردم نوشته اند نمی دانید بازتاب آن برنامه بی بی سی بنام "پرگار" که علی خدائی در آن شرکت کرد و با تسلطی تحسین برانگیز از حزب ما دفاع کرد در اینجا، نه فقط در میان توده ایها، بلکه در میان مردم عادی چه بود؟ یعنی باور کنیم این همه بی خبری و بی اطلاعی از فضائی که ما در آن زندگی می کنیم را؟ این سؤال همه رفقا و دوستان در اینجاست که چرا بعد از آن برنامه بی بی سی و استقبالی که در ایران از آن شد، چنین تهمت ها و حملاتی علیه علی خدائی اوج گرفته است؟"

و این هم دم خروس همکاران اطلاعاتی خدایی در این نامه: "وقتی خاطرات زنده یاد رفیق کیانوری را ساخته و پرداخته وزارت اطلاعات میدانید، با خود خلوت کرده و از خود پیرسید که بعد از این همه سال که از انتشار آن می گذرد، کجای این خاطرات که به نوشته نامه مردم در زندان و تحت فشار نوشته شده بر علیه حزب است؟ ما خوب می دانیم که رفیق دکتر کیانوری کسی بود که تا آخرین لحظه ی زندگی و در ازای نابودی خودش به حزب پایبند ماند. در ادامه ی تهمت زنی و پرونده سازی ها، یکبار دیگر نامه مردم یاد پیروز دوانی افتاده است. بله، پیروز دوانی از حزب بریده بود. اما چه زمانی از حزب برید؟ زمانی که نامه مردم بی رحمانه او را پلیس معرفی کرد. این چه پلیسی بود که در زیر شکنجه که اکنون برهیچ کس پوشیده نیست، از کسی نام نبرد؟ این چه پلیسی بود که ربوده شده و شکنجه شد؟ این چه پلیسی بود که در زیر شکنجه کشته شد؟" (تأکیدات از نگارنده است - برگرفته از نامه ای با عنوان "رفیق خاوری، با میراث ارانی چه می کنید؟")

در ضمن نگارنده به همه کسانی که برنامه "تاریخی" پرگار و دفاع "تاریخی تر" علی خدایی از حزب را ندیده اند مشاهده این برنامه را جدا توصیه می کند زیرا این برنامه حد سواد و شعور سیاسی کسی را که ادعای رهبری حزب را دارد روشن می کند. این هم یک نمونه از سؤال و جواب های خدایی در این برنامه:

خدایی در پاسخ به سؤال بیژن پوربهنام درباره تضاد و پارادوکس ادعای حزب مبنی بر علنی بودن و در عین حال سازمان نظامی مخفی درست کردن چنین می گوید:

"بینید یکی از اصطلاحات و برداشت های نادرستی که درباره سازمان غیر علنی حزب می شود همین است. سازمان نظامی یک تعریف مشخص دارد. رهبریش هم نظامی است مثل دوران قبل از ۲۸ مرداد خسرو روزبه هست سیامک هست هیئت دبیران داره یک سازمان نظامی مستقل است یک رابطه داره با رهبری حزب که یک دوران طولانی رفیقمون کامبخش بوده کسانی دیگه ای هم بهر حال بودند تا به کیانوری می رسه که رابط حزب بوده با هیئت رهبری سازمان نظامی. اون سازمان کاملاً نظامی است، یعنی حوزه هاش نظامی اند مسئولین حوزه ها نظامی اند ارتباطش تمام نظامی است. ما اون را نمی تونیم بیاریم در بعد از انقلاب اینکه تعدادی نظامی افسر ارتش یا شهربانی آمدند عضو حزب شدند و ما آنها را سازمان دادیم اسم این را بگذاریم سازمان نظامی... !!!"

احسنت، عجب جواب قانع کننده ای بالاخره ارتباط این سازمان نظامی ها بودند یا کامبخش و کیانوری - شاید کیانوری هم نظامی بوده بدون آنکه خودش بداند.

و سپس در مقابل فشار مفسر برنامه بی.بی.سی برای جواب دادن به سؤال و این که اگر حزب می خواست پای بند به قانون بماند چرا اینکار را کرد؟ خدایی می افزاید:

"ما اونها را در تشکیلات منسجم نبودند واحد های حتی تک نفری، تک تک مثلا من به شما بگویم کسانی بودند که از مشهد، کرمان، زاهدان، اهواز به صورت فردی بودند و رفقای ما می رفتند برای یک سفر چهار پنج روزه برای یک ارتباط... و جمع بندی اینکه:

"تشکیلاتی نمی شه. بین یک سازمان غیر علنی ما داشتیم که عمدتا افراد نظامی را اداره می کردند این افراد نظامی ارتباط باهاشون می گرفتند شما فکر بکنید مثلا افضلی که نمی آمد با یک دانشجویی که ما مرتبط کرده بودیم خبرهاش را بگیره یا یک فلان ارتباط را بده یا نامه مردم بده یا یک کاری بکنه که اون نمی آمد که چیز اون باشه یا نمی آمد رهبری اون پذیره بلکه ارتباط با اون برقرار می شد در نتیجه نمی تونیم بگیم سازمان نظامی داشتیم. نکته بسیار مهم دیگه این است که فکر می کنند این خیلی مخفی بود نه به نظر من خیلی مخفی نبود اسنادی که بعد در آمد حداقل ریشهری در خاطراتش داره می نویسه..."

احسنت و صد احسنت! عجب حواب فصیح و دندان شکنی به مفسر بی.بی.سی داده شد. بالاخره معلوم شد که حزب بعد از انقلاب، یک سازمان غیر علنی و غیر نظامی داشته که چند تا نظامی توی آن می پلکیده اند و به قول ریشهری خیلی هم مخفی نبوده است.!

تصمیم دوم: شروع کارزار جمع آوری امضاء از مجموعه کسانی که در سال های اخیر به دلایل گوناگون از حزب بریده اند. سازمان دهی این عملیات زیر دفاع از حیثیت رفیق کیانوری و عمومی صورت می گیرد. یک نمونه از این قبیل نامه ها با امضاء کنندگان جالبی (که به خودی خود گویای ماهیت این کار است) تاکنون از جمله در "اخبار روز" و "راه توده" انتشار یافته است و باید منتظر بقیه امضاها هم بود.

نگارنده به یاد دارد که در آن سال های نخست دشوار مهاجرت و خصوصاً به هنگام اوج گیری درگیری ها در رابطه با روند نوسازی و پرسترویکا در شوروی و کارزاری که زیر پرچم "نجات حزب از رهبران استالینست آن" آغاز شده بود نامه نگاری های سرگشاده و جمع آوری امضاء رواج جالبی یافته بود. در محل اقامت در مینسک یک روز تا شب آسانسور ساختمان در حال کار بود و امضاء جمع کنندگان از اتاقی به اتاقی می رفتند و در ثنای گارباچف و روند نوسازی و محکوم کردن "سیاست های استالینیستی رهبری حزب" امضاء می گرفتند (مانند خطوط تلفنی داغی که این روزها مشغول جمع آوری امضا است). این امضاها و آن اعلامیه های مشعشع همچنان در آرشیو های شخصی بسیاری از توده ای ها ماندگار است و باید سؤال کرد که بر سر آن امضاء کنندگان و امضاها جمع آوری شده چه آمد و بدنامی نصیب چه کسانی شد. برای نگارنده جای تعجب نخواهد بود که نام برخی از امضاء کنندگان آن روز ها دوباره زیر نامه های جمعی و طومارهای روزهای آینده در دفاع از علی خدایی هویدا شود. به قول مارکس تاریخ گاهی دوبار تکرار می شود یکبار به صورت تراژیک و بار دیگر در نمادی مسخره.

تصمیم سوم: انتشار مطلبی به نام "بیانیه مهم شورای سردبیری راه توده" با این ادعا که این بیانیه مورد حمایت وسیع نیروهای توده ای در داخل و خارج از کشور بوده است. محتوای بیانیه تکرار همان مطالبی است که در شماره های اخیر راه توده قابل مشاهده است. حمله به برگزاری "جلسه ای به نام کنگره...." حمله به سیاست های حزب در مقابله با رژیم ولایت فقیه و تلاش برای بازی با احساسات توده ای ها با اشک تمساح ریختن درباره رهبری گذشته و دفاع دروغین از رفیق کیانوری و دیگران و فراخواندن توده ای ها به اتحاد برای مقابله با "سیاست های خانمان برانداز" رهبری کنونی...

تصمیم چهارم: تشدید حملات تبلیغاتی بر ضد رفیق علی خاوری، به عنوان کسی که در تمامی این سال ها به رغم همه تلاش های دشمنان حزب، در مقابل توطئه های دشمنان و مخالفان حزب ایستاده و در نیفتادن حزب به ورطه هولناک توطئه های جمهوری اسلامی نقش اساسی داشته است.

جمع بندی: بی شک برگزاری موفق ششمین کنگره حزب ضربه کاری ای بود به برنامه های رژیم برای نابودی حزب توده ایران و از آنجائیکه سرمایه گذاری های سی ساله رژیم برای ادامه این برنامه با خطر جدی رو به رو شده است باید منتظر تشدید حملات بر ضد حزب و رهبری کنونی آن بود.

با روشن شدن مرزبندی ها، به گمان نگارنده، امروز مسایل پیش روی توده ای ها و همه نیروهای راستین چپ خطوط روشنی یافته اند. بحث مطمئناً بر سر اختلاف سیاسی و یا شخصی و موافق بودن یا نبودن و یا انتقاد داشتن و یا نداشتن به این یا آن جنبه از سیاست های روز حزب نیست بحث بر سر تبدیل شدن به چرخ ارابه تلاش های رژیم برای نجات علی خدایی است. بر خلاف نصایح وزارت اطلاعات رژیم در نامه کذایی "ا.ک" که "تاریخ فردا هیچکس را به این خاطر مواخذه نخواهد کرد" لغزیدن در این راه همراه شدن با دشمنان طبقاتی حزب کارگران و زحمتکشان ایران، حزب توده ایران است.